

امام رضا مازن
(علیہ السلام)

سید ابی بنی طایوس
فی

صالح
الامین

سید جعفر فیعی

امام رضا عليه السلام مان

و

سید ابن طاووس رحمۃ اللہ

سید جعفر قمی



شناسنامه

نام کتاب امام زمان و سید بن طاووس
مؤلف سید جعفر رفیعی
ناشر موسسه یاران قائم علیہ السلام
چاپ نگین
نوبت چاپ دوم
تیراژ ۵۰۰۰ جلد
تاریخ نشر ۱۳۷۸
قیمت ۷۰۰ تومان
شابک ۹۶۴-۹۱۲۹۲-۴-۳

آدرس قم: صندوق پستی ۱۸۳/۳۷۱۶۵

۰۹۱۱-۲۱۹۰۹۱۵ و ۰۶۴۲۸۲۹۸-۰۲۱

۰۹۱۱-۲۲۳۶۵۶۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين

ووصلني الله على سيدنا محمد وآله أجمعين

سُبْحَانَ الْأَكْبَامِ الْمُبِينِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُنِظِرِ الْمُهَيَّبِ
عَلَى اللَّهِ وَعَلَى حَبِيبِهِ

تقدیم به غلام سرافراز

امام زمان (ارواحنا فداه)

سید بن طاووس (رحمة الله عليه)

﴿ مقدمه ﴾

حقیقت وجود انسان روح لطیفی است که در پرتو انوار الهی پاک و طاهر و بدور از هر شائبه‌ای در نیکوترین صورت آفریده شده است و بگونه‌ای خلق شده است که هم قابلیت رشد و هدایت بسوی حق و بارور شدن از کمالات، و هم زمینه فساد و زبونی و انحطاط را دارد. حال اگر این حقیقت و روح بشر، تحت تأدیب و تزکیه و تعلیم قرآن و عترت علیهم السلام قرار بگیرد و پرورش و آموزش یابد به سعادت دنیا و آخرت و کامیابی بزرگ یعنی رضوان الهی دست پیدا خواهد کرد. چنانچه قرآن کریم می‌فرماید:

خداوند اهل ایمان را از مرد و زن وعده فرموده که در بهشت خلد ابدی که زیر درختانش نهرها جاری است در آورد و در عمارت‌های نیکوی بهشت عدن منزل دهد و برتر و بزرگتر از هر نعمتی رضوان

الهی (مقام رضا و خشنودی خدا) را به آنان کرامت فرماید که آن به حقیقت پیروزی بزرگ و عظیم است^(۱).

و در این صورت است که سیر صعودی انسان بسوی خداوند متعال شروع می‌شود و به لذات معنوی و روحی کامیاب می‌گردد.

ولی اگر از مسائل روحی و معنوی بیگانه شود و خود را در حصار غفلت و فضای تنگ و تاریک پست دنیا زندانی کند و خود را در شبکه‌های گسترده گناه و وسوسه‌های شیطان دچار سازد، سیر نزولی می‌یابد و در نتیجه آن روح لطیف انسان و فطرت اولیه او زنگار می‌گیرد و متعفن و زبون و تیره می‌شود که در این صورت از دیدن انوار الهی و از درک انس و ارتباط روحی با خلیفه پروردگار حضرت بقیةالله (ارواحنا فداه) محروم می‌گردد، چون قبول فیض و لیاقت انس ظرفیت و استعداد و قابلیت می‌خواهد که می‌توان آن را در سایه تزکیه نفس و کمالات روحی در خود ایجاد کرد.

ولی اگر فقط سر در آخور دنیای حیوان پرور کرد و روح خود را مریض و علیل نمود و خوی حیوانی بخود گرفت چگونه می‌تواند سر به آسمان معنویت و روحانیت بلند کند و سبکبار به پرواز در ملکوت درآید؟!

در این راستا احوالات و زندگی معنوی مردان راستین دین که خود

۱- وعدالله المؤمنین والمؤمنات جنات تجري من تحت الأنهار خالدین فیها ومساکن طیبه فی جنات عدن ورضوان من الله اکبر ذلك هو النور العظیم.

از اولیاء خدا بوده‌اند و به مقامات عالیّه‌ای از کمالات و منویات رسیده‌اند، یکی از سوژها و عوامل حرکت بشر است به سوی سیر صعودی کمالات، و همچنین رهگشائی است برای تشنه لبانی که به دنبال حقیقت و معنویت هستند.

از طریق خواندن شرح حال اولیاء خدا، می‌توان به راه رسیدن به مقصد و ارضاء معنوی روح و نفس دست یافت و دریچه‌ای به عالم معنا و ارتباط روحی و معنوی با خلیفه‌الله حضرت بقیةالله (ارواحنا فداه) باز نمود.

در این نوشتار با بررسی اجمالی بر زندگی غلام سرافراز امام زمان (ارواحنا فداه) سیدبن طاووس رحمته الله در می‌یابیم که در سایه تزکیه روح و اخذ معارف از خاندان وحی علیهم السلام و ایجاد سنخیت روحی با آنان، انسان می‌تواند به حدّ اعلای از محبت و عشق و کمال ایمان برسد. به امید اینکه قشر جوان جامعه که این نیاز مبرم را حس کرده و بی‌تابانه در پی دست یابی به آن هستند از زندگی معنوی سیدبن طاووس رحمته الله درس گرفته و در جاده مستقیم دین قرار گیرند و در جهت قرب روحی و معنوی با حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) برآیند تا جامعه و آحاد افراد آن سالم گردند و زمینه ظهور موفورالسرور آن حضرت را فراهم سازند. آمین ربّ العالمین.

قم - سید جعفر رفیعی

﴿ خاندان ابن طاووس رحمته الله ﴾

خاندان "ابن طاووس رحمته الله" از بزرگترین خاندان علماء شیعه می باشند که شخصیت‌های بزرگی که همگی آنان از فقهای محدثین، متکلمین، ادبا و فرزندگان و دانشمندان بنام جهان اسلام بودند و آثار پر ارزشی از خود بیادگار گذاشتند و منشأ اشاعه فرهنگ اصیل اسلام ناب در جامعه گردیدند که بعضی از آنها عبارتند از:

۱- سعدالدین ابوابراهیم موسی بن جعفر بن محمد بن احمد بن

طاووس

۲- رضی الدین علی (سیدبن طاووس)

۳- عزالدین حسن

۴- جمال الدین احمد

۵- غیاث الدین احمد

۶ - جمال الدین محمد

۷ - رضی الدین علی (فرزند رضی الدین سید بن طاووس)

۸ - سعد الدین موسی (فرزند برادر سید بن طاووس)

۹ - قوام الدین احمد

۱۰ - مجد الدین محمد

۱۱ - رضی الدین علی (از نوادگان جمال الدین احمد برادر سید بن

طاووس)

۱۲ - ابوالفضل محمد

۱۳ - قوام الدین احمد (نوه سید بن طاووس)

۱۴ - نجم الدین ابوبکر،

چهار نفر از آنان مشهور به «ابن طاووس» گردیدند که عبارتند از: اولین آنها سید عظیم الشان رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن طاووس حسنی حسینی است که قسمتی از احوالات و محبت و عشق او را به امام زمان علیه السلام در این کتاب می خوانید.

دوم: برادر وی جمال الدین بن احمد بن موسی که در سال ۶۷۳ (ه ق) درگذشت، او فقیهی بزرگ و محدثی بلند پایه بود، و قریب هشتاد جلد کتاب نفیس و گرانمایه دارد مانند "البشری" در فقه در شش جلد و "الملاذ" در چهار جلد نیز در فقه می باشد و "شواهد القرآن".

سوم: فرزند او غیاث الدین سید عبدالکریم بن احمد بن موسی که

در سال ۶۹۳ هـ ق درگذشت علامه نوری رحمه الله در خاتمه مستدرک می نویسد: وی نادره زمان و اعجوبه روزگار بود، در تمام علوم عصر دست داشت و در عبادت گوی سبقت را از همه کس ربوده بود و همانند سایر علماء و دانشمندان خاندان خود بسیار خوش رفتار و نیکو سخن و مردم دار بوده است در ذکاوت و استعداد سرشار و حافظه قوی در عصر خود نظیر نداشت بطوریکه در یازده سالگی به اندک زمانی قرآن مجید را حفظ نمود.

کتاب "الشمل المنظوم" و کتاب "فرحة الغری" از جمله تصنیفات اوست.

چهارم: رضی الدین علی بن رضی الدین علی بن موسی مؤلف کتاب "زوائد الفوائد" می باشد و علامه مجلسی رحمه الله روایت مشهور فضیلت نوزدهم ربیع الاوّل را از آن نقل می کند. باید دانست که اینان همه از جانب مادر نواده شیخ طوسی پیشوای مجتهدین شیعه هستند زیرا جعفر جدّ رضی الدین اوّل، داماد شیخ طوسی رحمه الله بوده است بعلاوه مادر سیدرضی الدین و جمال الدین نیز دختر فقیه مشهور «وزّام ابن ابی فراس» مؤلف کتاب "مجموعه وزّام" است. بدینگونه این خاندان اصیل از لحاظ حسب و نسب از جانب پدر و مادر امتیاز مخصوص دارند.

﴿ تولد ﴾

سیدبن طاووس رحمه الله نامش "علی" ملقب به "رضی الدین" از علماء و بزرگان جهان اسلام بوده و چون یکی از اجداد بزرگوارش جناب محمدبن اسحاق رحمه الله بسیار زیبا و نیکو صورت بوده به "طاووس" نامیدند و فرزندانش به «ابن طاووس» معروف گردیدند. و خود او در مورد ولادتش می فرماید:

ولادتم قبل از ظهر روز پنجشنبه نیمه ماه محرم سال پانصد و هشتاد در "حله سیفیّه" بوده. سیدبن طاووس رحمه الله دوران کودکی را در زادگاهش شهر حله سپری نمود و در دامان پر محبت و معنویت و روحانیت پدر رشد کرد، باید دانست که برای رشد معنوی و کسب کمال، هر شخصی خودش باید قابلیت و آمادگی را ایجاد کند ولی پدر و مادر و محیط خانواده شرایطی که انسان در آن محیط زندگی می کند

نقش بسیار مهم و بسزائی در تربیت و رشد فرزند دارند، خود او می فرماید:

من از اوان طفولیت در دامن جدّم رآم^(۱) و پدرم که گرایش به سوی خداوند (جلّ جلاله) داشتند نشو و نما نموده و تربیت یافتم در حالیکه نزد ایشان عزیز بودم.

او با سیزده واسطه از طرف پدر با دوّمین پیشوای جهان اسلام حضرت امام حسن مجتبیٰ علیه السلام پیوند می خورد از طرف مادر به سوّمین پیشوای جهان اسلام حضرت امام حسین علیه السلام می رسد بدین جهت او را ملقب به "ذی الحسنین" نیز کرده اند. و چون پدر سید بن طاووس رحمه الله فرزند دختری "شیخ طوسی رحمه الله" نیز بوده در تالیفاتش از جناب شیخ طوسی رحمه الله با کلمه "جدی" یاد می کند.

برای شناخت و پی بردن به عظمت و شخصیت بزرگان، بعضی می گویند بایستی اصل و نسب وی را مورد مطالعه و جستجو قرار داد، شخصیت های بزرگ که در طول تاریخ اسلام به صحنه آمدند و تحوّل عظیم در محیط اجتماع خویش به وجود آوردند و منشأ خیر و برکت در جامعه شدند اکثراً از چهره هائی هستند که وابسته به خاندان

۱- عالم بزرگوار جناب ورّام بن ابی فراس رحمه الله از بزرگان و علماء جهان تشیع می باشد و صاحب کتاب معروف "مجموعه ورّام" نیز هست و از نوادگان "مالک اشتر رحمه الله" می باشد و خود سید بن طاووس رحمه الله در شأن او چنین می فرماید: پدر بزرگم "ورّام بن ابی فراس رحمه الله" از کسانی بود که به افعالش اقتدا می شد «روضات الجنّات» ج ۴، ص ۳۳۷.

اضیل و مقدّسی بوده‌اند زیرا در تربیت انسان بیش از هر عاملی خانواده نقش مهمّ و اساسی دارد و موجب سعادت و یا بدبختی شخص می‌شود.

سیدبن طاووس رحمته الله از شخصیتها و فقهای نامداری است که پدر و اجداد او همه از فرزندگان و دانشمندان بنام جهان اسلام بوده‌اند و همه اهل دین و دانش و فضیلت به شمار می‌رفته‌اند خود سیدبن طاووس رحمته الله در مورد نسب پاکش چنین می‌فرماید:

خداوند متعال از اجداد طاهرین ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و زین العابدین علیه السلام گرفته تا سایر پدران ابرار ما، ما را به آباء و اجداد و مادرانی شرافت داده است که همه اهل علم و دیانت و امانت و مورد اعتماد کامل مردم بوده‌اند و همه ثناخوان آنان بوده و به جلالت و بزرگواری ایشان اقرار و اعتراف داشتند و دارند که شمّه‌ای از آن را در کتاب «الاصطفاء» ذکر نموده‌ام.

همانا هر صاحب حسب و نسبی آرزومند است که حسب و نسب او از حسب و نسب ما بوده باشد، ولکن ما هرگز حسب و نسبی بهتر از حسب و نسب پاکیزه خود سراغ نداریم که آرزو کنیم یا راضی شویم از ایشان بوده و فرعی از فروع آنان باشیم.

بدان آنچه که می‌گویم نه آنستکه از شرافت تقوی و پرهیزکاری غفلت داشته و در مقام خودستائی باشم، بلکه از این باب است که

سالم بودن اعتاب از طعن، و منزّه به بودن انساب از لثامت و پستی خود از بزرگترین نعمتهای خداوند است که ما را به اقرار و اعتراف بقدر و منزلت آن امر نموده، و در قرآن شریف بحديث کردن و اظهار آن ترغیب و تحریص فرموده است آنجا که می فرماید: **وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ**. (۱)

شهر حله یکی از شهرهای بزرگ جهان تشیع می باشد و زمانی از مهمترین حوزه ها و مراکز علمی و فقهی و ادبی جهان تشیع به شمار می رفت که از آن علماء و فقهای بزرگواری به صحنه آمدند که نقش مهمی در گسترش و رشد علم و فقه و اصول داشتند و تحوّل بزرگی در علوم اسلامی ایجاد کردند همچنین عامل مهمی در تبلیغ و گسترش مکتب اهل بیت بودند که از جمله آنان سید بن طاووس رحمه الله بوده.

در این قسمت روایتی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را نقل می کنیم که آن حضرت خبر از ظهور چنین علماء و بزرگانی را داده اند. ابو حمزه ثمالی از اصبع بن نباته نقل می کند که:

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مسیر حرکت از کوفه به طرف صفین بر تپه های بابل که رسیدند، بر روی تلی ایستادند و به پیشه و

نیزاری که بین بابل و همان تلّ بود، اشاره کردند و فرمودند: شهری است و شگفت شهری است!

اصبغ بن نباته از یاران نزدیک آن حضرت بوده عرض می‌کند: یا امیرالمؤمنین! می‌بینم از وجود شهری در اینجا سخنی می‌گوئید، آیا در اینجا شهری بوده که اکنون آثار آن از بین رفته است؟

فرمودند: نه! ولی در اینجا شهری به وجود می‌آید که آن را «حَلَّة سیفیّه» گویند و مردی از تیره بنی‌اسد آن را بنا خواهد کرد و از این شهر مردان پاک سرشت و مطهر پدید می‌آیند که در پیشگاه خداوند «مقرب» و «مستجاب الدعوة» می‌شوند.^(۱) لذا سید بن طاووس رحمته الله زادگاهش شهر «حَلَّة سیفیّه» را می‌ستوده و در موردش می‌فرماید: از نعمتهای الهی بر من این است که از شهری هستم که محلّ و منشأ فرقه ناجیه بوده و هست و نزدیک به مشاهد مشرفه واقع است که از طرفی به نجف اشرف و از جانبی به کربلای معلّ و از سمتی به کاظمین و سامرا (علی مشرفها السلام) نزدیک و قرب دارد.

سید بن طاووس رحمته الله در سال ۶۴۵ هجری قمری به سوی نجف اشرف هجرت نمود و در سال ۶۴۹ به کربلای معلّ منتقل شد و سپس عزم نمود که در سال ۶۵۲ به شهر سامرا برود که در راه به بغداد رفت و در آن مستقر گردید. تا اینکه «هولاکو» بغداد را به تصرف خود درآورد و در سال ۶۵۶ هلاکو سید بن طاووس رحمته الله را احضار نموده و به

۱- روضات الجنّات، جلد ۲، صفحه ۲۷۰

او امان نامه می دهد، سید از فرصت استفاده کرده و به زادگاهش شهر حله بازگشت.

سید بن طاووس رحمۃ اللہ علیہ در اثر تحصیل مقامات علمی و معنوی شهرت بسزائی پیدا کرده بود بدین جهت خلیفه وقت مستنصر بالله عباسی او را به شهر بغداد کشاند. و این عمل خلیفه برای این بود که از وجه و موقعیت سید بن طاووس رحمۃ اللہ علیہ برای تحکیم حکومت خویش استفاده کند، لذا مستنصر بالله از سید درخواست کرد که مقام «شیخ الاسلامی» را بر عهده بگیرد.

سید بن طاووس رحمۃ اللہ علیہ که از نقشه‌ها و هدفهای شوم خلیفه آگاه بود با تضرع و زاری در پیشگاه پروردگار و استمداد جستن از امام زمان (ارواحنا فداه) توانست خود را از این دام برهاند گرچه سرپیچی از امر خلیفه برای او بسیار گران تمام شد ولی در مقابل تهدیدهای مستنصر بالله ایستادگی نمود و خداوند او را یاری کرد و خلیفه پیشنهاد دیگری به او کرد و آن این بود که مقام «نقابت» یعنی رسیدگی به امور سادات در آن زمان را به او پیشنهاد کرد، تا به این طریق با دستگاه حکومتی وقت مرتبط شود.

سید بن طاووس رحمۃ اللہ علیہ این پیشنهاد خلیفه را نیز نپذیرفت و هر چه اصرار کرد، سید پافشاری نمود.

وزیر خلیفه به سید بن طاووس رحمۃ اللہ علیہ گفت: این مقام و منصب را قبول کن و آنچه که خداوند راضی است و می پسندد عمل کن.

سیدبن طاووس رضی الله عنه فرمود:

تو چرا در پست وزارتی که داری به آنچه که پروردگارت را خشنود می سازد عمل نمی کنی؟! اگر در این دستگاه چنین شیوه ای ممکن بود، تو به آن عمل می کردی!

مستنصر بالله گفت: تو با ما همکاری نمی کنی در حالی که "سیدمرتضی علم الهدی" و "سید رضی" در حکومت وارد شدند و منصب و مقام پذیرفتند، آیا تو آنها را ستمگر می دانی یا معذور می شماری؟ حتماً و بدون تردید آنها را معذور می دانی، پس تو هم مانند آنان معذور خواهی بود، داخل کار شو و مقام بپذیر.

سیدبن طاووس رضی الله عنه گفت: آنان در روزگار آل بویه زندگی می کردند که ملوکی شیعی بودند و در برابر خلفائی که مخالف اعتقادشان بودند قرار داشتند. به این جهت ورود آنها در حکومت با خشنودی و رضای پروردگارشان همراه بود.

با این بحث و مناظره از دام خلیفه خود را نجات داد.

در زمانی که مغولان دست به شورش زدند خلیفه از اوضاع بسیار نگران شده بود و تصمیم گرفت از وجود "سیدبن طاووس رضی الله عنه" استفاده کند و به عنوان سفیر او را نزد مغولها بفرستد و هنگامی که درخواست خلیفه را به سید رسانیدند، باز پاسخ منفی داد و فرمود: سفیری خلیفه برای من نتیجه ای جز ندامت و پشیمانی نخواهد داشت، اگر در این مأموریت موفق شوم پشیمان خواهم شد و اگر

پیروز نگردم باز پشیمان می شوم.

فرستاده خلیفه با تعجب پرسید: چگونه چنین خواهد بود؟!
سید بن طاووس رحمه الله فرمود: اگر توفیق رفیق را هم باشد و تلاشهایم
به ثمر بنشیند، خلیفه دست از من نخواهد کشید و تا آخر عمر مرا
برای سفارت خود انتخاب می کند، بدین ترتیب از عبادت و بندگی
پروردگارم باز خواهم ماند و اگر کامیاب و موفق شوم، حرمتم از میان
می رود و راه آزار و اذیت به رویم گشوده خواهد شد تا جایی که مرا
بی حرمت نموده و به رنجش خاطر می برمی آید و از پرداختن به دنیا و
آخرت باز می دارد.

تازه اگر تن به این سفارت بدهم ممکن است پس از رفتن دشمنان
بدخواهانم چنان شایع کنند که "سید بن طاووس رحمه الله" رفته تا با پادشاه
مغول بسازد و به یاری وی دودمان خلیفه سنی مذهب را از بین ببرد،
در نتیجه شما نیز باور کرده و کمر به نابودی من می بندید و مسموم
می سازید.

بعضی که در آن مجلس حاضر بودند گفتند: چاره چیست؟ فرمان
خلیفه است!

سید بن طاووس رحمه الله برای فرار و آخرین جواب فرمود: استخاره
می کنم و من هرگز برخلاف استخاره عمل نمی کنم آنگاه با همه وجود
به قرآن کریم روی آورد و آن را گشود آیه ای که بر ذم این سفر دلالت
می کرد، برآمد و آن را برای حضار خواند و خود را خلاص نمود.

در جای دیگر خطاب به

فرزندش می فرماید:

روزی یکی از علماء به من گفت: همانا ائمه علیهم السلام در مجالس خلفا و سلاطین حاضر می شدند و با آنان خلط و آمیزش داشتند.

در جوابش گفتم: ائمه علیهم السلام در مجالس آنان حاضر می شدند در حالی که در دل از ایشان اعراض کرده بودند و در باطن به طوری که خدا خواسته بود بر آنان غضبناک بودند، اما تو آیا خود را چنین می دانی؟!

خصوصاً در حالی که حوائج تو را بر آورند و تو را نزد خود مقرب دارند و به تو نیکی و احسان نمایند؟

در جوابم «لا» گفتم و به تفاوت حال اعتراف نمود و تصدیق کرد که حضور و دخول ضعفا بر آنان مثل ورود و حضور اهل کمال نیست. و در جواب دعوت بعضی از ملوک نوشتم: آیا این کاخی که در آن سکونت داری، دیوار یا آجر، یا زمین، یا فرش و یا چیز دیگری که در آن وجود دارد، برای خدا و در راه رضای خدا به کار برده شده؟! اگر چنین است من حاضر شده و بر آن می نشینم و به آن نظر می کنم، و دیدن آن بر من آسان خواهد بود.

و نیز فرمود: ای فرزندم محمد! از جمله چیزهایی که من در اثر معاشرت با مردم به آن مبتلا شدم این بود که پادشاهان و ملوک مرا شناخته و با من اظهار دوستی و محبت نمودند تا جایی که نزدیک بود

سعادت دنیا و آخرت من تباه گردد، و میان من و مالک حقیقی و صاحب نعمتهای باطنی و ظاهریم حایل و مانع شده و جدایی اندازند به طوری که ای فرزندم مرا نمی دیدی مگر اینکه به سبب جاه و مقام این دار غرور، لباس ننگ و عار بر تن کرده بودم و دلیل و راهنمای خود و تو به سوی هلاکت و عذاب جهنم می شدم.

و مرا از این خطرها نجات نداد مگر فضل و کرم خداوند (جل جلاله) و دیگر تربیت و تأدیب و نصایح جدّم "وزّام" و پدرم (قدّسهما) که از طفولیت مراقب و مواظب من بودند. (۱)

﴿ مقام علمی ﴾

سیدبن طاووس رحمۃ اللہ علیہ از استعداد درخشان و نبوغ کم نظیر برخوردار بود لذا علوم آن زمان را در اندک زمانی فراگرفت و بی نیاز گشت. او خود در این باره چنین نوشته است:

وقتی کودک بودم جدّم "ورّام" رحمۃ اللہ علیہ به من گفت: فرزندم هرگاه در اموری که مصلحت تو در آن است وارد شدی به مرتبه پائین آن اکتفا نکن، بلکه کوشش کن از متخصصان آن رشته پائین تر نباشی.

من دوسال و نیم بیشتر به علم فقه پرداختم و آنچه دیگران در چند سال فرا می گرفتند و می آموختند من طی یک سال می آموختم. نخست "الجمل والعقود" را حفظ کردم... و سپس به "نهایه" (شیخ طوسی) روی آوردم و هنگامی که جزء اوّل آن کتاب را خواندم در فقه به اندازه ای بی نیاز و نیرومند شدم که استادم "ابن نما" رحمۃ اللہ علیہ در پشت

جزوهٔ اوّل اجازه‌ای به خط خویش برایم نگاشت...
و مرا به اموری ستود که خود را شایستهٔ آنها نمی‌دانم...
سپس جزوهٔ دوّم نهاییه را خواندم... آنگاه "المبسوط" را نیز به پایان
رساندم... تا این که از استاد بی‌نیاز شدم... از آن پس تنها به منظور نقل
روایت در محضر استادان کتابها خواندم و به سخن آنان گوش
می‌دادم. (۱)

سیدبن طاووس رحمه الله در اندک
زمانی از بزرگترین علماء و ستارگان
جهان اسلام گردید در اینجا بعضی
از حکایات و مناظرات سیدبن
طاووس رحمه الله با علماء دیگر فرق
اسلامی را بیان می‌کنیم که دالّ بر
مقام والای علمی سیدبن
طاووس رحمه الله است:

زمانی مردی زیدی مذهب نزد سید آمده و گفت: امامیه بی‌هیچ
منطقی از من می‌خواهند عقاید مرا کنار بگذارم.
در جواب او سیدبن طاووس رحمه الله گفت: من مردی علوی حسنی
هستم اگر راهی برای اثبات حقانیت زیدیّه می‌یافتم برایم سودهای
دنیائی و آخرتی داشت و اسباب ریاستم را فراهم می‌آورد. این مرام را

می پذیرفتم ولی دلیلی بر درستی این مرام نیافتم. بی تردید هیچ عاقلی نمی تواند بپذیرد که خداوند پس از فرستادن پیامبر و ارائه معجزات و زحمات بسیار امر هدایت بشر را مهمل گذارده، زحمات طاقت فرسای پیامبر را نادیده گیرد و مبنای اسلام را برگمان مردم قرار دهد.

مرد زیدی پرسید: کدام زیدی مدعی است اسلام بر ظن و گمان استوار است؟!

سید پاسخ داد: شما، شما بر این باورید که امامت امری الهی نیست و امت باید انتخاب کند بنابراین مردم باید شخصی عادل، امانتدار و نیک اخلاق را به امامت برگزینند در حالی که برای تشخیص عدالت، امانتداری و دیگر شرطها، مردم راهی جز ظن و گمان خویش ندارند.

ناگفته پیداست در میان انبوه هدایت شدگان به دست سیدبن طاووس رحمه الله برخی از علماء نیز به چشم می خورند. علمای ارجمندی که قدر گوهر هدایت را دانسته در برابر عظمت دانش سید سر تعظیم فرود می آوردند.

در یکی از مناظرات فقهی به راه راست هدایت شده توبه کرد.

چون از توبه فراغت یافت ناگهان مردی از پشت سر درآمده خود را روی دستهای سیدبن طاووس رحمه الله انداخت و گریه کنان آنها را غرق بوسه ساخت. سیدبن طاووس رحمه الله پرسید کیستی؟

مرد پاسخ داد: با نامم چه کار داری؟

رضی الدین گفت: تو اینک دوست و رفیق منی شایسته نیست من نام دوستم را ندانم و در مقام جبران زحماتش برنیایم.

ولی مرد باز از معرفی خود چشم پوشید. سید از دانشمند توبه کننده پرسید این مرد کیست؟

گفت: فلان بن فلان از علمای نظامیه است.

سیدبن طاووس رحمه الله در

مناظره‌ای که جمعی را هدایت

نموده، می‌فرماید:

همانا برای من اتفاق افتاد که با جمعی از اهل خلاف در مجلسی حاضر بودم، سپس بایشان گفتم: اعتراض شما بر امامیه چیست؟ بدون ملاحظه و تقیه بیان نمائید تا به آنچه بنظر میرسد جواب دهم و برای آزادی گفتار و بیان مطالب، درب منزلیکه در آن اجتماع داشتیم بستیم که کسی از خارج وارد نشود.

گفتند: اعتراض ما بر امامیه این است که به صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

تعرض می‌نمایند و آنانرا به بدی یاد می‌کنند و دیگر اینکه قائل به رجعت هستند و همچنین متعه را جایز می‌دانند و اینکه قائلند به

امامت مهدی علیه السلام و می گویند: که او در این مدّت طولانی زنده است. در جواب ایشان گفتم: اما در مورد تعرّض به صحابه و مذمت آنان، شما خود می دانید که بسیاری از اصحاب خون یکدیگر را حلال دانستند و بقتل یکدیگر اقدام نمودند چنانچه در جنگ طلحه و زبیر و عایشه با مولای ما حضرت علی علیه السلام، و جنگ معاویه با آن حضرت واقع شد و اعراض از یکدیگر را حلال دانستند و به مذمت یکدیگر اقدام نمودند تا جائیکه یکدیگر را بالای منبر علناً صب و لعن نمودند، پس خود آنان راه طعن و قدح را باز نموده اند، و دیگران نیز به آنان تأسی و اقتدا کرده اند، و اگر برای صحابه در این کار عذر موجّهی باشد همانا عذر کسانی که به آنان اقتدا نموده اند موجّه تر خواهد بود، و از تعصّبی که شما به آنان نسبت می دهید دورتر، بلکه بری و بی تقصیر خواهند بود.

اما اعتقاد بر رجعت شما خود روایت نموده اید که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است که: در این امت جاری شود آنچه در امتّهای گذشته جاری شده است، و در قرآن بر حجّت و زنده شدن جماعتی تصریح فرموده است و می فرماید: الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذرالموت فقال لهم الله موتوا هم احیاهم^(۱)

یعنی: «آیا ندیدید آنهایی را که از ترس مرگ از دیار خود بیرون رفتند که هزاران تن بودند خداوند فرمود بمیرید همه مردند و سپس

ایشان را زنده کرد.»

این همان رجعت است که امامیه به آن قائلند و باید در این امت نیز واقع شود، پس جماعتیکه حاضر بودند قبول نموده و موافقت کردند.

و اما قول به متعه شما خود شیعه را وادار نموده‌اید که حکم به صحّت آن نماید زیرا که در صحاح خود از جابر بن عبدالله انصاری و عبدالله بن عباس و عبدالله بن مسعود و سلمه بن اکوع و عمران بن حصین و انس بن مالک که از اعیان و بزرگان اصحاب هستند روایت نموده‌اید که: نبی اکرم صلی الله علیه و آله تا هنگام رحلتشان آنرا حرام نفرموده‌است و چون شیعیان دیدند که علمای شما کتب صحاح و راویان آن را تصدیق نموده‌اند اخذ به مجمع علیه نموده و آنچه شما در آن منفرد هستید ترک کرده‌اند. در این کلام نیز جماعت حاضرین موافقت نموده، حق را قبول کردند.

و اما طول غیبت حضرت مهدی (ارواحنا فداه)، شما خود تصدیق دارید که اگر مردی حاضر شود و بگوید من بالای آب شط بغداد راه می‌روم همه مردم تعجب نموده و برای دیدن آن جمع می‌شوید و اگر این کار را ببینید البته بسیار تعجب می‌نمائید و اگر پیش از پراکنده شدن مردم مرد دیگری بیاید و همین ادعا را بنماید قهراً تعجب مردم از اول کمتر خواهد بود و بسا که گروهی از حاضرین و تماشاچیان متفرق شوند و برای دیدن کار او نمانند و اگر شخص ثالثی بیاید و

همین ادعا را بنماید، شاید برای مشاهده کار او بغیر از اندکی از مردم نمانند، و آنان هم که می مانند از عمل او چندان تعجب نخواهند کرد، و اگر شخص چهارمی آمد و گفت: من نیز همین عمل را بجا می آورم، چه بسا که هیچ کس برای تماشای او باقی نماند، و بر فرض ماندن از کار او تعجب نکنند، زیرا که عمل او بعد از این مشاهدات در نظر آنان امریست عادی و غرابت ندارد.

و مثل مهدی (ارواحنا فداه) نیز چنین است زیرا که شما خود روایت نموده اید که حضرت ادریس علیه السلام تا حال در آسمان زنده است و حضرت خضر علیه السلام از زمان حضرت موسی علیه السلام یا قبل از آن تا حال زنده است و حضرت عیسی علیه السلام در آسمان زنده و موجود است و با حضرت مهدی (ارواحنا فداه) به زمین باز می گردد و این سه نفر از بشرند که عمر ایشان طولانی است.

و بسبب وجود ایشان، تعجب و استبعادی در طول عمر باقی نمی ماند پس چرا برای حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم تاسی بیکی از ایشان نباشد، که در عترت آن حضرت نیز از جهت طول عمر آیتی از آیات الهی بروز و ظهور نماید.

شما خود در حالات و اوصاف مهدی (ارواحنا فداه) روایت نموده اید که انه یملاء الأرض قسطاً وعدلاً بعد ما ملئت جوراً وظلماً.

«یعنی آن حضرت (ارواحنا فداه) زمین پر از عدل و داد می نماید

بعد از آنکه پر از جور و ظلم شده باشد و اگر قدری فکر کنید و کمی تدبّر و تأمل نمائید تصدیق خواهید کرد که پر کردن شرق و غرب و نزدیک و دور زمین را از عدل و داد اعجب از طول عمر آن حضرت است و بکرامت امامت الهی نسبت به اولیاء خود نزدیکتر است. و نیز خود شما شهادت می دهید و تصدیق می نمائید که نبی معظم عیسی بن مریم علیه السلام در نماز به آن حضرت اقتدا می نماید و در جنگها مددکار آن حضرت خواهد بود و این نیز از طول عمر که شما از آن تعجب نموده و آن را بعید دانستید مهمتر و بزرگتر است پس در این جهت نیز جماعت حاضرین موافقت نموده و آن را قبول کردند. (۱)

﴿ شاگردان سیدبن طاووس رحمۃ اللہ علیہ ﴾

سیدبن طاووس رحمۃ اللہ علیہ استادی ماهر و زبردست در عین حال با تقوی و مهذب و عاشق و شیدای اهل بیت عصمت و طهارت علیہم السلام و بالأخص حضرت بقیة اللہ (ارواحنا فداه) بود.

شاگردان زیادی تربیت کرد و شخصیت روحی و اخلاقی آن مردان بزرگ را بیشتر در مسئله توجه به ولایت و امامت پایه ریزی نمود و در سایه آن استعدادهای درخشان آنان را به عرصه ظهور رساند و توانست دانشمندان و نویسندگانی بزرگ به جهان اسلام تحویل دهد که هر یک از آنان مشعلدار مکتب اهل بیت علیہم السلام بودند و در تبلیغ و گسترش مذهب تشیع نقش بسزائی داشتند.

وی بوسیله تربیت شاگرد و تألیف کتب سودمند انسانها را از تاریکی جهل و نادانی به نور وجه الله، منور نمود و برای خود نزد

پروردگار خویش مقام والائی کسب کرد چنانکه حضرت امیرالمؤمنین می فرماید:

هرکسی از شیعیان ما شریعت ما را بداند و ضعفای از شیعیانمان را از تاریکی جهل و نادانیشان به نور علمی که ما به او داده ایم بیرون برد روز قیامت در حالی خواهد آمد که بر سرش تاجی از نور باشد که بر تمام اهل آن عرصات می درخشد و زیوری بر او باشد که کمترین تار آن از دنیا و آنچه در آن هست ارزشمندتر است.

پس از سوی خداوند منادی ندا می دهد: ای بندگان خدا این عالمی از شاگردان آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، توجه کنید هرکس را در دنیا از سرگردانی جهلش بیرون آورده، به نورش دست بیندازد تا او را از حیرت و تاریکی این عرصات به سوی منزلگاههای بلند بهشت بیرون نماید پس هرکس که در دنیا کار نیکی از او آموخته یا جهلی از دلش بیرون ساخته یا شبهه‌ای را برایش روشن کرده به سوی او آیند. (۱)

از جمله شاگردان سیدبن طاووس رَحِمَهُ اللهُ عبارتند از:

- ۱- شیخ سدید الدین یوسف بن علی بن مطهر (پدر علامه حلّی)
- ۲- آیه الله جمال الدین حسن بن یوسف (مشهور به علامه حلّی).
- ۳- شیخ جمال الدین یوسف بن حاتم شامی
- ۴- شیخ تقی الدین حسن بن داوود حلّی

- ۵- شیخ محمد بن احمد صالح القسین القسینی
- ۶- شیخ ابراهیم بن محمد بن احمد القسین القسینی
- ۷- شیخ جعفر بن محمد بن احمد القسینی
- ۸- شیخ علی بن محمد بن احمد القسینی
- ۹- سید غیاث الدین عبدالکریم بن ابی الفضائل احمد بن طاووس (فرزند برادرش)
- ۱۰- سید احمد بن محمد علوی
- ۱۱- سید نجم الدین محمد بن الموسوی
- ۱۲- شیخ محمد بن بشیر
- ۱۳- فرزندش صفی الدین محمد
- ۱۴- فرزند دیگرش رضی الدین علی

﴿تألیفات﴾

سید بن طاووس رحمۃ اللہ علیہ در مدّت عمر پر برکت خود آثار ارزنده‌ای در علوم و فنون مختلف اسلامی از خود بجای گذاشت که با مطالعه و دقت در آنها شخصیت معنوی و علمی سید بن طاووس رحمۃ اللہ علیہ معلوم و روشن می‌شود. هر کس کتابهای سید بن طاووس رحمۃ اللہ علیہ را مطالعه کند پی می‌برد که وی سعی می‌کرده تمام تصانیفش مورد رضای حضرت بقیّة الله (ارواحنا فداه) بوده باشد، لذا می‌توان از آنها کمال استفاده را نمود و همچنین امراض روحی و بلیات جسمی را معالجه نموده و به شفای کامل و سعادت ابدی رسید همچنین تأمل و تفکر در کتابهای او اعتقاد صحیح را به انسان می‌آموزد و یقین انسان را کامل می‌گرداند تا جایی که ایراد و شبهات دشمنان اسلام دیگر اثر نمی‌کند.

حاج آقا بزرگ طهرانی رحمۃ اللہ علیہ راجع به یکی از تألیفات سید بن طاووس رحمۃ اللہ علیہ می‌فرماید:

کتاب "اسعاد ثمرة الفؤاد على سعادة الدنيا والمعاد" یا "کشف المحجّة" الحق اسمی است که از آسمان نازل شده است زیرا که متکفل سعادت دارین می باشد و عمل کننده به آن سعادت مند در تشأنین است.

این کتاب با کوچکی که دارد بر کتابهای بزرگ که در اخلاق و سیر و سلوک نوشته شده است فضیلت و برتری دارد و چون بنظر انصاف بنگری سالک الی الله را از سایر کتب از قبیل احیاء و شفا و اسفار بی نیاز می نماید.

و بعضی دیگر از بزرگان

فرموده اند:

برای سید بن طاووس رحمۃ اللہ علیہ حقّ عظیمی بر کافّة مسلمانان است، زیرا وی در کتابهای خود آنان را به معرفت ربّ العالمین و رسول امین صلی اللہ علیہ و آله و سلم و اوصیاء و ائمه میامین علیہم السلام دلالت نموده و به طریق عبادت و کیفیت سیر و سلوک الی الله ارشادشان فرموده، و طریق محاسبه و مراقبه و تهذیب و تزکیه نفس و سایر مراتب کمالات و مکارم اخلاقی را تعلیمشان نموده است و تمام این تعلیمات را از خداوند متعال و از طریق معادن علوم دینی یعنی اهل بیت وحی و عصمت علیہم السلام اخذ نموده است.

بدین جهت خود وی در اوائل

کتاب "فلاح السائل" می نویسد:

هنگامی که از کتاب ما بهره‌مند شدی خواهی فهمید تا چه اندازه خدایتعالی ما را مورد عنایت خود قرار داده و متوجه خواهی شد که تدوین چنین اثری کار ما و از اجتهاد و کوشش ما نبوده بلکه پیدایش آن از طرف خداوند بخشنده و مهربانست و هرگاه براستی از مطالب تهیه شده در آن استفاده کردی به سپاسگزاری از خداوند پردازد و به آن اکتفا کن.

به یاد ما و شکرگزاری از ما اشتغال پیدا مکن زیرا توجه به آن دلیل بر آن است که از مالک به مملوک پرداخته و ممکن است بدینوسیله بخطر روحی و معنوی گرفتار شوی با اینکه خدایتعالی فرموده:

ولو لا فضل الله علیکم ورحمته ما زکا منکم من احداً بدأ.

«یعنی هرگاه مورد لطف و بخشش و رحمت خدای منان نمی‌شدید هیچگاه از نعمت تزکیه و پاکیزگی باطن برخوردار نمی‌گردیدید»

از کتب سیدبن طاووس رحمه الله جز قلیلی از آنها به ما نرسیده است و بعضی در اثر گذشت زمان و طوفان حوادث از بین رفته‌اند و بعضی دیگر از آنها هنوز خطی است و به چاپ نرسیده است از خصوصیات کتب وی این است که تقریباً از نام آنها موضوعشان معلوم می‌شود از جمله آنها است:

۱ - انوار الباهرة فی انتصار العترة الطاهرة

۲ - البشارات بقضاء الحاجات علی ید الائمة عليهم السلام بعد الممات

- ٣- فتح الابواب بين ذوى الالباب ورب الارباب
- ٤- غياث سلطان الورى لسكان الثرى
- ٥- اليقين فى اختصاص مولانا على عليه السلام بامارة المؤمنين
- ٦- طُرف من الانباء و المناقب فى شرف سيد الانبياء و الأطايب
- ٧- مجمع الدعوات و منهج العنايات
- ٨- مصباح الزائر و جناح المسافر
- ٩- المصرع الشين فى قتل الحسين عليه السلام
- ١٠- اسرار الصلاة و انوار الدعوات
- ١١- اغاثة الداعى و اعانة الساعى
- ١٢- الاقبال بالاعمال الحسنة فيما يعمل مرة فى السنة
- ١٣- جمال الاسبوع فى كمال العمل المشروع
- ١٤- كتاب الكرامات
- ١٥- كشف المحجة لثمره المهجة
- ١٦- اللهوف على قتلى الطفوف
- ١٧- المنامات الصادقات
- ١٨- سعد السعود للنفوس المنضود
- ١٩- شرح نهج البلاغة
- ٢٠- المواسعة و المضايقة
- ٢١- محاسبة النفس
- ٢٢- المجتنى من الدعا المجتبى

- ٢٣ - الطرائف في مذهب الطوائف
٢٤ - التّشريف بالمنن في التعريف بالفتن
٢٥ - التّوفيق للوفاء بعد التّفريق دارالغناء
٢٦ - زهرة الرّبيع في ادعية الاسابيع
٢٧ - الامان من اخطار الاسفار والزّمان
٢٨ - انوار اخبار ابي عمر والزّاهد
٢٩ - الاسرار المودعة في ساعات اللّيل والنهار
٣٠ - ثمرات المهجّة في مهمّات الاولاد وذكر اولادى
٣١ - الدّروع الواقية من الاخطار فيما يعمل في شهر كلّ يوم على

التّكرار

- ٣٢ - فلاح السّائل و نجاح المسائل في عمل اليوم واللّيل
٣٣ - فرج المهموم في معرفة الحلال والحرام من عمل النّجوم
٣٤ - فرحة الناظر و بهجة الخواطر
٣٥ - فتح الجواب الباهر
٣٦ - الابانة في معرفة كتب الخزانة
٣٧ - الاحتساب على الالباب
٣٨ - اجازة التّسيني
٣٩ - الاجازات لكشف طرق المفازات
٤٠ - الاصطفاء في اخبار الملوك والخلفاء
٤١ - لباب المسرّة من كتاب ابن ابي قرّة

- ٤٢- مسالك المحتاج الى مناسك الحاج
٤٣- كتاب المزار
٤٤- المضممار للسباق واللحاق
٤٥- مختصر كتاب ابن حبيب
٤٦- المنتقى فى العوذ والرقي
٤٧- القبس الواضح من كتاب المجلس الصالح
٤٨- ربيع الالباب
٤٩- رى الظمان من مروى محمد بن عبد الله بن سلمان
٥٠- روح الاسرار و روح الاسماء
٥١- السعادات بالعبادات التى ليس لها اوقات معينات
٥٢- شفاء العقول من داء الفضول فى علم الاصول
٥٣- التحصيل فى التذليل
٥٤- التحصين فى اسرار ما زاد من اخبار كتاب اليقين
٥٥- التمام لمهام شهر الصيام
٥٦- تقريب السالك الى خدمة المالك
٥٧- التراجم فيما تذكره عن الحاكم
٥٨- التعريف للمولد الشريف
٥٩- التشر بتعريف وقت التكليف
٦٠- الاجازات

﴿ سیدبن طاووس رحمۃ اللہ علیہ ﴾

﴿ در دیدگاه علماء و دانشمندان ﴾

در اغلب نوشته‌ها و کتب تراجم و زندگی علماء یادی از این عالم عارف و فقیه جامع و زاهد کامل و شیدای امام زمان (ارواحنا فداه) شده است، کرامات و مکاشفات و حالات روحی و فضائل اخلاقی که از وی نقل شده می‌تواند قسمتی از ابعاد معنوی و روحی او را نمایان سازد.

برای شناخت مقام سیدبن طاووس رحمۃ اللہ علیہ باید از زبان بزرگانی که خود در صراط مستقیم دین قدم گذاشتند و انسان کامل و عارف و اصلی هستند، بشنویم:

علامه حلی رحمۃ اللہ علیہ در یکی از اجازاتش به مناسبت نام "سیدبن

طاووس " می نویسد:

رضی الدین علی صاحب کراماتیت که برخی از آنها را خود برای من نقل کرده و بعضی از آنها را پدرم شرح داده و من استماع کرده‌ام. (۱)

و در جای دیگر می نویسد:

سید رضی الدین پارساترین مردم روزگارش بوده، نامبرده صاحب کرامات و مقامات بوده و ما در اصحاب خود عابدتر و پرهیزگارتر از او را سراغ نداریم. (۲)

علامه مجلسی رحمته الله در بحار

الانوار از الماحوزی نقل می کند:

سید بن طاووس رحمته الله صاحب کرامات و مقاماتی بوده و در اصحابمان عابدتر و اورع تر از او یافت نمی شود. (۳)

جناب شیخ اسدالله در کتاب

المقابس در شأن سید بن

طاووس رحمته الله می نویسد:

سید معظم (سید بن طاووس رحمته الله) عالم، عابد، زاهد، پاک و طاهر

مالک جمیع مناقب و مفاخر، صاحب دعوات و مقامات و مکاشفات

۱- روضات الجنات، جلد ۵، صفحه ۱۳۶

۲- روضات الجنات، جلد ۵، صفحه ۱۳۶

۳- بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۱۷۷

و کرامات، مظهر فیض تسنی و لطف خفی و جلی بوده. (۱)

سید مصطفی تفریسی در رجال

خود می نویسد:

معظم له از اجلاء شیعه و ثقات، جلیل القدر و عظیم المنزله است
معلومات بسیاری در خاطر داشت و گفتاری خالی از هرگونه شائبه،
در موقع مناسب ایراد می کرد زهد و تقوا و پارسائی و دیانت او نیازی
به هیچگونه تعریف ندارد، آثار ارزنده و نیکوئی از او بیادگار
مانده است. (۲)

جناب شیخ حرّ عاملی در

کتاب امل الامل می نویسد:

سید رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن
احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن محمد بن طاووس الحسنی
احوالش در علم و عقل و زهد و عبادت و نقد و وثاقت و جلالت و
ورع، مشهورتر از آن است که ذکر شود او شاعری ادیب و نویسندگی
چیره دست نیز بوده است. (۳)

محدث جلیل القدر مرحوم

حاج شیخ عباس قمی رحمه الله در کتاب

"فوائد الرضویّه" می نویسد:

۲- نقد الرجال، صفحه ۱۴۴

۱- المقابس، صفحه ۱۶

۳- امل الامل، چاپ ۲، صفحه ۲۰۵

سید رضی الدین ابوالقاسم صاحب جلال، زهد ورع و سعادت،
قدوة العارفين و مصباح مجتهدین و صاحب کرامات باهره و مناقب
فاخره طاووس ال طاووس سید بن طاووس (قدس الله سرّه و رفع فی
الملاء الاعلی ذکره). (۱)

جناب آقای سید محمد باقر
شهیدی در مقدمه کتاب کشف
المحجّة می نویسد:

مقام قدس و تقوی و ورع و زهد سید (قدس) بالاتر از آن است که
وصف شود، بس است در مقام مقدّس جنابش اینکه مکرّر بشرف
حضور امام عصر (ارواحنا فداه) مشرف شده است که خود او و
علمای اعلام نقل نموده اند که فوق حدّ تواتر و مسلم عندالکلی
است. (۲)

بعضی از شاگردانش در اوّل
کتاب "یقین" در باره او چنین
نوشته اند:

مولای ما صاحب مصنف کبیر و کسی که عالم و عادل و فاضل و
فقیه و کامل و علامه و نقیب و طاهر بود، صاحب مناقب و مفاخر و
فضائل و مآثر و زاهد و عابد و باورع و مجاهد رضی الدین رکن الاسلام
نمونه اجداد طاهر نیش بود.

۱- فوائد الرضویّه، صفحه ۳۳۰ ۲- ترجمه کشف المحجّة، صفحه ۴

جناب محمد جواد نجفی در
مقدمه کتاب ملاحم والفتن
می نویسد:

سید بن طاووس رحمه الله از علمائی بوده که دارای بزرگترین درجه زهد
و تقوی بوده، شأن این عالم عالیقدر را همین بس که باب ملاقات با
حضرت ولی عصر برای او مفتوح بوده است. (۱)

﴿ اسم اعظم ﴾

اسم اعظم از اسمائی است که اگر برای هر حاجتی خوانده شود مستجاب می‌گردد و به وسیله آن هر امری آسان می‌شود. در طول تاریخ اسلام بزرگانی بوده‌اند که بر اسم اعظم واقف بودند مانند آصف بن برخیا که در روایتی دارد: که او بوسیله اسم اعظم تخت بلقیس را حاضر نمود و همچنین جناب سید بن طاووس رحمته الله نیز بر اسم اعظم دست پیدا کرده بود چنانکه بعضی از علماء رجالی به آن تصریح کرده‌اند.

مانند جناب محدث جلیل
القدر حاج شیخ عباس قمی رحمته الله در
کتاب منتهی الآمال می‌نویسد:

(سیدبن طاووس رحمته الله) اسم اعظم می دانست و فرزندان خود را گفت: چند کَرّت به استحارت کار کردم که شما را بیاموزم اجازت نیافتم، اینک در کتب من محفوظ و مکتوبست، بر شما است که به مطالعه درک آن نمائید. (۱)

و در جای دیگر از کتاب پر
ارزش منتهی الآمال می فرماید:

او مستجاب الدعوة بود و بر صدق این معنی اخبار فراوان است و
گویند اسم اعظم می دانست (۲)

همچنین در کتاب منتخب

التواریخ نقل می کند که:

(سیدبن طاووس رحمته الله) «اسم اعظم» را فرا گرفته بود. (۳)

در کتاب «کتابخانه ابن

طاووس» می نویسد:

گفته می شود که علم به اسم اعظم به او اعطاء گردید اما اجازه
اینکه آن را به فرزندش یا فرزندانش بیاموزد داده نشد. سید ابن
طاووس رحمته الله به فرزندانش می گوید اسم اعظم همچون مرواریدهای
درخشان در نوشته های وی پراکنده بوده و آنان با خواندن مکرر آنها
می توانند آن را کشف کنند. (۴)

۱- منتهی الآمال، جلد ۱، صفحه ۴۹۶ ۲- منتهی الآمال، جلد ۲، صفحه ۳۲۰

۳- التواریخ، صفحه ۱۷۸ ۴- کتابخانه ابن طاووس، صفحه ۳۵

در این قسمت از این کتاب
شرحی مختصر از اسم اعظم را
برای طالبان آن می دهیم.

بطور کلی اسماء الهی تأثیرشان یا قائم است بر وجود لفظی که
بوسیله حروف و کلمات ادا می شود و آثار غریبی دارد چنانکه در
روایات متعددی وارد شده است که اسم اعظم ۲۲ حرف است و
بعضی از صلحا به آن دست پیدا کرده بودند و از آن در امور خود
استمداد می جستند.

مثلاً در روایتی وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
به بعضی از اصحاب خود فرمودند: آیا اسم اعظم را به شما تعلیم
ندهم؟

عرض کردند: چرا، ای مولای ما.

آن حضرت فرمود: بخوانید سوره حمد و توحید و آیه الکرسی و
سوره قدر را سپس رو بقبله کنید و آنچه را که می خواهید طلب کنید.
باز در روایت دیگر وارد شده است: «بسم الله الرحمن الرحيم»
اسم اعظم الهی است.

و همچنین از حضرت امام رضا علیه السلام وارد شده است که هر کس
«بسم الله و لا حول و لا قوه الا بالله» را بعد از نماز صبح صد مرتبه
بگوید نزدیک است به اسم اعظم خدا از سیاهی چشم به سفیدی آن
و بدرستی که در آن است اسم اعظم خدا.

اسم اعظم کتبی که تأثیر آن متوقف است بر وجود کتبی آن که همراه داشتن آن آثاری دارد و آن بوسیله ترکیب بعضی از حروف و اعداد بروش مخصوصی بوجود می آید.

مثلاً در کتاب شریف مصباح کنعمی صورت اسم اعظم کتبی را، که منسوب به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است چنین ذکر می کند:



صورت دیگری از اسم اعظم کتبی:



در ابیاتی شرح اسم اعظم کتبی
چنین آمده است:

که بود پنج گوشه آن خاتم
که نراند بر آن دوباره قلم
که صد و یازده بود برقم
که بود کور و چشم او بر هم

اولی خاتمی همی باید
لیک شرط نوشتن آنست
بنویسد عقیب آن سه الف
بعد از آن میم بید می باشد

پس بود نردبان سه پایه
بعد از آن میم بید می باشد
بعد از آن چار الف بود همسر
هست آنگاه ها و وسپس واوی
سیزده حرف باشد این صورت
چار حرف وی است از تورات
پنج حرف دیگر ز قرآن است
ایکه تو حامل چنین اسمی
از ویا و علل تو آزادی
نگزد مار و عقرب هرگز

که نباشد از آن زیاد ونه کم
که بود کور و چشم او برهم
چو آنامل ستاده پهلوی هم
که بود کج بهیئت محجم
هر یکی در صفا چو باغ ارم
چار از انجیل عیسی مریم
اسم اعظم همین بود فهم
ایمن از همه بلا و سقم
وز تب و درد عضو و جمله الم
نشوی تا بودی غمین و دژم^(۱)

اسم اعظم تکوینی که در عالم وجود و هستی از آن به اسم اعظم
تعبیر می شود، انسانی است که جمیع صفات کمالیه الهیه در او جمع
شده و دارای ولایت کلیه می باشد لذا هر گاه خداوند را بوسیله او
بخوانند به مقصود خود می رسند.

و در حقیقت اسماء حسناى الهی و اسم اعظم خداوند که واسطه
و سبب ایجاد جمله ممکناتند و کسب فیض از پروردگار می کنند و به
ما سوای خود افاضه می نمایند، وجود مقدس اهل بیت عصمت و

طهارت عليه السلام می باشند و در زمان ما امام عصر حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه) می باشند.

لذا آنها اسماء حسنی و اسم اعظم و نفس الله، مثل اعلی، ظرف مشیت خدا، یدالله، اذن الله، لسان الله، جنب الله، کلمات تامات، سبیل اعظم، طریق اقوم، صراط مستقیم و نبأ عظیم هستند. البته باید به معرفت کامل و حقیقی نسبت به آن ذوات مقدسه رسید و آنان را چنانچه خودشان می فرمایند: هر که ما را به نورانیت شناخت خدا را شناخته است، شناخت.

بله ایشانند خلفای الهی که اطاعتشان اطاعت خدا و معصیتشان معصیت خداوند و محبت آنان، محبت به خداوند است.

لذا در زیارات ائمه معصومین می خوانیم:

المقدم لهم مارق و المتأخر عنهم زاهق والأزم لهم لاحق
آنها واسطه عظمای الهی هستند در میان خداوند و سایر مخلوقات و مدبرین عالم وجودند به امر خداوند.

و از اینجاست که توبه حضرت آدم ابوالبشر عليه السلام قبول نشد مگر وقتی که خدا را بوسیله نامهای اهل بیت عصمت و طهارت عليهم السلام خواند و همچنین هیچ پیامبری مبتلی نشد مگر اینکه متوسل به ایشان شد تا از آن بلا نجات یافت، پس آنان هستند اسماء حسنی و اسم اعظم الهی، چنانکه مرحوم میرجهانی از حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام نقل می کند که می فرماید:

انا الاسم الاعظم (۱)

و در زمان ما اسم اعظم پروردگار حضرت بقیة الله الاعظم حجة بن الحسن العسکری (ارواحنا لتراب مقدمه الفداه) می باشند که با شناخت و معرفت و توسل به حضرتش به مراد و مقصود خود خواهیم رسید. و در حقیقت خداوند را به اسم اعظم خوانده ایم. باید دانست که اسم اعظم، اسمی است که از مردم عادی پنهان بوده و کسی به آن دسترسی پیدا نمی کند.

لذا شناخت و دست یافتن به اسم اعظم الهی یا بوسیله فرا گرفتن مستقیم از پیامبر (وحی) و یا جانشین معصوم علیه السلام اوست و یا از طریق تزکیه و تهذیب نفس و پیراسته شدن به تقوی و پرهیزکاری است چنانکه خداوند متعال می فرماید:

اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمْكُمْ اللَّهُ (۲)

یعنی: تقوای الهی داشته باشید که خداوند به شما می آموزد. بسیاری از بزرگان همانند سید بن طاووس رحمه الله در اثر ریاضت و تزکیه و تهذیب نفس بر آن واقف شدند و بر آن گنج سعادت دست پیدا کردند و تا کسی همانند این بزرگان عمل نکند و بر روش شرع مقدس اسلام سلوک نکند و تحصیل تقوای قلب ننماید و نفس خود را به کمال نرساند و نفس خود را قوی نگرداند و هوای خود را تابع امر

۲- سورة بقره، آیه ۲۸۲

۱- روائح النسمات، صفحه ۸۱

خدا و امام زمان قرار ندهد و در تحصیل رضای حضرت بتیّه
الله (ارواحنا فداه) بر نیاید به اسم اعظم الهی دست پیدا نخواهد کرد و
با آن آشنا نخواهد شد.

چنانکه عمر بن حنظله، چون
نیروی پذیرش و تاب نگهداری آن
را نداشت به اسم اعظم راه نیافت.
در کتاب خزینة الجواهر از
بصائر الدرّجات نقل می کند:

روزی عمر بن حنظله به حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض کرد:
خیال می کنم من خدمت شما قدر و منزلتی دارم و مورد عنایت و
توجه شما هستم.

آن حضرت فرمودند: آری، همینطور است.

عرض کرد: پس در خواست می کنم «اسم اعظم» را به من
بیاموزید. آن حضرت در جواب فرمودند: آیا نیروی پذیرش و تاب
نگهداری آن را داری؟

عرض کردم: بلی سرورم.

پس آن حضرت دستور دادند داخل اطاقی شدم وقتی که داخل
شدم، آن جناب هم تشریف آوردند و دست خود را بر زمین گذاشتند،
ناگهان دیدم فضای خانه چنان تاریک شد که چشم هایم ابداً چیزی
نمیدیدند و مفاصل و استخوانهایم به شدت در حرکت و تکان افتاد.

حضرت فرمودند: آیا میل داری بتو بیاموزم یا توان نداری؟
عرض کردم: نه یا بن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مرا آن نیرو نیست.
در این موقع دست خویش را برداشته و اطاق مانند اوّل روشن شد
و حضرت امام محمد باقر عَلَيْهِ السَّلَام را دیدم که تبسم می فرمودند. (۱)

﴿ فرزند امام زمان (ارواحنا فداه) ﴾

سید بن طاووس رحمه الله آنچنان حقوق امام زمان (ارواحنا فداه) را رعایت کرد تا اینکه به مقامات والائی رسید چون رعایت حق آن جناب مایه بزرگ شدن و تقرّب جستن نزد خداوند است و سبک شمردن آن مایه دوری از خداوند و مبعوض شدن نزد او می باشد و همچنین تمام حقوق پروردگار برای امام نیز هست چنانکه فرمودند: هر حقی که برای خدای تعالی هست برای ما نیز می باشد. (۱)

هر چه معرفت و محبت نسبت به آن حضرت بیشتر شود رعایت حقوق آن جناب نیز بیشتر می شود و منزلت شخص نزد حضرتش بیشتر می گردد چنانکه سید بن طاووس رحمه الله عمل کرد و به مقامی رسید که آن حضرت در ملاقات اسماعیل هرقلی او را فرزند خود

۱- مکیال المکارم، جلد ۲، صفحه ۴۰۰

می/خوانند و می فرمایند: به فرزندم «رضی»^(۱) بگو که نامه‌ای به «علی بن عوض» درباره تو بنویسد و من به او سفارش می‌کنم که هر چه بخواهی به تو بدهد.

در روایت دارد

قدر و منزلت مؤمن نزد امام علیه السلام به حسب منزلت امام نزد اوست^(۲)

سیدبن طاووس رحمه الله در اثر معرفت و محبت و عشق سرشار به حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) شیدا شده بود بطوری که به مقام انس به آن حضرت رسیده بود لذا حقوق آن امام عزیز را رعایت می‌کرد.

و به مقامات بلندی دست یافت و مورد توجه خاص حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه) قرار گرفت تا جائی که آن حضرت در شأن سیدبن طاووس رحمه الله فرمودند: «فرزندم سیدبن طاووس»

اصل تشرف و ملاقات
«اسماعیل هرقلی» که در زمان
جناب سیدبن طاووس رحمه الله بود و
سید آن را تأیید کرده و حضرت
بقیة الله (ارواحنا فداه) سیدبن

۱- اسم دیگری از سیدبن طاووس رحمه الله می‌باشد.

۲- مکیال المکارم، جلد ۲، صفحه ۴۰۰

طاووس رضی الله عنه را فرزند خود
خواندند چنین است در کتاب
ملاقات با امام زمان (ارواحنا فداه)
می نویسد:

مردی به نام «اسماعیل بن حسن هرقلی» اهل قریه‌ای از اطراف
حله به نام «هرقل» بود، وی نقل کرده که: در جوانی روی ران چپ من
غده‌ای بیرون آمده بود، که هر سال فصل بهار می‌ترکید و چرک و
خون زیادی از آن می‌ریخت و این کسالت مرا از همه کار باز داشته
بود.

یک سال که فشار و ناراحتیم بیشتر شده بود، به حله آمدم و
خدمت جناب «سیدبن طاووس رضی الله عنه» رسیدم و از مرض و کسالتم به
ایشان شکایت کردم.

آن سید بزرگوار تمام اطباء و جراحان حله را جمع کرده و شورای
پزشکی تشکیل داده آنها بالاتفاق گفتند: این غده در جایی بیرون آمده
که اگر عمل شود اسماعیل به احتمال قوی می‌میرد ولذا ما جرأت
نمی‌کنیم او را عمل کنیم.

سیدبن طاووس رضی الله عنه به من فرمود: قصد دارم در این نزدیکی به
بغداد بروم تو هم با ما بیا تا تو را به اطباء آنجا هم نشان بدهم شاید
آنها بتوانند تو را معالجه بکنند.

من اطاعت کردم و پس از چند روز در خدمتش به بغداد رفتم

جناب «سید بن طاووس رحمته الله» اطباء و جراحان بغداد را هم با نفوذی که داشت جمع کرد و کسالت مرا به آنها گفت: آنها هم شورای پزشکی تشکیل دادند و مرا دقیقاً معاینه کردند و بالأخره نظر پزشکان حله را تأیید نمودند و از معالجه من خوددرای کردند.

من خیلی دلگیر شدم، متأسف بودم که باید تا آخر عمر با این درد و مرض که زندگی را سیاه کرده، بسوزم و بسازم.

جناب «سید بن طاووس رحمته الله» به گمان آنکه من برای نماز و اعمال عبادیم متأثرم به من فرمود: خدای تعالی نماز تو را با این نجاست که تو به آن آلوده‌ای قبول می‌کند و اگر به این درد صبر کنی خدا به تو اجر می‌دهد و تو متوسل به «ائمّه اطهار» (ارواحنا فداه) و «حضرت بقیّه الله» بشو تا آنها به تو شفا عنایت کنند.

من گفتم: پس اگر این طور است به سامراء می‌روم و پناهنده به «ائمّه اطهار» علیهم السلام می‌شوم و رفع کسالتم را از حضرت «بقیّه الله» (ارواحنا فداه) می‌خواهم.

لذا وسائل سفر مهیا کردم و به طرف سامراء رفتم و چون به آن مکان شریف رسیدم، اول به زیارت مرقد مطهر حضرت «امام هادی» علیه السلام و حضرت «امام عسکری» علیه السلام مشرف شدم و بعد به سرداب مطهر حضرت «ولی عصر» ارواحنا فداه رفتم و شب را در آنجا ماندم و به درگاه خدای تعالی بسیار نالیدم و به حضرت «صاحب الامر» علیه السلام استغاثه کردم.

صبح به طرف دجله^(۱) رفتم خود را در کنار دجله شستشو دادم و غسل زیارت نمودم و ظرفی را پر از آب کردم و برخاستم که به طرف حرم مطهر «ائمه اطهار»^{علیهم السلام} برای زیارت بروم، اما هنوز در خارج شهر بودم که چهار نفر اسب سوار را دیدم که به طرف من می آیند و چون در اطراف سامراء جمعی از سادات و اشراف خانه داشتند، گمان کردم که این چهار نفر از آنها هستند.

من کناری رفتم، تا آنها عبور کنند ولی وقتی به من رسیدند دیدم دو جوان که به خود شمشیر بسته اند و تازه محاسنشان روئیده بود و دیگری پیرمردی بسیار تمیز و نیزه ای در دست داشت و چهارمی مردی بود که شمشیر حمایل کرده و تحت الحنک انداخته و نیزه ای به دست گرفته بود با هم نزدیک من آمدند، آن دو جوان در طرف چپ این شخص ایستادند و پیرمرد در طرف راست او ایستاده و آن مرد نیزه بدست وسط راه در حالتی که سر نیزه را به زمین گذاشته بود ایستاد و به من سلام کردند، من جواب دادم.

آن شخص به من فرمود: فردا از اینجا می روی؟

عرض کردم: بله

فرمود: پیش بیا تا زخمت را ببینم.

من در دلم گفتم: اینها که اهل بادیه هستند از نجاست پرهیزی

۱- دجله نهر آب بسیار بزرگی است که از طرف ترکیه به سوی بغداد جاری است و از کنار شهر سامراء می گذرد.

ندارند من هم تازه غسل کرده‌ام و لباسهایم هنوز تر است، اگر دستشان را به لباس من نمی‌زدند بهتر بود، بهر حال من هنوز در این فکر بودم که آن شخص خم شد و مرا به طرف خود کشید و دستش را به آن زخم گذاشت و فشار داد که احساس درد کردم.

سپس دستش را برداشت و بر روی زین مانند اوّل نشست، آن پیرمرد به من گفت: «أَفْلَحْتَ يَا إِسْمَاعِيلَ» یعنی: ای اسماعیل رستگار شدی.

من گفتم: شما رستگارید، در ضمن تعجب کردم که آنها اسم مرا از کجا می‌دانند.

باز همان پیرمرد گفت: رستگار و خلاص شدی، این آقا «امام زمان» است.

من با شنیدن این جمله دویدم و ران مقدّسش و رکابش را بوسیدم و عقب آنها دویدم. به من فرمود: برگرد.

گفتم: از شما هرگز جدا نمی‌شوم.

باز به من فرمود: برگرد مصلحت تو در برگشتن است.

گفتم: من هرگز از شما جدا نمی‌شوم.

آن پیرمرد گفت: ای «اسماعیل» شرم نمی‌کنی امام زمانت دوبار به

تو فرمودند: برگرد و تو اطاعت نکردی؟!!

من ایستادم، آنها چند قدم از من دور شدند، سپس حضرت

بقیة الله (ارواحنا فداه) ایستادند و رو به من کردند و فرمودند: وقتی به بغداد رسیدی «مستنصر خلیفه عباسی» تو را می طلبد و به تو عطائی می دهد، از او قبول نکن و به «فرزندم رضی»^(۱) بگو که نامه ای به «علی بن عوض» درباره تو بنویسد و من به او سفارش می کنم که هر چه بخواهی به تو بدهد.

من همانجا ایستادم و سخنان آن حضرت را گوش دادم، آنها بعد از این کلمات حرکت کردند و رفتند و از نظرم غائب شدند. اما دیگر نمی توانستم از کثرت غم فراق آن حضرت به طرف سامراء بروم همانجا نشستم و گریه می کردم و از دوری آن حضرت اشک می ریختم، بالأخره پس از ساعتی حرکت کردم و به سامراء رفتم، جمعی از اهل شهر که مرا دیدند گفتند: چرا حالت متغیر است؟! با کسی دعوا کرده ای؟!!

گفتم: نه ولی شما بگوئید که این اسب سواران که بودند؟ گفتند: ممکن است از سادات و بزرگان این منطقه باشند. گفتم: نه آنها از بزرگان این منطقه نبودند یکی از آنها حضرت صاحب الامر (ارواحنا فداه) بود.

گفتند: کدام یکی از آنها؟
من آن حضرت را معرفی کردم.
گفتند: زحمت را به او نشان دادی؟

۱- «رضی» اسم سید بن طاووس است.

گفتم: بلی او خودش آن را فشار داد و دردم گرفت.
آنها ران پای مرا باز کردند، اثری از آن زخم نبود من خودم هم
تعجب کردم و به شک افتادم و گفتم: شاید پای دیگرم زخم بوده، لذا
پای دیگرم را باز کردم باز هم اثری نبود.
مردم که متوجه شدند که من به برکت حضرت
بقیة الله (ارواحنا فداه) شفا یافته‌ام دور من جمع شدند و پیراهنم را
پاره کردن و اگر جمعی مرا از دست مردم خلاص نمی‌کردند زیر
دست و پای مردم از بین می‌رفتم. این جنجال و سر و صدا به گوش
ناظر بین النهرین رسید او آمد و ماجرا را با جمیع خصوصیات سؤال
کرد و رفت و منظورش این بود که ماجرا را به بغداد بنویسد.
بالآخره من شب در آنجا ماندم و صبح جمعی از دوستان مرا
مشایعت کردند و من به طرف شهر بغداد حرکت کردم و رفتم.
روز بعد به بغداد رسیدم، دیدم جمعیت زیادی سرپل بغداد جمع
شده‌اند و هرکسی از راه می‌رسد اسم و خصوصیاتش را سؤال
می‌کنند و منتظر کسی هستند و چون مرا دیدند و نام مرا سؤال کردند
و مرا شناختند به سر من هجوم آوردند لباسی را که تازه پوشیده بودم
پاره کردند و بردند و نزدیک بود مرا هلاک کنند که
«سید رضی الدین بن طاووس» با جمعی رسیدند و مردم را دور کردند
و مرا نجات دادند، بعدها معلوم شد که «ناظر بین النهرین» جریان را به
بغداد نوشته و او مردم را خبر کرده است.

«سید رضی الدین بن طاووس» به من گفت: آن مردی که می‌گویند شفا یافته توئی؟!!

گفتم: بلی

از اسب پیاده شد پای مرا باز کرد و دقیق آن را نگاه کرد و چون قبلاً هم زخم را دیده بود و حالا اثری از آن نمی‌دید گریه زیادی کرد و غش کرد و بیهوش افتاد!

وقتی که به حال آمد به من گفت: وزیر خلیفه قبل از آمدن تو مرا طلبیده و گفته که از سامراء کسی می‌آید که خداوند به وسیله حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه) او را شفا داده و او با تو آشنا است، زود خبرش را برای ما بیاور.

بألاخره مرا نزد وزیر که از اهل قم بود برد و به وزیر گفتم: این مرد از دوستان من است، وزیر رو به من کرد و گفت: قصه‌ات را نقل کن، من قصه‌ام را از اوّل تا به آخر برای او نقل کردم، وزیر اطبائی را که قبلاً مرا دیده بودند جمع کرد و به آنها گفتم: شما این مرد را دیده‌اید و می‌شناسید؟

همه گفتند: بلی او مبتلا به زخمی است که در رانش می‌باشد.

وزیر به آنها گفت: علاج او چیست؟

همه آنها گفتند: علاج او منحصرأ در عمل کردن پای او است و اگر آن را جراحی کنند مشکل است «اسماعیل» زنده بماند.

وزیر پرسید: بر فرض که جراحی شود و زنده بماند چقدر مدّت

لازم دارد که جای آن خوب شود؟

گفتند: لا اقلّ دو ماه مدّت لازم است که جای آن زخم خوب شود، ولی جای آن سفید و بدون آنکه موئی از آنجا بیرون آید باقی می ماند.

وزیر از آنها پرسید: شما چند روز است که زخم او را دیده اید؟

گفتند: ده روز قبل او را معاینه کرده ایم.

وزیر گفت: نزدیک بیائید و ران مرا برهنه کرد و به آنها نشان داد

اطباء تعجب کردند، یکی از آنها مسیحی بود گفت: به خدا قسم این معجزه «حضرت مسیح علیّه السلام» است.

بلاخره این خبر به گوش «خلیفه» رسید او وزیر را طلبید و دستور

داد که مرا نزد او ببرد، وزیر مرا نزد «خلیفه مستنصر بالله» برد و او به

من گفت: جریانت را نقل کن

من جریان را برای او نقل کردم به خادمش دستور داد کیسه پولی را

که هزار دینار در آن بود به من بدهد.

من قبول نکردم.

خلیفه گفت: از که می ترسی؟

گفتم: از آنکسی که مرا شفا داده، زیرا خود آن حضرت به من

فرمودند از «مستنصر» چیزی قبول نکن.

خلیفه بسیار مکدر شد و گریه کرد.

این بود جریان «اسماعیل

هرقلی» که در کتب متعدده ای نقل

شده است.

در این قضیه چند نکته قابل
توجه، وجود دارد.

اول: آنکه انسان وقتی متوسل
به «امام عصر» (روحی له الفداه)
بشود آن حضرت به او توجه
می فرمایند و خودشان به سراغ او
می آیند.

دوم: آنکه انسان در هر حال
باید مطیع و فرمانبردار امام زمانش
باشد.

سوم: آنکه انسان نباید دست
به طرف اموال کسانی که از راه
ظلم و ستم و اعمال قدرت پول به
دست آورده اند دراز کند و از آنها
هدیه ای بگیرد.

چهارم: آنکه
«سید بن طاووس رحمته الله» را آن
حضرت فرزند خود دانسته اند.

﴿ مقامات معنوی ﴾

هنگامی که قلب و روح بشر از حجب ظلمانی خارج شد و به طهارت باطن در طریق عبودیت پروردگار واقع گردید از حیات طیبه بر خوردار می شود چنانکه سوره نمل می فرماید:

من عمل صالحا من ذکر أو انثی و هو مؤمن فلنحیینه حیوة طیبه
و لنجزینهم أجرهم بأحسن ما كانوا یعملون^(۱)

«یعنی: هر کس عمل صالح انجام دهد در حالی که مؤمن است چه مرد باشد و چه زن ما به او حیات بخشیده و او را از حیات طیبه بر خوردار می کنیم و به بهترین صورت جزا و پاداش در مقابل عملشان می دهیم.»

این حیات طیبه آثاری نیز دارد و آن آمادگی روح است برای

۱- سوره نحل، آیه ۹۷

پذیرفتن انوار الهی، و در این صورت است که سالک الی الله به مرحله خلوص نیز می رسد و انوار الهی در او ظهور پیدا می کند و در روایتی امام علیه السلام می فرمایند:

العلم نور یقظفه الله فی قلب من یشاء

البته این انوار به تدریج کامل می شوند و به تناسب منازل عبودیت انوار الهی به ظاهر می رسند که در اثر آن بسیاری از حقائق را درک می کند و لذت معنوی می برد، ماوراء حجابها برایش مشهود می شود و به باطن اشیاء و افراد و احوال آنها راه پیدا می کند.

لذا حضرت امام محمد باقر علیه السلام این مرتبه از مقام معنوی را بیان نموده و در تقسیم قلب می فرمایند:

... و قلب مفتوح فیہ مصابیح تزهرو و لا یطنأ نوره الی یوم القیامة
و هو قلب المؤمن

«... سوّمین از انواع قلب، قلب باز و گسترش یافته است که در آن چراغهای پر نور و تابناک وجود دارد و نور آن تا روز قیامت خاموش نمی گردد و آن قلب مؤمن است.»

این کلام امام علیه السلام که می فرمایند: «در آن، چراغهای پر نور وجود دارد» خبر از تجلی انوار ربوبی در روح می دهند یعنی چنین قلبی تجلیگاه انوار پروردگار است و در حقیقت تجلیات و همان اسماء خداوند و نشأت گرفته از وجه الله می باشند.

و در روایات بسیاری از ائمه هدی علیهم السلام وارد شده است که

فرمودند:

نحن اسماء الله و نحن وجه الله

«یعنی مائیم اسماء پروردگار و ما هستیم وجه الله.»

خلاصه اینکه نور حق از طریق آنان بر قلوب بندگان صالح خداوند می تابد و سید بن طاووس رحمه الله توانست با تطهیر باطن و تزکیه نفس خود را از رذائل و تیرگیها خارج سازد و حجابهای ظلمانی و نورانی را پاره نماید و به حیات طیبه برسد که نور وجه الله در آن بتابد.

و به مرتبه ارتباط روحی با ولی الله الاعظم (ارواحنا فداه) برسند. لذا در شرح حال او نوشته اند که:

- دارای کشف و کرامات زیادی بوده است.

- خود را مؤذن در صدور ادعیه می دانست.

- و خود سید بن طاووس رحمه الله در جاهای متعددی از کتب خود

می فرماید. بر قلبم مطالبی الهام می شد

برای نمونه بعضی از عبارات

سید بن طاووس رحمه الله که تصریح

کرده که بعضی از دعاها بر قلبش

الهام شده که بهترین دلیل بر ارتباط

روحی او با امام زمانش (ارواحنا

فداه) می باشد، نقل می کنیم.

سید بن طاووس رحمه الله در کتاب "مهج الدعوات" در مورد الهام در دعا

می فرماید:

و از الفاظ دعاهائی که به ما در برخی حالات و خلوات الهام شد. (۱)

و همچنین در جای دیگر

می فرماید:

در اینجا کتاب خود را به پایان می بریم که گزیده‌ای از دعاهائی که همانند گنج و اسرار پنهانی است، و خدای (عزوجل) به ما الهام کرد. (۲)

و در این زمینه باز خود سیدبن

طاووس رحمته الله می فرماید:

اگر با خداوند (جل جلاله) برستی و درستی معامله نمائی هر آینه قلب تو را آینه قرار دهد که از وراء ستر رقیقی آنچه از علوم و کشف حقایق خدا خواهد، خواهی دید چنانچه در اخبار صاحب شریعت وارد شده که مؤمن کسی است که بنور خدا نظر نماید. (۳)

یکی از علماء اهل معنا

می فرمود:

سیدبن طاووس رحمته الله در مقامات

معنوی و کمالات روحی به

۱- مهج الدعوات، صفحه ۴۰۰ ۲- مهج، صفحه ۴۱۳

۳- ترجمه کشف المحجّة، صفحه ۱۷۵

مرتبه‌ای می‌رسد که بعضی از اعمال و ادعیه را خود بدون واسطه از حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه) اخذ می‌کرده و نقل می‌کند^(۱) و برای تأیید این مطلب شواهدی را ذکر می‌فرمود از جمله دعائی که در سرداب مقدّس از آن حضرت شنیده بود و یا تصریح صاحب روضات الجنّات را شاهد می‌آورد.

صاحب کتاب روضات الجنّات

می‌نویسد:

زیارات و دعواتی که به زبان او (سیدبن طاووس رحمته الله) جاری شده شباهت زیادی به ادعیه مبارکه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام داشته و می‌بینیم در کتاب "مصباح الزائر" و امثال آن، خود را مأذون می‌دیده تا برای مواضع متبرکه و مواقف صالحه، وظائفی و دستور العملی مقرر دارد، چنانچه براه مسجد کوفه و امثال آن اعمالی ایراد کرده که در هیچیک از کتابهای اصحاب ما که به منظور اعمال مقررّه تهیه کرده‌اند از آنها اثری دیده نمی‌شود با اینکه سبک وی آن نیست

۱- به تشرّف اول و دوّم از همین کتاب مراجعه شود

که مطالب را خالی از مدرک و سند بگذارد. (۱)

سید بن طاووس رحمته الله در بعضی
از کتابهای خود، پرده از حقائق بر
می دارد و گوشه‌ای از مقامات
معنوی خود را ظاهر ساخته و آن
را این چنین بیان می کند:

از نعمتهائیکه خداوند (جلّ جلاله) امر به اظهار و تعظیم آن
فرموده است این است که معرفت خود را بطوری به من الهام فرموده
است که احتمال خطر اشتباه و ظلمت و انحراف در آن راهی ندارد.
و هر کس مرا به چشم عیان و نور ایمان مشاهده نماید لسان حال
مرا موافق و شاهد گفتارم خواهد دید و به دیدن من بی نیاز می شود از
هر دلیل و برهانی. (۲)

و در جای دیگر از لذائذ
معنوی که درک کرده چنین
می فرماید:

صبح روز پنج شنبه بار دیگر به حرم حضرت امیرالمؤمنین
علی علیه السلام رفتم، در این مکان مقدّس امواج حقایق معنوی چنان مرا در
برگرفت که نزدیک بود بر زمین افتم، پاها و دیگر اعضایم در ارتعاش
هولناک، از کنترل خارج شدند و من در آستانه مرگ و رهایی از دنیای

۱- روضات الجنّات جلد ۵ ص ۱۳۸ ۲- کشف المحجّة، صفحه ۱۷

خاکی و پر رنج قرار گرفتم، در این حالت معنوی پروردگار به احسان خویش حقایق را بر من نمایاند.

شدت بی خودی در آن لحظات به اندازه‌ای بود که چون «محمد بن کنیه جمّال» از کنارم گذشت و سلام کرد، من توان نظر کردن به او و دیگران را نداشتم و وی را نشناختم.

بعدها از حالش پرسیدم، او را به من شناساندند.

و در جای دیگر سید بن
طاووس رحمته الله در تأثیر کلامش بر
موجودات چنین می‌نویسد:

آمدند به نزد من بعضی از اهل و عیالم در حالیکه هراسان بودند و در آن وقت مجاور بودم با عیالم جوار مرقد مولایم حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفتند: دیدیم در محلّ رخت کن حمّام که حصیرها پیچیده می‌شود و باز می‌شود و نمی‌دیدیم که چه کسی این کار را می‌کند.

من حاضر شدم در نزد رخت‌کن و گفتم: همانا به من خبر رسیده از آنچه که گردیده‌اید و ما همسایگان مولای خود حضرت امیرالمؤمنین می‌باشیم و همچنین اولاد و مهمان آن حضرتیم، و ما را بدنیامده همسایگی با شما، پس مکدر نکنید بر ما مجاورت آنجناب را و اگر از این کارها دوباره انجام دادید شکایت شما را بسوی آنحضرت خواهم برد.

پس از آن دیگر ندیدم که متعرض رختکن حمام شده باشند. (۱)

﴿ معرفت به امام زمان (ارواحنا فداه) ﴾

اعتقاد و معرفت به وجود مبارک امام زمان علیه السلام در هر عصر و زمانی واجب است و به موجب دلائل عقلی و نقلی، ایمان بدون شناخت و معرفت حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه) تحقق نمی پذیرد و همچنین اطاعت و پیروی کردن بدون معرفت و شناخت امکان ندارد لذا حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند:

من مات ولم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلیة

«یعنی هر که بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ دوران جاهلیت مرده است.»^(۱) و در روایتی دیگر آن حضرت می فرمایند:

من انکر القائم من ولدی فی زمان غیبه مات ميتة

الجاهلیة

یعنی: هر کس قائم از فرزندان مرا در زمان غیبتش منکر شود و قبول ننماید به مرگ جاهلیت مرده است. (۱)

لذا سیدبن طاووس رحمه الله خود به معرفت و شناخت کاملی نسبت به حضرت بقیة الله رسیده بود و آن را به دیگران منتقل می نمود چنانکه خطاب به فرزندش می فرماید:

فرزندم! به راستی که پدر تو امام زمان (ارواحنا فداه) را بالاتر و بیشتر از معرفت و شناخت نسبت به نور آفتاب شناخته است.

کلمات و جملات دُرر بار سیدبن طاووس رحمه الله در معرفت به امام زمان (ارواحنا فداه) که خطاب به فرزندش فرموده است چنین است:

ای فرزندم محمد خداوند آنچه از تو خواسته و مرضی او است الهامت فرماید: بدانکه:

غیبت مولای ما حضرت مهدی (ارواحنا فداه) که دوست و دشمن را متحیر نموده است خود دلیل بر ثبوت امامت آن حضرت و امامت آباء طاهرین آن حضرت است زیرا که اگر بکتابهای شیعه و غیر شیعه

مثل کتاب "غیبت" ابن بابویه و کتاب "غیبت" نعمانی و کتاب "الشفاء و الجلاء" و کتاب "ابونعیم حافظ" در اخبار مهدی (ارواحنا فداه) و صفات او و حقیقت ثبوت و خروج و ظهور او و کتابهاییکه در کتاب "طرائف" به آن اشاره نموده‌ام، مراجعه نمائی خواهی دید که تمام یا اکثر آنها پیش از ولادت آن حضرت بغیبت آن وجود مقدّس خبر داده‌اند، غیبتی که بحدّی طولانی شود که حتی بعضی از قائلین بامامت آن حضرت از عقیده خود برگردند و انکار امامت او نمایند، پس اگر آن حضرت چنین غیبتی نفرماید هر آئینه قدح در امامت آن حضرت و امامت آباء طاهرین او خواهد بود، پس همین غیبت دلیل بر حَقَانِیَّتِ اَئِمَّةِ اطهار علیهم السلام و صَحَّتِ امامت و غیبت آن حضرت (ارواحنا فداه) و حَجَّتْ بر علیه مخالفین آن حضرت است.

گذشته از اینکه غیبت آن حضرت از کسانیکه بشرف ملاقات آن حضرت مشرّف نشوند، از طرف خود آنان است که متابعت و پیروی آن حضرت و اطاعت حضرت ربّ العالمین اعراض نموده و سرپیچی کرده‌اند^(۱)

ای فرزندم، اگر توفیق کشف حقائق و اسرار شامل حال تو گردد، چنان بامر حضرت مهدی (ارواحنا فداه) آگاہت نمایم که هیچ گونه شکّ و شبهه برای تو باقی نماند و از ادلّه عقلیه و روایات وارده بی نیاز گردی، زیرا که آن حضرت علی التّحقیق زنده و موجود هستند و تا

وقتیکه خداوند رحیم شفیق بتدبیر امور اجازتش دهد از کشف و اظهار امر خود معذور است و این امر اختصاص به آن حضرت ندارد، بلکه در بسیاری از انبیاء و اوصیاء نیز جاری بوده است پس آن را بطور یقین بدان، و دین و ایمان خود قرار ده و بدانکه معرفت پدر تو به آن حضرت از معرفت او به آفتاب عالم تاب برتر و روش تر است. (۱)

او در جواب این اشکال و شبهه که مخالفین مکتب اهل بیت رسالت علیهم السلام ایراد کرده بودند که: سادات و فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که دست به قیام می زدند خود معرفت به امام زمانشان نداشتند و با آنان مخالف و ولایت آن را نپذیرفته بودند و منکر حضرت مهدی (ارواحنا فداه) بودند، جواب می دهد به اینکه:

ای فرزندانم! من از کسانی که از اسرار بی خبرند و از اخبار اطلاع ندارند، شنیده ام که: اولاد جدّت امام مجتبی علیه السلام و فرزندان امام حسین علیه السلام که به امر معروف و نهی از منکر قیام نمودند منکر امامان و منکر مهدی (ارواحنا فداه) بوده اند.

و این حرف اشتباه و غلط است، زیرا که سندهای بسیار روایت شده که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام جماعتی را که متهم بطلب خلافت بودند و بسوی عراق حمل شده و در آنجا زندانی شدند، و در زندان جان بجان آفرین تسلیم نمودند تعزیت گفتند، و تعزیت آن حضرت و تعظیم و تکریم آن حضرت ایشانرا، و دعای آن حضرت برای ایشان دلیل بر آنستکه ایشان به امامت ائمه علیهم السلام معرفت داشتند و معتقد بوده‌اند، و بزودی این مطلب را در جزء دویم از کتاب (الاقبال بالاعمال الحسنة) ذکر خواهم نمود.

و در کتاب اصل ابی الفرج ابان بن محمد بسندهای بسیار روایت شده که: عبدالله بن حسن و حسن بن حسن و جعفر بن حسن همه شهادت داده‌اند که مولای ما حضرت مهدی (ارواحنا فداه) از ذریه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است و بزودی عین این حدیث را نیز با سندهای آن در کتاب نامبرده ذکر خواهم کرد.

و در کتاب (تبیین سیره الخلفاء و المصریین)^(۱) که خلافت آنان سالها طول کشید دیده‌ام کلامی را که دلالت دارد بر اینکه ایشان در حق مهدی (ارواحنا فداه) معرفت داشتند و ببرکت خلافت خود شریعت اسلام را یاری می نمودند، و آن کلام این است که از قول معز خلیفه در مصر، نقل می نماید که:

هنگامیکه قائم (ارواحنا فداه) پشت بکعبه دهد و برای مردم

۱- ساداتی که در مصر به حکومت رسیدند.

خطبه بخواند به آنچه نزد او است قیام نماید. و این کلام معزّ خلیفه برای آن است که پدران او نام (مهدی و قائم) و غیر اینها از اسامی فرزند پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نام برده بودند، اگر چه خود عارف به مقام مهدی (ارواحنا فداء) بوده‌اند. (۱)

سیدبن طاووس رَحِمَهُ اللهُ پس از فراگرفتن معرفت و شناخت امام زمان (ارواحنا فداء) و تحصیل منازل قرب و انس به آن حضرت مشغول انجام رسالت خویش که آن تحکیم پایه‌های امامت و ولایت حضرت بقیّة الله (ارواحنا فداء) در قلوب و جذب دل‌های مردم به سوی آن حضرت است، می‌شود و در این راه کوشش فروانی کرد.

او به سبب پیوند معنوی و قرب روحی با امام زمان (ارواحنا فداء) که حکایت از روح بلند او می‌کرد، باعث شد که با تمام وجود از آن حضرت تبلیغ کند و هر کجا که بود از امام زمانش کلام براند.

﴿ارتباط روحی با امام زمان (ارواحنا فداه)﴾

از مهمترین تکالیف در زمان غیبت کبری برقراری ارتباط با امام زمان (ارواحنا فداه) است، ارتباط یعنی پیوند و اتصال با امام زمان (ارواحنا فداه).

باید توجه داشت که ارتباط و اتصال روحی اهمیت و ارزش دارد که اگر این ارتباط دقیقاً حاصل شود صفات درونی انسان تغییر می‌کند و صفات و اخلاق امام علیه السلام به اندازه ظرفیتش در او بوجود می‌آید. لذا در این صورت است که قلب و تمام اعضاء و جوارح مؤمن در صراط مستقیم دین قرار می‌گیرد و به سعادت و می‌رسد و بدین جهت است که خداوند متعال به این امر مهم دستور داده و می‌فرماید:

ياايها الذين آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم

تفلحون (۱)

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید صبر داشته باشید و یکدیگر را به صبر و استقامت سفارش کنید و رابطه داشته باشید و خداترس باشید امید است که به رستگاری برسید.

در تفاسیر متعدّد از خاندان عصمت و طهارت این آیه شریفه چنین تفسیر شده است: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در زمان غیبت امام زمان خود، با استقامت باشید و در برابر فشارهای دشمن مقاوم بوده و با امامی که انتظار ظهورش را می‌کشید، رابطه داشته باشید و حدود قوانین الهی را مراعات نمائید که امید است به رستگاری ابدی برسید (تفسیر البرهان)

بعضی خیال می‌کنند چون در زمان غیبت کبری زندگی می‌کنیم "ارتباط" محال است و راهی برای رسیدن به امام زمان (ارواحنا فداه) نداریم.

در جواب آنها باید بگوئیم رسیدن به خدمت آن حضرت که بکرات اتفاق افتاده، عنایتی و محبتی است از جانب آن حضرت و ما در زمان غیبت کبری نمی‌توانیم ادعا کنیم هرگاه خواستیم می‌توانیم خدمت آن جناب شرفیاب شویم، مگر حضرتش لطف کنند.

ولی مهمترین رابطه، رابطه روحی است که بر روی همه کس مفتوح بوده یعنی مؤمن در معرفت و کمال به مرتبه‌ای برسد که هر

لحظه خود را در محضر حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه) بداند و ادب و خشوع نسبت به آن حضرت را رعایت کند چنانچه که سیدبن طاووس رحمته الله در دعای روز جمعه نقل می کند:

بارالها من به تو خود را نزدیک می کنم با قلبی خاضع (یعنی خود را در برابر تو بسیار ناچیز و حقیر تصور می کنم). و خود را به ولایت (امام زمان) نیز نزدیک می کنم با بدنی خاشع (یعنی حتی بدنم مقابل او امر امام زمانم مطیع است و آنچنان از اعضاء و جوارحم استفاده می کنم که مورد رضای امام زمانم باشد). و نیز خود را به ائمه هدی نزدیک می کنم با دلی متواضع (یعنی روحم را در برابر آنان تسلیم می نمایم).^(۱)

البته این مقام بعد از گذراندن مراحل مهم تزکیه نفس پدید می آید که آن حضرت را بر تمام عالم وجود تا حتی خطورات قلبی حاضر و ناظر می بیند لذا در روایات آن حضرت تشبیه به خورشید شده است که تمام موجودات و ذرات عالم از وجود او بهره می برند ولو شب باشد یا پشت ابر قرار گیرد.

سیدبن طاووس رحمته الله راههایی

برای ارتباط و رسیدن به جواب در

توسل به آن حضرت که از روایات

۱- جمال الاسبوع ص ۲۳۰، اللهم انی اتقرب الیک بقلب خاضع والی ولیک بدن خاشع والی الائمه الراشدین بفؤادن متواضع.

استخراج کرده است به فرزندش
پیشنهاد می‌کند که ما عیناً آنها را
نقل می‌کنیم:

فرزندم محمد! خداوند (جلّ جلاله) عقل و قلبت را مملو از
تصدیق باهل تصدیق و توفیق به معرفت حقّ فرماید، از مطالبیکه لازم
است برای تو بگویم این است که طریق معرفت به جواب آقا و
مولایمان (حضرت مهدی ۷) و راه رسیدن به این شرافت بزرگ که
خداوند بقدرت و رحمت خود برای متوسّلین به آن حضرت مقرر
فرموده است، چند چیز است:

از آن جمله است آنچه که محمد بن یعقوب کلینی در کتاب
(الرسائل) از کسیکه ویرا نام برده است نقل نموده که گفت به حضرت
ابی الحسن علیه السلام نوشتم که:

همانا مردی دوست دارد که مطالب و حوائج خود را به امام خود
عرضه بدارد آنچنانکه دوست دارد که بر پروردگار خود عرضه بدارد
(تکلیف او چیست و چه باید بکند؟)

گوید: در جوابم مرقوم داشتند که:

اگر ترا حاجتی باشد لبهای خود را حرکت ده که جواب برای تو
خواهد رسید.

و از آن جمله است آنچه که هبة الله بن سعید رواندی رحمته الله در کتاب
"الخراج" از محمد بن الفرّج روایت نموده که گفت: حضرت علی بن

محمد عليه السلام به من فرمود:

اگر بخواهی مسئله‌ای پرسش نمائی آن را بنویس و در زیر مصالای خود قرار ده و ساعتی صبر کن، پس از آن، آنرا بیرون بیاور و در آن نظر کن.

محمد بن الفرّج می‌گوید: چنین کردم و جواب آنچه را که سؤال کرده بودم با توفیق و امضای شریف حضرتش در آن یافتم. فرزندم! همین اشاره و تنبیه برای تو کافی است در راه بسوی امام تو و برای کسیکه خداوند مورد عنایت و احسانش قرار دهد، راه مفتوح و باز است.

و در جای دیگری سید بن

طاووس رحمه الله می‌فرماید:

آنچه خداوند (جلّ جلاله) بخاطر و قلب تو القاء فرماید و بر زبان تو جاری نماید بحضرتش عرضه بدار.

﴿ انتظار فرج ﴾

سیدبن طاووس رحمه الله محبت و عشق به امام زمان (ارواحنا فداه) در وجودش بصورت یک سرشت جای باز کرده و به فطرت اولیه خود بازگشته بود و انتظار ظهور آن امام عزیز جزئی از وجود او به حساب می آمد و در لحظه لحظه دوران زندگی پربرکتش این مکتب همراهش بود و در میدانها و سراسیمب زندگی فردی و اجتماعی به شکلهای مختلف انتظارش را به نمایش می گذاشت تا دیگران نیز به سرچشمه زلال علوم و حکمت بازگردند.

سیدبن طاووس رحمه الله مسئله انتظار را یک ویژگی بسیار مهم می دانست و آن را ضامن ساختار شخصیت بشر و جامعه می شمرد چنانکه حضرت ابوالحسن امام هادی علیه السلام می فرماید: هرگاه امام زمانتان زندگی غائبانه را شروع کرد چشم براه، منتظر ظهورش

باشید. (۱)

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید: در هنگام (غیبت امام زمان) بایستی بندگان خدا صبح و شام انتظار وقوع فرج را داشته باشند. (۲)

لذا او در نوشته‌های خویش داد سخنی از انتظار و یاد حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه) سر می دهد و به عنوان وصیت و سفارش به فرزندان و تمامی فرزندان مکتب تشیع، پیام انتظار و یاد آن امام عزیز را، برای نسلهای آینده به یادگار می گذارد تا آنان نیز بخود آیند. او سالهای سال منتظر قدوم مولایش بوده و به مقام انس و تقرّب روحی و معنوی با حضرتش و به منبع فیض عظمی رسیده بود که در اثر آن از علوم و حکمت‌های غیبی بر خودارگشته بود تا جایی که علم به زمان ظهور پیدا می کند و به فرزندش می فرماید:

اگر این آیه شریفه نبود من به شما می گفتم ظهور در چه موقعی رخ میدهد (۳) اگر یک آیه در کتاب مقدّس الهی نبود (بمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده امّ الكتاب) هر آئینه به تو از روی اطمینان خبری می دادم... که این ایام ایام ظهور آن آفتاب تابان است.

بدنیست تمام جملات و

۱- کمال الدین، جلد ۲، صفحه ۳۸۰ ۲- کمال الدین، جلد ۲، صفحه ۳۳۹
۳- سؤال از اینکه آیا سیدین طاووس علیهم السلام وقت ظهور را می دانسته است؟ به طور مشروح در کتاب پاسخ نامه شرح داده شده است.

کلمات سید بن طاووس رحمۃ اللہ علیہ را که
حکایت از عشق و محبت و انتظار
حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه)
دارد، ذکر کنیم:

فصل: ای فرزندم محمد، که خداوند (جل جلاله) سعادت ترا
بلقاء حضرتش کامل نماید: و مقام منزلت را شریف گرداند، و عاقبت
امر ترا بخیر فرماید، بدانکه اگر یک آیه در کتاب مقدس الهی نبود
یحوالله مایشاء و یثبت وعنده ام الكتاب (۱)

هر آینه بتو از روی اطمینان خبر می دادم که من درک ظهور کامل
آن حضرت را می نمایم، و در ظل عنایت و خوان نعمت گسترده
حضرتش داخل می شوم، زیرا که این ایام ایام ظهور آن آفتاب تابان
است و هنگام زوال سختیها و ناراحتیها و محرومیتها است، انشاء الله.
پس اگر خداوند (جل جلاله) مرا به آروزی خود برساند تحفه های
شرف و اقبال را برای من کامل فرموده است، و اگر قبل از رسیدن باین
مقصد مهم مرگ مرا مقدر فرموده باشد همانا تدبیر امور و آمال و
آروزهای من بدست او است. (جل جلاله).

و اگر من داعی حق را لبیک گفتم و بقاء خداوند (جل جلاله)
خوانده شدم، و قبل از ظهور آن حضرت مرگم برسد، و حضور باهل
رجعت شامل حالم نشود، ترا وصیت و سفارش می کنم و بکسانی که از

اولاد و ذریه من آن حضرت را ملاقات نماید نیز وصیت و سفارش می‌کنم و خداوند (جلّ جلاله) و ملائکه را شاهد میگیرم که چون آن حضرت را ملاقات کردید و باین سعادت ربّانی مشرف شدید، و بشما اذن سخن گفتن در پیشگاه حضرتش داد، بحضور مقدّسش عرضه بدارید که: پدر ما "علی" بنده‌ایست فرمان بردار و مملوکی است خاضع، اگر او را در پیشگاه جنابت بپذیری آنچه را که مرضی خاطر حضرتت باشد بپذیرد، و از حضرتش استدعا دارد که باذن ابلاغ سلام و صلوات بر حضرتت مشرفش فرمائی، و در پیشگاه حضرتت تضرّع و زاری می‌نماید و با کمال انکسار و ذلت از حضرتت خواستار است که به آنچه مسئلت آن محتاج بتضرّع است اجازتش دهی، و به آنچه شایسته مقام بزرگواری آن حضرت است موفقش بداری، و بآمال و آرزوهایش برسائی و از مراحم و مکارم اخلاق حضرتت مسئلت دارد که وصیت و سفارش او را در باره این بنده که مبلغ و رسول او است و در مقابل حضرتت ایستاده قبول فرمائی، و در زمره عزیزان در پیشگاهت قرارش دهی، و مفتخرش فرمائی که آنچه را از طرف خداوند و جنابت به آن محتاج است در پیشگاه حضرتش (جلّ جلاله) و در حضور انورت عرضه بدارد، (صلوات الله و برکاته و تحياته واقباله عليك وعلى ابائک الطاهرین)^(۱)

﴿ دعا برای امام زمان (ارواحنا فداه) ﴾

یکی از راههای تقرّب به پروردگار دعا می باشد، دعا در لغت یعنی "خواندن" و "صدا زدن" و در نزد اهل طاعت و عبادت یعنی با مسکنت و التماس و خواهش مندی بدرگاه خداوند متعال رو کند و حاجت و مطلب خود را از فضل نامتناهی پروردگار بخواهد که این خود بالاترین بندگی است چنانچه که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند: افضل العبادۃ الدعاء، یعنی بهترین عبادتها دعا می باشد. (۱) البته خداوند متعال حاجت و خواست بندگان خود را می داند و لکن آنچنان که در روایت آمده:

يحبّ ان يبتّ اليه الحوائج فاذا دعوت فسم حاجتك.

«یعنی خدایتعالی مراد و حوائج بندگانش را می داند و لکن

دوست می‌دارد بنده حوائج خود را با زبان ظاهر سازد پس چون چنین است حاجات خود را بر زبان جاری کن»

سید بن طاووس رحمته الله که اهمیت زیادی به دعا و پیوند معنوی با پروردگار متعال و ائمه معصومین علیهم السلام می‌داد، شیرینی قرب حق را از طریق دعا و توسل به دیگران می‌آموخت و آنها را برای عمل پسندیده تشویق می‌نمود لذا با نوشتن کتابهای فراوان در دعا و توسل راههای پیوند با عالم غیب را به مؤمنان می‌آموخت و ترغیب می‌نمود که پس از سالیان دراز کتابهایی که در "دعا و نیایش" نوشته، هنوز عمده‌ترین منبع تأمین نیازهای روحی مؤمنین است که از جمله آنها عبارتند از:

۱ - الاقبال بالأعمال الحسنة فيما يعمل مرة في السنة

۲ - مجمع الدعوات و منهج العناية

۳ - جمال الاسبوع في كمال العمل المشروع

۴ - فلاح السائل و نجاح المسائل في عمل اليوم و اللیل

۵ - مصباح الزائر و جناح المسافر

دعا و نیایش به پیشگاه پروردگار آدابی دارد چنانچه که حضرت

امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید:

احفظ آداب الدعاء وانظر من تدعو وكيف تدعو ولماذا تدعو^(۱)

یعنی: آداب دعا را مراعات کن و ببین چه کسی را می‌خوانی، و

۱- بحار الانوار، جلد ۹۳، صفحه ۳۲۲

چگونه او را می خوانی و برای چه او را می خوانی

سیدبن طاووس رحمۃ اللہ علیہ در کتاب
پرارزش جمال الاسبوع که در
"دعا" می باشد آداب دعا را بر
می شمارد و در آنجا متذکر
می شود که یکی از آداب دعا
و نیایش مقدم داشتن دعا است
برای حضرت بقیة الله و می فرماید:
افتتاح کن در ذکر حوائج، اول
حوائج آن حضرت را سپس
حوائج خود را که در نیت داری،
ذکر کن.

تمامی آدابی که سیدبن
طاووس رحمۃ اللہ علیہ ذکر فرموده نقل
می شود:

هرگاه از خدایتعالی حاجتی خواستی لا اقلّ حال تو مثل آن
شخص باشد که حاجتی از پادشاهان دنیا طلب می کند چون هرگاه از
ایشان حاجتی بخواهی سعی در رضا و خوشنودی آنان می نمائی به
هر چه که ممکن است شود.

پس در وقت حاجت خواستن از خداوند (عزوجلّ) در تحصیل

رضای او کوشش کن، مبادا اقبالت به خداوند (عزوجل) کمتر باشد از اقبالت بر ملوک و پادشاهان دنیا، که اگر حال تو چنین باشد از مستهزئین و هالکین خواهی بود. و چگونه جایز است که اهتمام تو به رضای خداوند (عزوجل) کمتر از اهتمام به رضای مخلوق باشد؟!

پس هرگاه منزلت خداوند (عزوجل) نزد تو کمتر باشد از منزلت ملوکی که مخلوق و بنده خداوند هستند، در حقیقت از او اعراض کرده‌ای و استخفاف و استهزاء کرده‌ای بخداوند (عزوجل) و عظمت و جلالت او را حقیر شمرده‌ای.

در این صورت هیئات که بوسیله نماز و روزهات به حاجتی که داری بررسی!

و باید نماز و روزه‌ای که به جهت حاجت بجا می‌آوری از برای تجربه نباشد چون انسان تجربه نمی‌کند کسی را مگر اینکه به او بدگمان باشد، و خداوند (عزوجل) مزمت فرموده آنهایی که به او بدگمان هستند.

الظَّانِّينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ. (۱)

بلکه باید کمال اطمینان و اعتماد به رحمت خداوند داشته و به وعده‌هایش امیدوار باشی.

و امید تو در طلب حاجت از خداوند باید زیادتر باشد از آنکه نزد حاتم بروی برای دریافت یک قیراط که یقین داری به تو می‌دهد، و

بدان که حاجت تو نزد خداوند (عزوجل) کمتر و پست تر است از یک قیراط در نزد حاتم.

پس بر حذر باش که اعتمادت به خداوند (عزوجل) کمتر نباشد و نیز سزاوار است هرگاه به جهت حاجتی روزه یا نماز بجای آوری و دعا می کنی، **الاهمّ فالاهمّ** از حاجات خود را مراعت کنی.

و بدان که اهمّ آنها، حوائج آن کسی است که تو در پناه و هدایت و حمایت او بسر میبری و آن امام زمان تو است.

پس باید نماز و روزه و دعای تو اول به جهت قضاء حوائج آن حضرت باشد و بعد به جهت حوائج خودت.

مثلاً هرگاه ظالمی در صدد کشتن و هلاکت تو باشد و تو برای خلاصی از شرّ او، روزه حاجت گرفتی بدان که اهمّ از آن عفو، و رضای حق تعالی از تو می باشد تا عمل تو را قبول کند، زیرا که در گذشته شدن، دنیای تو از بین می رود ولی اگر دین تو سالم باشد مهمتر است بعلاوه آنکه اگر گذشته نشوی ناچار از این دنیای فانی خواهی رفت.

لکن اگر عفو و رضای خدا برای تو حاصل نشود در دنیا و آخرت هلاک خواهی شد و هوسها و شدایدی برای تو خواهد بود که به خیال و فکر هم نرسیده است پس عفو و رضای خداوند مهمتر است.

اما اینکه گفتیم: **مقدّم** بدار حاجات امام زمان (ارواحنا فداء) را بر حوائج خودت بجهت آن است که بقای دنیا و اهل آن بواسطه وجود مبارک او است، پس هرگاه وجود تو محفوظ باشد بوجود یکنفر دیگر

چگونه مقدّم می داری حوائج و مراد خودت را بر حوائج او، بلکه واجب است مقدّم داری حوائج او را بر حوائج خودت و مراد او را بر مراد خودت.

و بدانکه آن جناب از روزه و نماز و دعای تو بی نیاز است و حاجتی به تو ندارد لکن مقتضای بندگی و وظیفه تو آنستکه چنین کنی همانطور که استفتاح می کنی دعاهاى خودت را به صلوات بر ایشان (صلوات الله عليهم اجمعين)

سید بن طاووس رحمته الله در فصل

هشتم از کتاب "فلاح السائل"

(بعد از ترغیب در دعا برای

برادران دینی) می فرماید:

هرگاه این همه فضل در دعا برای برادران دینی تو است پس چگونه خواهد بود فضل دعا کردن برای سلطان تو که او سبب وجود تو می باشد و تو اعتقاد داری که اگر آن حضرت نبود خداوند تو را و هیچ یک از مکلفین را نمی آفرید و اینکه لطف، وجود او است از برای هر چه که تو و غیر تو در آنید و وجود و سبب است از برای هر خیری که به آن می رسید.

پس حذر کن و باز حذر کن از اینکه مقدّم بداری نفس خود را یا احدی از خلائق را در ولأء و دعا از برای آن جناب.

و حاضر کن قلب و زبان خود را در دعا برای این سلطان عظیم

الشَّان.

و حذر کن از اینکه از این کلام من اعتقاد پیدا کنی که آن جناب محتاج است به دعای تو، هیئات! که اگر این اعتقاد را داشته باشی، در اعتقاد و دوستی مریض خواهی بود.

بلکه این را گفتم به جهت حقّ عظیم آن حضرت بر تو و احسان بزرگ او بر تو، که به تو شناساندم.

و دیگر اینکه هرگاه دعا کردی برای آن حضرت پیش از آنکه برای خودت یا شخصی که نزد تو عزیز است امیداست که خداوند (جلّ جلاله) باز نماید ابواب اجابت را در پیش روی تو، زیرا که ابواب قبول دعا را ای بنده بستی به سبب گناهان.

پس هرگاه دعا کردی برای مولای خود نزد مالک احیا و اموات، امید است به جهت آن وجود مقدّس خداوند ابواب اجابت را باز نماید و در زمره اهل فضل خواهی بود. آنگاه داخل شو در دعا کردن برای خودت و آنکس که برای او می خواهی دعا کنی، در این صورت فرو می گیرد رحمت خداوند (جلّ جلاله) تو را و کرم و عنایتش به تو می رسد، زیرا که در دعا چنگ زدی به جبل او.

نگویی که: من ندیدم فلان و فلان را از علمائی که پیروی آنان می کنم که عمل کنند به آنچه که می گوئی و آنان غافل بودند از مولای خود.

در جوابت می گویم: عمل کن به آنچه که برایت می گویم که اوست

حَقِّ وَاضَحِّ وِ هِرْكَسِ وَاغْذَارِدِ مَوْلَايَ مَا رَا وِ غَافِلِ شُودِ اَزْ اَنِّ جَنَابِ
چنانچه گفتی، آن اشتباه و غلطی است واضح.

و در کتاب «مضمار» در اعمال
ماه مبارک رمضان بعد از ذکر ادعیّه
سحر می فرماید:

ووظیفه هر شب این است که بنده ابتدا نماید در هر دعای مبرور و
ختم کند در هر عمل مشکور، به ذکر و یاد آنکسی که اعتقاد دارد نائب
خداوند (جَلَّ جلاله) در میان بندگان و بلادش است زیرا که اوست
قیم به آنچه که روزه دار محتاج است از طعام و شراب و غیره از اموری
که رَبُّ الاربابِ متعلق و واگذار به نائیش کرده و دیگر اینکه روزه دار
دعا کند از برای آن جناب به آنچه سزوار است که مثل حضرتش به آن
دعا شود.

و بداند که منت از برای خداوند (عَزَّوَجَلَّ) و نائیش عليه السلام است که
چگونه او را اهل دانستند بر این مرتبه و مقام، و بلند نمودند او را به
این محلّ و منزلت (که دعا بر حضرتش کند).

و همچنین سید بن طاووس رحمه الله

در کتاب «مضمار» می فرماید:

از جمله روایاتی که در دعا برای آن حضرت وارد شده است و
جماعتی از اصحاب ما آن را نقل کرده اند و ما اختیار کردیم این خبر را
از طریق ابن ابی قره از صالحین عليهم السلام که فرمودند:

در شب بیست و سوم از ماه مبارک رمضان در حالت ایستاده و نشسته و در هر حالتی که هستی و در تمام آن ماه و به هر قسم که ممکن شود و در هر زمان از دهرت، بعد از تمجید کردن خدایتعالی و صلوات بر پیامبر و آل او این دعا را بخوان.

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيِّكَ، الْقَائِمِ بِأَمْرِكَ، الْحُجَّةِ، مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ
الْمَهْدِيِّ، عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ أَفْضَلُ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ، فِي هَذِهِ
السَّاعَةِ وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ، وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا، وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا
وَمُؤَيَّدًا، حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا، وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا وَعَرْضًا،
وَتَجْعَلَهُ وَذُرِّيَّتَهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ الْوَارِثِينَ

اللَّهُمَّ انصُرْهُ وَاَنْتَصِرْ بِهِ، وَاجْعَلِ النَّصْرَ مِنْكَ لَهُ وَعَلَى يَدِهِ،
وَالْفَتْحَ عَلَى وَجْهِهِ، وَلَا تُوجِّهِ الْأَمْرَ إِلَى غَيْرِهِ

اللَّهُمَّ أَظْهِرْ بِهِ دِينَكَ وَسُنَّةَ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، حَتَّى لَا
يَسْتَخْفِيَ بِشَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ مَخَافَةَ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةِ كَرِيمَةٍ، تُعَرِّبُهَا الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ،
وَتُدِلُّ بِهَا النَّفَاقَ وَأَهْلَهُ، وَتَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ،
وَالْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ، وَآتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً، وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً،

وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ.

وَاجْمَعْ لَنَا خَيْرَ الدَّارَيْنِ، وَأَقْضِ عَنَّا جَمِيعَ مَا تُحِبُّ فِيهِمَا،
وَاجْعَلْ لَنَا فِي ذَلِكَ الْخَيْرَةَ بِرَحْمَتِكَ وَمَنَّكَ فِي عَافِيَةٍ، آمِينَ
رَبَّ الْعَالَمِينَ، وَزِدْنَا مِنْ فَضْلِكَ وَيَدِكَ الْمَلِيءِ، فَإِنَّ كُلَّ مُعْطٍ
يَنْقُصُ مِنْ مُلْكِهِ، وَعَطَاؤُكَ يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ.

«ترجمه: خداوندا برای ولی قائم به امرت حجّت بن الحسن مهدی - که بر او و بر پدرانش بهترین درود و سلام باد - در این ساعت و در همه ساعتها سر پرست و نگهبان و پیشوا و یاور و راهنما و تأیید کننده (یا خواهان) باش تا اینکه بر سراسر زمینت فرمانروای مطاعش سازی و از کران گیتی بر خوردارش نمائی، و او و فرزندانش را از امامان وارث قرار دهی، خدایا او را یاری نموده و به وسیله او پیروزی را برای [دین] خویش تحقق بخش، و نصرت خود را برای او و بدست او فراهم آور، و یاری را باو اختصاص ده. و فتح و پیروزی را بروی او بگشای و امر (حکومت) را به غیر او متوجه مساز، خداوندا دین و سنت پیغمبرت - که درود و سلامت بر او و خاندانش باد - را باو آشکار کن، تا چیزی از حق را از بیم احدی از خلق مخفی ندارد، خدایا من به درگاه تو زاری می کنم بجهت دولتی گرامی که اسلام و اهلش را با آن عزت دهی و نفاق و اهل آن را خوار گردانی، و ما را در آن دولت از دعوت کنندگان به سوی طاعتت قرار داده و در شمار

راهنمایان به راحت منظور داری، و در دنیا حسنه‌ای و در آخرت حسنه‌ای بماند عنایت فرمایی و ما را از عذاب آتش نگهدار، و خیر دنیا و آخرت را برای ما فراهم ساز، و تمام آنچه در آنها دوست داری برای ما قرار ده، و اختیار آن را برایمان محفوظ بدار به رحمت و منت خودت و با عافیت، اجابت فرمای ای پروردگار عالمیان، و از فضل و نعمت بر ما بیفزای [و پیمانۀ مان را] پر کن. که هر بخشنده از دارائیش کاسته می‌شود، ولی عطای تو در مملکت می‌افزاید.»

مرحوم محدث قمی این دعا را به نحو مختصرتر نقل نموده و می‌نویسد: این دعا را در شب بیست و سوم ماه رمضان مکرر می‌خوانی بلکه در هر حالی که هستی و هرگاه که یادت بیاید و در هر زمان که باشی بعد از ستایش پروردگار و صلوات بر پیامبر و اهل بیتش می‌خوانی:

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ لِحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ
فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا
وَدَلِيًّا وَعَيْنًا حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا

و نیز سید بن طاووس رحمته الله در

کتاب فلاح السائل می فرماید:

از مهمّات تعقیبات نماز ظهر اقتدا کردن به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می باشد در دعا برای حضرت مهدی (ارواحنا فداه) که بشارت داده به او حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم امت خود را در روایات صحیح، و وعده داده ایشان را که او ظاهر می شود در آخر الزّمان.

چنانکه عباد بن محمد مدائنی گفت: داخل شدم بر ابی عبدالله امام جعفر صادق علیه السلام در مدینه، در وقتی که از نماز ظهر فارغ شده بود دیدم دستهای مبارک را به آسمان بلند کرد و گفت:

أَيُّ سَامِعٍ كُلِّ صَوْتٍ أَيْ جَامِعٍ كُلِّ فَوْتٍ أَيْ بَارِي كُلِّ نَفْسٍ
بَعْدَ الْمَوْتِ أَيْ بَاعِثُ أَيْ وَاوْرِثُ أَيْ سَيِّدَ السَّادَةِ أَيْ إِلَهَ الْأَلِهَةِ أَيْ
جَبَّارَ الْجَبَابِرَةِ أَيْ مَالِكَ (مَلِكِ خ ل) الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ أَيْ رَبَّ
الْأَرْبَابِ أَيْ مَلِكَ الْمُلُوكِ أَيْ بَطَّاشُ أَيْ ذَا الْبَطْشِ الشَّدِيدِ أَيْ
فَعَالًا لِمَا يُرِيدُ أَيْ مُخْصِي عَدَدَ الْأَنْفَاسِ وَنَقَلَ الْأَقْدَامِ أَيْ مَنْ
السِّرِّ عِنْدَهُ عَلَانِيَةٌ أَيْ مُبْدِيٌّ أَيْ مُعِيدُ أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ عَلَيَّ
خَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَبِحَقِّهِمُ الَّذِي أَوْجَبْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ أَنْ
تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ أَهْلَ بَيْتِهِ وَأَنْ تَمُنَّ عَلَيَّ السَّاعَةَ

بِفِكَارِكَ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَأَنْجِرْ لِي وَلِيِّكَ وَابْنَ نَبِيِّكَ الدَّاعِيَ إِلَيْكَ
بِإِذْنِكَ وَأَمِينِكَ فِي خَلْقِكَ وَعَيْنِكَ فِي عِبَادِكَ وَحُجَّتِكَ عَلَى
خَلْقِكَ عَلَيْهِ صَلَوَاتُكَ وَبَرَكَاتُكَ وَعِدَّةُ، اللَّهُمَّ أَيَّدْهُ بِنَصْرِكَ
وَآنْصُرْ عَبْدَكَ وَقَوِّ أَصْحَابَهُ وَصَبِّرْهُمْ وَأَفْتَحْ لَهُمْ مِنْ لَدُنْكَ
سُلْطَانًا نَصِيرًا وَعَجِّلْ فَرَجَهُ وَأَمْكِنْهُ مِنْ أَعْدَانِكَ وَأَعْدَاءِ رَسُولِكَ
يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

«ترجمه دعا: ای شنونده هر صدا، ای جمع کننده هر از دست
رفته، ای برآورنده هر جنبنده پس از مرگ، ای برانگیزنده، ای وارث،
ای آقای آقایان، ای خدای خداوندگاران، ای درهم شکننده جباران
ای مالک (پادشاه) دنیا و آخرت، ای پروردگار پروردگاران، ای پادشاه
پادشاهان، ای سخت کوبنده، ای بشدت مؤاخذه کننده، ای آنکه هر
چه بخواهد انجام دهد، ای شمارنده نفسهای خلق و گام زدنها، ای
کسی که سرّ نزد او آشکار است، ای پدید آورنده موجودات، ای
بازگرداننده آنها، از تو می خواهم بحق خودت بر برگزیدگان خَلَقْتَ و
بحقیّ که برای آنان بر خودت واجب شمرده‌ای که بر محمد و آل
محمد و خاندانش درود فرستی، و همین حالا بر من منت نهی و
گردنم از آتش رها گردد، و وعده ولیّ خود و فرزند پیامبرت دعوت
کننده بسویت و به اجازات، و امین تو در خلائق و چشم تو در

بندگان و حجّت تو بر خلقت که درود و برکاتت بر او باد، وعده‌ای که به او داده‌ای وفا کن، بارالها به نصرتت تأییدش کن، و بنده‌ات را یاری فرما و یارانش را نیرو بخش و شکیبایشان گردان و برای آنان از جانب خود حجّتی قرار ده که همیشه یارشان باشد، و فرّجش را تعجیل کند، و بر دشمنانت و دشمنان پیامبرت توانائی بخش ای بخشنده‌ترین بخشندگان.»

گفتم: فدایت شوم آیا چنین نیست که برای خودت دعا کردی؟! فرمود: به تحقیق که دعا کردم از برای نور آل محمّد و انتقام گیرنده از دشمنانشان به امر خداوند.

گفتم: خروج او کی خواهد بود؟ خدا مرا فدای شما گرداند! فرمود: هر زمان که خداوند اراده نماید زیرا بدست اوست امر گفتم: از برای آن علاماتی پیش از آن هست؟ فرمود: آری علامتهای متعدّدی دارد. گفتم: مانند چی؟

فرمود: خروج رایتی از مشرق و رایتی از مغرب و فتنه که وارد می‌شود بر اهل زوراء و خروج مردی از فرزندان عمّ من "زید" در یمن و غارت کردن پرده کعبه، و خداوند هر چه می‌خواهد می‌کند.

و باز سید بن طاووس رحمته الله در کتاب شریف فلاح السائل می‌فرماید:

از مهمّات بعد از بجا آوردن نماز عصر، اقتدا نمودن است به مولای ما حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در دعا کردن از برای مولای ما حضرت مهدی (ارواحنا فداه) چنانکه روایت کرده محمد بن بشیر ازدی از یحیی بن فضل نوفلی که گفت:

داخل شدم بر حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام در بغداد، هنگامی که از نماز عصر فارغ شده بودند، سپس دستهای خود را به آسمان بلند کرد و شنیدم که آن جناب می فرمود:

أَنْتَ اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَأَنْتَ
اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ إِيَّاكَ زِيَادَةُ الْأَشْيَاءِ وَنَقْصَانُهَا وَأَنْتَ اللهُ لَا إِلَهَ
إِلَّا أَنْتَ خَلَقْتَ خَلْقَكَ بِغَيْرِ مَعُونَةٍ مِنْ غَيْرِكَ وَلَا حَاجَةَ إِلَيْهِمْ
وَأَنْتَ اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مِنْكَ الْمَشِيَّةُ وَإِلَيْكَ الْبَدْءُ أَنْتَ اللهُ لَا إِلَهَ
إِلَّا أَنْتَ قَبْلَ الْقَبْلِ وَخَالِقَ الْقَبْلِ وَأَنْتَ اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ بَعْدَ الْبَعْدِ
وَخَالِقَ الْبَعْدِ أَنْتَ اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ تَمْحُو مَا تَشَاءُ وَتُثَبِّتُ
وَعِنْدَكَ أُمُّ الْكِتَابِ أَنْتَ اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ غَايَةُ كُلِّ شَيْءٍ وَوَارِثُهُ
أَنْتَ اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ لَا يَعْزُبُ عَنْكَ الدَّقِيقُ وَلَا الْجَلِيلُ أَنْتَ اللهُ
لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ لَا تَخْفِي عَلَيْكَ اللَّغَاثُ وَلَا تَشَابَهُ عَلَيْكَ الْأَصْوَاتُ
كُلُّ يَوْمٍ أَنْتَ فِي شَأْنٍ لَا يَشْغَلُكَ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ عَالِمِ الْغَيْبِ

وَأَخْفَى دِيَانَ الدِّينِ مُدَبَّرِ الْأُمُورِ بَاعِثَ مَنْ فِي الْقُبُورِ مُحْيِي
الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَكْنُونِ الْمَخْرُوجِ الْحَيِّ
الْقَيُّومِ الَّذِي لَا يُخَيِّبُ مَنْ سَأَلَكَ بِهِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
وَأَنْ تُعَجِّلَ فَرَجَ الْمُنتَقِمِ لَكَ مِنْ أَعْدَائِكَ وَأَنْجِزْ لَهُ مَا وَعَدْتَهُ إِذَا
الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ.

«ترجمه دعا: توئی خداوند، هیچ معبودِ حقّی غیر از تو نیست،
اوّل و آخر و ظاهر و باطن هستی، و توئی خداوند، هیچ معبودِ حقّی
جز تو نیست، زیاد و کم اشیاء به تو بر می‌گردد، و توئی خداوند، هیچ
خدائی غیر از تو نیست، مخلوقات خویش را آفریدی بی آنکه از غیر
خودت کمک بگیری یا نیازی به آنها داشته باشی، توئی خداوند،
هیچ خدائی جز تو نیست، مشیّت از تو و ابتداء کردن از تو است، و
توئی خداوند، هیچ معبودی جز تو نیست، پیش از قبل و آفریننده
قبل هستی، و توئی خداوند، هیچ معبودی جز تو نیست، پیش از قبل
و آفریننده قبل هستی، و توئی خداوند، هیچ معبودی جز تو نیست
بعد از بعد و آفریننده بعدی، آنچه را بخواهی محو می‌کنی و آنچه
خواهی اثبات می‌نمائی و نزد تو است امّ‌الکتاب، توئی خداوند، هیچ
خدائی جز تو نیست، پایان و وارث هر شیء هستی، توئی خداوند،
هیچ معبودی جز تو نیست، هیچ کم و زیاد و ریز و درشتی از تو پنهان
نیست، توئی خداوند، جز تو هیچ معبودی نیست، لغتها بر تو مخفی

نمی ماند، و صداها بر تو مشتبه نمی شود، هر روزی تو در کاری هستی، و هیچ کاری از کار دیگر تو را مشغول نمی دارد، غیب و پنهان تر از آن را دانا هستی، نگهبان دین و تدبیر کننده امور، برانگیزنده مردگان از قبرها، زنده کننده استخوانهای پوسیده، از تو می خواهیم به نام در پرده محزون حی قیومت که هر کس تو را بآن بخواند ناامید نمی شود، اینکه بر محمد و آل او درود بفرستی و اینکه فرج انتقام گیرنده برای تو از دشمنانت را به زودی برسانی، و آنچه به او وعده کرده ای وفا و انجام فرمائی، ای صاحب جلال و اکرام.»

نوفلی گفت: عرض کردم کیست آنکه دعا برای او کردید؟

فرمود: این مهدی (ارواحنا فداه) است از آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، پدرم فدای فراخ شکم، پیوسته ابروان، باریک ساقها، رنگش گندم گون که از بیداری شبها مایل به زدگی گردیده.

پدرم فدای آنکه در شبش مراقب ستارگان است برای آنکه سجده کند یا رکوع.

پدرم فدای آن کسی که در راه خدا ملامت هیچ ملامت کننده ای بر او اثر نمی کند.

پدرم فدای قائم به امر خداوند.

عرض کردم: خروج او کی خواهد بود؟

فرمود: چون دیدی سپاهیان را در "انبار" برکنار نهر فرات و دجله و منهدم شدن پل کوفه و بعضی از خانه های کوفه که سوخته شده

است، هرگاه دیدی این واقعه را، بدرستی که خداوند می‌کند آنچه را که می‌خواهد هیچ چیزی نیست که غالب شود بر امر خداوند و هیچ چیز حکم او را عقب نیاندازد.

﴿ صدقه ﴾

﴿ برای وجود مقدس امام زمان (ارواحنا فداه) ﴾

یکی از اعمالی که سید بن طاووس رحمه الله به آن بسیار اهمیت می‌داده، صدقه برای حفظ وجود مقدس امام زمان (ارواحنا فداه) بوده است چون یکی از تکالیف زمان غیبت صدقه دادن است به آنچه که میسر است برای حفظ وجود مبارک امام زمان (ارواحنا فداه). بطور کلی صدقه آثاری دارد یکی اینکه صدقه نمایشگر صداقت ایمان مؤمن است که با انجام آن نشان می‌دهد تا به چه حد در وادی ایمان و خداپرستی صادق است و از این طریق رفع نیازمندیهای مؤمنین می‌گردد و سبب پیدایش رفاه عمومی می‌گردد و همچنین صدقه یکی از عوامل سازندگی انسان نیز هست چنانکه قرآن می‌فرماید:

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا^(۱)

یعنی ای رسول ما! تو از مؤمنان صدقات را دریافت کن تا بدان صدقات نفس آنها را پاک و پاکیزه سازی.

مؤمن صدقه را باید برای خود یا برای فایده و غرضی که در نظر دارد بدهد و یا برای حفظ نفس خود و یا محبوب و عزیزی که بسیار نزد او گرامیست دهد و چه محبوبی بالاتر از امام زمان (ارواحنا فداه) که اصلاح بسیاری از امور دینی و آخرت‌مان متوقف به وجود و سلامتی آن حضرت است و این مطلب به دلیل عقل و نقل ثابت است که هیچ شخصی عزیزتر و گرامیتر نیست و نباید باشد از وجود مقدّس امام زمان (ارواحنا فداه) بلکه حضرتش باید محبوبتر از نفس خودمان باشد و اگر چنین اعتقادی نداشته باشیم در ایمان و معرفتمان نسبت به آن حضرت ضعف و خللی وجود دارد.

لذا سید بن طاووس رحمه الله به ما وصیّت و سفارش می‌نماید و می‌فرماید:

ابتدا کن بصدقه دادن برای آن حضرت قبل از اینکه برای خود و عزیزانت صدقه بدهی.

باید توجه داشت که آن حضرت هیچ احتیاجی به صدقه و دعای ما ندارد بلکه از شوّن بندگی و ادای بعضی از حقوق بزرگ آن حضرت است و خود یک نوع اظهار محبّت و دوستی به آن جناب است، و این

۱- سورة توبه آیه ۱۰۳

عمل راه و سببی است برای جلب رضای پروردگار و حصول قرب به خداوند در قضای حوائج و دفع بلا.

لذا آثار صدقه به انفاق کنندگان آن می رسد مخصوصاً اگر انفاق برای اظهار محبت و دعا برای وجود مقدس امام علیه السلام باشد.

ایامی که در مدرسه علمیه
بعثت سکونت داشتم طلبه‌ای که
نزد من موثق بود. راجع به صدقه
برای وجود مقدس امام
زمان (ارواحنا فداه) می گفت:

شب‌ی از حرم حضرت رضا علیه السلام به طرف مدرسه می آمدم، در آن شب بسیار برای امام زمانم دعا کردم و در فراقش اشک ریختم، در وقت برگشتن از حرم به بازار سرشور رسیدم که فقیری جلوی مرا گرفت و از من چیزی خواست هر چه دست در جیب لباسهایم کردم چیزی پیدا نکردم مگر یک "پنج ریالی" آن را با آنکه کم بود با شرمندگی به آن فقیر دادم و نیت کردم که این صدقه برای حفظ وجود مقدس امام زمانم باشد.

فردای آن شب هنگامی که برای حضور در درس به بازار سرشور رسیدم یکی از کسبه‌ها که قبلاً مرا می شناخت تا چشمش به من افتاد مرا با صدای بلند صدا زد، وقتی که نزد او رفتم گفت: دیشب چه عملی را انجام دادی؟!

گفتم: مگر چه شده است؟

گفت: دیشب در عالم رؤیا دیدم حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه) سوار بر اسب سفید رنگی هستند و وارد بازار سرشور شدند و جمعیتی در پشت سر آن حضرت در حرکت بودند که فرمودند:

آمده ام جزای احسان فلان طلبه را بدهم (و اسم تو را بردند)

من با شنیدن این خبر دلم شکست و متوجه محبت و مهربانی امام زمانم شدم و گفتم دیشب من برای آن حضرت صدقه ناچیزی دادم. و همچنین سید بن طاووس رحمه الله

در کتاب "امان الاخطار" در ضمن

دعائیکه برای صدقه دادن در

وقت سفر ذکر می کند می نویسد:

اللهم انّ هذه لك ومنك وهي صدقة عن مولانا م ح م د عجل
الله فرجه وصلّ عليه بين اسفاره وبركاته و سكناته في ساعات ليله
و نهاره و صدقه عما يعنيه امره ومالا يعنيه وما يضمّنه وما يخلفه.

«یعنی: خدایا! این (صدقه) از آن تو و برای تو است و صدقه‌ای
برای سلامتی مولا یمان م ح م د (عجل الله تعالی فرجه) می باشد، و بر
او درود بفرست آن هنگام که در سفر است و در تمام حرکتهای
استراحتهایش، در تمامی اوقات شب و روزش و صدقه‌ای است برای
هر چه که متعلق به اوست.»

یکی از علماء اهل معنا

می فرمود:

چه در هنگام سفر و چه در
هنگام حضر در وقتی که صدقه
برای وجود مقدس امام
زمان (ارواحنا فداه) می دهید این
دعا را بخوانید.

﴿ یاد و توجه به امام زمان (ارواحنا فداه) ﴾

در این قسمت بیانات سید بن
طاووس رحمه الله به فرزندش محمد را،
ذکر می‌کنیم تا نظر سید بن
طاووس رحمه الله در یاد و توجه به
حضرت بقیة الله برای همگان
روشن شود و طریقه توجه نمودن
به آن حضرت را نیز در راهنماییها
و کلمات دُرّ بار سید بن
طاووس رحمه الله فراگیریم.

فرزندم محمد! خداوند (جلّ جلاله) ظاهر و باطن تو را به دوستی
و موالات اولیاء خود و دشمنی دشمنان خود زینت دهد، بدانکه:

چون خبر ولادت تو در ایام زیارت عاشورا در کربلای معلّی به من رسید (چون ولادت تو به طالع سعد و اقبال در ساعت دو و پنج دقیقه از روز سه شنبه نهم محرّم سال ششصد و چهل و سه بود) به شکرانه این مسرت و احسانیکه خداوند به سبب ولادت تو به من مرحمت فرمود با کمال ذلت و کوچکی در پیشگاه حضرتش برپای خواستم و به امر خداوند تو را بنده مولایمان (حضرت مهدی) و متعلّق به آن حضرت قرار دادم.

و مکرّر در حوادثیکه برای تو پیش آمد کرده به حضرتش پناهنده شدم و بذیل عنایتش متوسّل شدم و حضرتش را مکرّر در خواب دیدم که بر ما انعام فرموده و متولّی بر آوردن حوائج تو شده است آنقدر که وصف آن نتوانم نمود.

پس در موالات و دوستی و وفاء بحقّ آن حضرت و همچنین در یاد و توجّه قلبی به حضرتش طوری باش که خداوند و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و آن حضرت و پدران بزرگوارش خواسته اند.

و حوائج و خواسته های آن حضرت را بر حوائج خودت مقدّم بدار به شرحی که در کتاب (المهمّات والتّمّات) بیان نموده ام، و ابتدا کن به صدقه دادن برای آن حضرت قبل از اینکه برای خودت و عزیزانت صدقه بدهی، و دعا برای آن حضرت را بر دعای خود مقدّم بدار، و برای وفای بحقّ آن حضرت و جلب توجّه و احسان آن حضرت بخود، در هر امر خیری حضرتش را بر خودت مقدّم بدار، و در روز

دوشنبه و پنج شنبه با کمال ذلت و خضوع حوائجت را بر حضرتش عرضه بداد.

و در مقام مخاطبه (و گفتگو) با آن حضرت بعد از سلام به حضرتش، زیارتی را که اول آن (سلام الله الكامل التام)^(۱)

۱ - دو رکعت نماز زیر آسمان بخوان سپس شروع در این زیارت کن: سلام
الله الكامل التام الشامل العام وصلواته الدائمة وبركاته القائمة
التامة على حجة الله ووليّه في أرضه وبلادِهِ وخليفته على خلقه
وعبادِهِ وسلالة النبوة وبقية العترة والصفوة صاحب الزمان ومظهر
الایمان وملقن احكام القرآن ومطهر الارض وناشر العدل في الطول
والعرض والحجة القائم المهدي الامام المنتظر المرضي وابن الائمة
الطاهرين الوصي بن الاوصياء المرصين الهادي المعصوم ابن
الائمة الهداة المعصومين السلام عليك يا معز المؤمنين
المستضعفين السلام عليك يا مذل الكافرين المتكبرين الظالمين
السلام عليك يا مولاي يا صاحب الزمان السلام عليك يا ابن
رسول الله السلام عليك يا ابن امير المؤمنين السلام عليك يا ابن
فاطمة الزهراء سيده نساء العالمين السلام عليك يا ابن الائمة
الحجج
ادامه پاورقی در صفحه بعد

است بخوان که من آن را در اواخر کتاب (المهمات والتتمات) ذکر کردم و به آن حضرت بگو: یا ایها العزیز مسنا واهلنا الضر وجینا ببضاعة مزجاة...

ادامه پاورقی از صفحه قبل

الْمَعْصُومِينَ وَالْأِمَامِ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ
سَلَامَ مُخْلِصٍ لَكَ فِي الْوِلَايَةِ أَشْهَدُ أَنَّكَ الْإِمَامُ الْمَهْدِيُّ قَوْلًا وَفِعْلًا
وَأَنْتَ الَّذِي تَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا بَعْدَ مَا مِلْتِ ظُلْمًا وَجَوْرًا
فَعَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَكَ وَسَهَّلَ مَخْرَجَكَ وَقَرَّبَ زَمَانَكَ وَكَثَّرَ أَنْصَارَكَ
وَأَعْوَانَكَ وَأَنْجَزَ لَكَ مَا وَعَدَكَ فَهُوَ أَصْدَقُ الْقَائِلِينَ وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ
عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ يَا
مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ يَا بِنَّ رَسُولِ اللَّهِ حَاجَتِي كَذَا وَكَذَا (و بجای
كذا و کذا حاجت خود را ذکر کند) فَاشْفَعْ لِي فِي نَجَاحِهَا فَقَدْ تَوَجَّهْتُ
إِلَيْكَ بِحَاجَتِي لِعِلْمِي أَنَّ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ شَفَاعَةً مَقْبُولَةً وَمَقَامًا مَحْمُودًا
فَبِحَقِّ مَنْ اخْتَصَّكَ بِأَمْرِهِ وَارْتَضَاكَ لِسِرِّهِ وَبِالشَّانِ الَّذِي لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ
بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ سَلِّ اللَّهُ تَعَالَى فِي نُجْحِ طَلِبَتِي وَإِجَابَةِ دَعْوَتِي وَكَشْفِ
كُرْبَتِي.

فاوف لنا الكيل وتصدق علينا ان الله يجزي المتصدقين (۱)

ای عزیز! به ما و کسان ما سختی و آزار رسیده، و آورده ایم مایه تجارت اندکی پس تمام نما برای ما پیمانہ را، و تصدق کن بر ما همانا خدا جزا می دهد صدقه دهندگان را»

تالله لقد اترك الله علينا وانا كنا لخاطئين (۲)

«یعنی: بخدا قسم بتحقیق برگزیده ترا خدا بر ما و بدرستیکه ما هستیم خطا کاران.»

ياموليننا "استغفرلنا ذنوبنا انا كنا خاطئين" (۳)

آمرزش بخواه برای ما، گناهان ما را که همانا هستیم ما خطا کاران. و بگو ای آقا و مولای ما این آیات در شأن برادران یوسف است با برادر و پدر خود که بعد از آن همه جنایات بآنان ترحم نمود و از گناهانشان گذشت پس اگر ما در نزد خدا و رسول و پدران بزرگوارت و نزد شما مرضی و پسندیده نیستیم تو ای سید ما اولی و احقّی باینکه ما را مشمول رحمت و حلم و کرم خود قرار دهی نسبت به حضرت یوسف که برادران خود را مشمول عطف و مهربانی و احسان خود قرار داد.

و بگو: ای سید و مولای ما، من در اخبار دیده ام که برای جدّت حضرت رسول اکرم صلى الله عليه وآله دشمنی سرسخت بود بنام "نضربن

۲- سورة يوسف، آیه ۹۰

۱- سورة يوسف، آیه ۸۷

۳- سورة يوسف، آیه ۹۶

حارث"، که آن حضرت او را بقتل رسانید، و پس از قتل وی خواهر او این اشعار را خطاب به آن حضرت انشاء کرد.

امحمدولانت نسل نجیبة من قومها

والفحل فحل مسعرق

ان كان یمكن ان تمنّ وربّما

من الفتی وهو المفیظ المخنق

والعبد اقرب من وصلت قرابة

واحقّهم ان كان عتق یعتق

یعنی: ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ همانا تو از نسل زنان نجیبه و مردان فحول

و دارای اصل و نسب عالی هستی، اگر ممکن بود شایسته بود که بر ما

منت گذاری، و چه بسا جوان مردانیکه منت نهند در حالتیکه غیظ و

غضب گلوگیر آنان باشد، و این بنده (نضر بن حارث) نزدیکتر کسی

است بصله نمودن از حیث خویشی و قرابت، و سزاوارتر کسی است

به آزادی اگر بنده‌ای آزاد شود.

و چون این اشعار بسمع مبارک آن حضرت رسید، فرمود:

اگر قبل از قتل او این اشعار به من رسیده بود هر آینه او را عفو

نموده بودم.

و شما ای آقا و مولای من در تمام صفات حمیده و خصال

پسندیده، اهل اقتدا و تأسی بجد بزرگوار خود هستی. و بگو من کمر

حدیث دیده‌ام که چون حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام بقارون که از خویشان او

بوم نفرین کرد، و زمین او را فرو برد، قارون فریاد برآورد: وارحماه، خداوند (جَلَّ جلاله) بزمین امر فرمود که دیگر او را فرو نبرد، و حقّ حرمت این استغاثه را رعایت فرمود و من نیز عرضه می‌دارم وارحماه!

و غیر از اینها از آنچه خداوند (جَلَّ جلاله) بخاطر و قلب تو القاء فرماید و بر زبان تو جاری نماید بحضرتش عرضه بدار، و نیز عرضه بدار: که پدرم به من خبر داده‌است که مرا به شما سپرده‌است و سفارش مرا به شما کرده‌است، و باذن خداوند (جَلَّ جلاله) مرا بنده شما قرار داده‌است، که جواب آن حضرت بتو خواهد رسید.

سید بن طاووس رحمته الله هرگز از یاد و ذکر امام زمانش غافل نبود و تمام محبتش را متوجّه آن حضرت کرده بود، چون روی جریان طبیعی هر چه علاقه و محبت انسان نسبت به کسی یا چیزی شدیدتر باشد ذکر و یاد او بیشتر بر زبان وی جاری خواهد شد و دلش بیشتر در هوای اوست به طوری که مردم از اینکه کسی ذکر چیزی یا شخصی را زیاد بر زبان دارد، متوجّه علاقه و دلدادگی او نسبت به آن چیز یا شخص می‌شوند و همچنین غفلت از آن را نشانه عدم دل بستگی و محبت نسبت به آن بشمار می‌آورند.

همچنین است انسانی که معتقد به وجود پاک حضرت بقیّة الله (ارواحنا فداه) می‌باشد که پیوسته در یاد حضرتش بسر برده و با ذکر و یاد آن بزرگوار طراوت و خرمی می‌یابد و مشام جان خود را با نام و یاد

او معطر و خوشبو می گرداند.

لذا سید بن طاووس رحمۃ اللہ علیہ در زندگی خویش این چنین بوده و دل و قلب خود را به وجود پاک امام زمان (ارواحنا فداه) پیوند داده بود و در فراق حضرتش می سوخت و برای اعتلای نامش تلاش می کرد.

لازمه علاقه و پیوند قلبی و ارتباط روحی با آن حضرت نگرانی و رنج بردن از فراق آن وجود مبارک است و کسانی که به مقام انس و ارتباط روحی با حضرتش رسیده اند از محرومیت هائی که در اثر غیبت آن بزرگوار روی داده و از فساد و بدیهائی که به خاطر عدم حضور آن حضرت در جامعه گسترش یافته ناراحتند و از همه بالاتر و دردآورتر افرادی هستند که خود را "شیعه" می خوانند ولی بی توجه به امام و مقتدای خود هستند، از این افراد بیشتر رنج می برند.

لذا سید بن طاووس رحمۃ اللہ علیہ بسیاری از افراد جامعه را می دید که عبد نفس امّاره و طاغوت ها بودند و در عین حال مدعی دین طلبی و انتظار مهدی موعود (ارواحنا فداه) و خدمتگزاری به او، را شعار خود قرار داده بودند، آنان قلب این عالم دل سوخته را بدرد می آوردند و رنج می دادند.

او عالمی بود تلاشگر و پیرو مکتب انتظار، لذا بی تفاوتی و بی اهمیتی مردم نسبت به امام زمانشان را به زیر شلاق نقد می کشید. بی توجهی و عدم صدق در گفتار و اعتقاد نسبت به امام علیه السلام را آشکار می ساخت و از این طریق آنان را متذکر و به سوی ولایت و امامت

دعوت می نمود.

بعضی از بحثها و نقدهای
سید بن طاووس رحمته الله با بعضی از
افرادى که مدعى انتظار امام
زمان (ارواحنا فداه) و دلدادگی به
حضرتش بودند ولی در حقیقت از
آن حضرت غافل و بیگانه بودند
می آوریم:

ای فرزندم محمد تو را و برادرانت و هرکسى که این کتابرا بخواند
وصیت و سفارش می نمایم براستی و درستی در معامله با خداوند
عزوجل و رسول او صلی الله علیه و آله و سلم و حفظ و رعایت آنچه خدا و
رسول صلی الله علیه و آله و سلم درباره ظهور مولای ما مهدی (ارواحنا فداه) بیان
فرموده و بشارت داده اند. که قول و عمل بسیاری از مردم درباره آن
حضرت از جهات کثیره با عقیده آنان مخالفت دارد.

از آن جمله مکرر دیده ام که اگر عبدی یا اسبى یا درهم و دیناری از
آنان مفقود شود ظاهر و باطن ایشان یکباره متوجه بآن چیز است و در
پیدا کردن آن کمال جدّ و جهد را می نمایند، اما ندیده ایم که در تأخیر
ظهور آن حضرت و عقب افتادن اصلاح اسلام و ایمان و مسلمین، و
قطع ریشه کفار و ظالمین بقدریکه به این چیزهای جزئی و ناچیز
علاقه مندند، علاقه داشته باشند و باندازه ای که برای از دست دادن

این اشیاء متأثرند متأثر بوده باشند پس کسیکه حال او چنین و دارای این حالت است چگونه ادّعا می نماید که عارف بحق خدا و رسول او و معتقد بامامت آن حضرت است؟ و چگونه دعوی موالات آن حضرت می نماید، و چگونه درباره حضرتش مبالغه می نماید؟

و از آن جمله است، اینکه از آنانکه اظهار می دارند که ریاست و ظهور آن حضرت و اطاعت و انفاذ احکام امامت آن جناب واجب و لازم است، کسانی را دیده ام که اگر سلطان یا امیری از دشمنان آن حضرت و منکرین امامت او با آنان محبّت و احسانی نماید، و آنانرا مشمول عنایات خود قرار دهد باو علاقه مند گردند و محبّت او را در قلب خود جای دهند، و دوام و بقای او را خواهانند و بحدّی به وی متوجّه گردند که از طلب حضرت بقیّة الله بازمانند و آنچه را که بر آنان واجب است فراموش نمایند.

که از آن جمله است آرزوی عزل آن والی و امیر که باید هر آن آرزوی آن را نمایند.

و از آن جمله است اینکه قومیرا دیده ام که می گویند بر ما واجب است که بسرور آن حضرت مسرور و بحزن آن حضرت محزون باشیم و آنچه در این عالم است و آنچه بما رسیده به برکت آن حضرت است، و بتوسّط او بما رسیده و میرسد، و ستمکاران و سلاطین جور از آن حضرت غصب و نهب نموده اند، و با این حال از این غصب و نهب باندازه ای که اگر درهم یا دیناری یا زمین و ملکی از ایشان غصب

شهود متأثر و غمگین می شوند از این غصب متأثر نمی شوند، پس این حالات و صفات با وفای بحق خداوند و معرفت او (جلّ جلاله) و معرفت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و معرفت اوصیاء او چه ربطی و مناسبتی دارد؟

و از آن جمله است این که بکسیکه ظاهراً علاقه مند بظهور آن حضرت بود و دعوی وفاداری به آن حضرت می نمود، و برای غیبت حضرتش اظهار تأسّف و اندوه می کرد.

گفتم: اگر حضرت مهدی بتو بفرماید: که من از طریق پدران خود از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دانسته ام که اگر من ظهور نمایم تا چشم تو به من افتد فوراً خواهی مرد، ولیکن اگر ظهور من بتأخیر افتد بیست سال دیگر با کمال خوشی و ثروت با اهل و عیال خود زندگانی خواهی کرد، آیا تأخیر در ظهور آن حضرت را برای زندگانی چند روزه دنیای فانی اختیار نخواهی نمود؟

و از آن جمله است اینکه: بکسیکه در موالات و دوستی آن حضرت مبالغه می کرد، گفتم: اگر آن حضرت بتو ابلاغ نماید که سلطان بلاد تو روزی هزار دینار بتو خواهد داد و در تمام مدّت غیبت این مبلغ بتو خواهد رسید و برای تو حلال و طیب است و آن سلطان هم این امر را عملی نماید و روزی هزار دینار بتو بدهد، پس از آن ابلاغ فرماید که خداوند اذن ظهور داده و پس از این، آن مبلغ بر تو حلال نیست.

و در اخذ آن ماذون نیستی، آیا نزد تو بهتر و محبوبتر است که غیبت من بطول انجامد و این مستمری باقی بماند؟ یا اینکه من ظهور کنم و این مستمری را قطع نمایم و برای یکی از دوستان تو که در مقام و رتبه از تو پائین تر است قرار دهم، بلکه بحساب مؤنه و مخارج تو نیز رسیدگی نمایم؟

آیا کدامیک از این دو کار نزد تو محبوبتر است؟ طول غیبت و گرفتن روزی هزار دینار؟ یا تعجیل در ظهور و قطع این مبلغ از تو و دادن بدشمنت؟

آنچه در ضمیر و قلب تو است بر ما معلوم است و می دانیم که کدام یک از این دو کار را اختیار خواهی نمود

و به بعضی از برادران گفتم: اصحاب مهدی (ارواحنا فداه) کسانی هستند که آن حضرت را برای آنچه خداوند خواسته است می خواهند، چه برای دنیای ایشان نافع باشد و چه ضرر داشته باشد، و در هر حال تابع اختیار و اراده خداوند متعال (جلّ جلاله) می باشند. و بعضی از کسانی که اظهار عقیده به امامت آن حضرت می نمود به من گفت: برای من در غیبت امام زمان شبهه‌ای حاصل شده است، گفتم: آن شبهه چیست؟ گفت: آیا برای آن حضرت ممکن است که بعضی از شیعیان خود را ملاقات نماید و این اختلافی که در دین و شریعت جدّش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ واقع شده است برطرف نماید؟

(و از من تقاضا کرد که جواب شبهه او را بدهم نه بآنچه در کتابها

نوشته شده است، زیرا که به آنها و آنچه از دیگران شنیده رفع شبهه او نشده است.)

در جواب او گفتم: آیا قدرت آن حضرت در رفع اختلافات و ازاله شبهات بیشتر است یا قدرت و توانائی خداوند متعال؟ و آیا رحمت و فضل و عدل آن حضرت بالاتر است یا رحمت و عدل خداوند؟

گفت: البتّه قدرت و رحمت و عدل خداوند بیشتر و بالاتر است.

گفتم: آیا چه مانع است که خداوند ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین رفع این اختلاف و ازاله این شبهات را بنماید و حال آنکه خداوند (جلّ جلاله) برای این کار بطرق و اسبابی علم و قدرت دارد که بنی آدم بآنها احاطه و راه ندارد، آیا نه برای حکمت و مصلحتی است که عدل و فضل او (جلّ جلاله) اقتضاء نموده است؟

در جوابم گفتم: آری چنین است.

گفتم: پس عذر نایب و خلیفه او عین عذر او (جلّ جلاله) خواهد بود زیرا که آن حضرت کاری نکند مگر اینکه مطابق امر الهی و رضای او خواهد بود. پس حرفم را قبول نموده و با من همراه شد و شبهه او زایل گردید و دانست که این کلامیکه خداوند (جلّ جلاله) بر زبان من جاری نموده صحیح و درست و مطابق با واقع است. (۱)

﴿ فریادرس درماندگان ﴾

سیدبن طاووس رحمۃ اللہ علیہ معتقد بوده که مؤمن در هنگام روی آوردن شداید و بلایا و امراض و هولها و بالأخص در موقع روی آوردن شبهات و فتنه‌ها باید به آن حضرت پناه برد و اسمتداد و کمک خواست که اوست الکهف الحصین و غیاث المضطرّ المستکین. یعنی پناهگاهی است که حصن دارد، و حفظ می‌کند از خطرات و هرکس که مضطرّ شده و به مسکنت دچار گردیده، اوست فریادرس درمانده و بیچاره‌ها.

و اوست مفرع العباد فی الداهیه النّاد

یعنی: در گرفتاریهای سخت محلّ پناه و مفرع بندگان خداوند است لذا یکی از القاب شریف آن حضرت "غوث" است یعنی "فریادرس".

/ و این لقب شریف در زیارات و دعاهاى معتبره وارد شده است و یا چنانکه علامه نوری رحمته الله می فرمایند که در نزد عربها و اهل بادیه و همچنین در اشعار، آن حضرت مشهور به "ابوصالح" هستند و در توسلات و استغاثات و ندبه‌ها و شکایتها، آن حضرت را به این نام مبارک می خوانند و به نام دیگر نمی خوانند و همچنین شعرای معروف مکرر در قصاید و مدایح و مراثی و ندبه‌ها آن حضرت را به همین کنیه "ابوصالح" یاد می کنند.

و ابوالوفاء شیرازی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند که فرمود: هرگاه درمانده و گرفتار شدی و به نهایت شدت رسیدی پس استغاثه کن بحجّت (ارواحنا فداه) که او ترا در می یابد و نجات می دهد و او فریاد رس و پناه است از برای هر کس که به او استغاثه کند پس بگو: یا مولای یا صاحب الزمان انا مستغیث بک.

لذا سید بن طاووس رحمته الله نقل می کند که هرگاه مضطرّ شدی و راه را گم کردی آن حضرت را به این نام یاد کن.

چنانکه ابوبصیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: هرگاه گم شدی در راه، پس ندا کن یا بگو "یا صالح" و یا «اباصالح» ارشدونا الی الطریق رحمکم الله.

عبید بن حسین زرنندی که راوی خبر است از علی بن ابی حمزه

می‌گوید: این بلا به ما رسید یعنی راه را گم کردیم، به بعضی از کسانی که با ما بودند امر نمودیم به اینکه از ما دور شوند و این نام را ندا کنند، پس دور شدند و ندا کردند آنگاه نزد ما برگشتند و خبر دادند که صدای نازکی را شنیدند که می‌فرماید: راه طرف راست است، و یا گفت: سمت چپ است، پس ما به آن طرف که فرموده بود رفتیم و راه را پیدا کردیم.

(تردید در "یا اباصالح" و "یا صالح" و نیز تردید در سمت راست یا چپ از راوی خبر است که سهو کرده).

و جناب شیخ قاسم می‌گوید:

هنگامی که از غافله عقب ماندم با صدای بلند فریاد زدم "یا صالح" و قصد می‌کردم به این نام حضرت صاحب الامر (ارواحنا فداء) را چنانچه که سید بن طاووس رحمته الله در کتاب "الامان" ذکر کرده که در موقع گم شدن در بیابان باید گفت

و اصل آن این است که مرحوم
علامه نوری رحمته الله می‌فرماید
رهنمای در بیابانها و دستگیر
گمشدگان، اباصالح جهان، غوث
اعظم، ولی عصر
صاحب الزمان (ارواحنا فداء) است
و در تأیید این مطلب جریان شیخ

قاسم را نقل می‌کند:

مردی از اهل ایمان و از اهل ما که او را شیخ قاسم می‌گویند بسیار به حجّ مشرف می‌شد، او گفت:

روزی در راه سفر خسته شدم، در زیر درختی قدری خوابیدم و خواب من طول کشید و حجّاج از من گذشتند و بسیار دور شدند، چون از خواب بیدار شدم دانستم که خوابم طول کشید و حجّاج از من دور شده‌اند و نمی‌دانستم که به کدام طرف متوجه شوم و به راهم ادامه دهم.

سپس به سمتی متوجه شدم و با آواز بلند فریاد می‌زدم "یا اباصالح" و قصد می‌کردم به این نام حضرت صاحب الزّمان (ارواحنا فداه) را چنانچه سید بن طاووس رحمته الله در کتاب امان ذکر کرده در موقع گم شدن در بیابان، باید گفت.

در همان حال که فریاد می‌زدم ناگاه سواری را دیدم که به شکل عربهای بدوی و سوار بر ناقه‌ای است، چون مرا دید فرمود: که از حجّاج منقطع شده و عقب افتاده‌ای؟

گفتم: آری

فرمود: سوار شو در کنار من که ترا برسانم به آنها. من هم در ردیف او سوار شدم و ساعتی نکشید که رسیدیم به قافله چون نزدیک شدیم مرا فرود آورد و فرمود: برو از پی کار خود. عرض کردم: عطش مرا اذیت می‌کند.

از زین شتر خود مشکی بیرون آورد که در آن آب بود مرا از آن آب سیراب نمود، قسم به خداوند که آن لذیذترین و گواراترین آبی بود که آشامیدم.

آنگاه رفتم و داخل شدم در قافله حجّاج وقتی که ملتفت آن جناب شدم او را ندیدم و من او را قبلاً ندیده بودم تا آنکه مراجعت کردیم. و همچنین علامه مجلسی رحمته الله

می فرماید: میراسحاق استرآبادی رحمته الله در بیابان گم می شود و از زندگی مایوس می گردد.

به حضرت بقیّة الله (ارواحنا فداه) متوسّل می شود و آن «غوث اعظم» و «ولی عصر و زمان» را می خواند تا اینکه مورد لطف و مرحمت آن حضرت واقع می گردد و نجات پیدا می کند.

به این جهت بین مردم معروف می شود که او «طیّ الأرض» دارد. علامه مجلسی رحمته الله می فرماید: پدرم برایم نقل کرد که: در زمان ما

مرد شریف و نیکوکاری بود که
چهل حج پیاده رفته بود و در میان
مردم مشهور و معروف بود که طی
الأرض دارد.

اتفاقاً در سالی به اصفهان آمد و
بر ما وارد شد روزی از او پرسیدم:
این طی الأرض که در حق شما
می‌گویند آیا صحت دارد یا آنکه
اصلی ندارد؟

در جوابم گفتم: اصلی ندارد و
سبب اشتها آن این است که:

در یکی از سالها با کاروانی به مکه می‌رفتم تا آنکه به جایی
رسیدیم که از آن مکان تا به شهر مکه هفت منزل مسافت بود.

اتفاقاً من به خاطر کاری که داشتم از حجاج عقب افتادم و قافله از
نظر من غائب شد من تنها ماندم و راه را هم گم کردم، حیران و
سرگردان و هراسان در میان بیابان ماندم و چون از برای یافتن راه به
اطراف و جوانب بسیار دویده بودم تشنگی بر من غلبه کرد.

دل به مردن دادم و از زندگی مأیوس گردیدم صدا به استغاثه بلند

کردم و فریاد می‌زدم:

یا ابا صالح ادرکنی و اغثنی

«یعنی: یا ابا صالح یا صاحب الزمان مرا دریاب و به فریادم برس»
ناگهان از دامنه بیابان سواری نمایان گشت بعد از مدت زمان کم به
نزد من آمد.

دیدم جوانی است خوشرو و گندمگون، خوش لباس و به زی
بزرگان و بر شتری سوار است و ظرفی پر از آب در دست دارد، به او
سلام کردم او هم جواب مرا داد و فرمود: تشنه هستی؟

عرض کردم: آری

ظرف آب را به دستم دادند، و من از آن آب آشامیدم

سپس فرمود: می خواهی به قافله بررسی؟

عرض کردم: آری!

سپس مرا در ردیف خود سوار بر شتر کردند و به سمت مکه
متوجه شدند.

من عادت داشتم که هر روز حِرزِ یمانی را بخوانم و چون خود را
در آسایش و آسودگی دیدم و وحشت از من زائل گشت شروع به
خواندن «حِرزِ یمانی» کردم.

آن بزرگوار در بعضی از فقرات «حِرز» از من غلط می گرفتند و
می فرمود: این چنین نیست که می خوانی بلکه چنین بخوان.

اندک زمانی گذشت به صورت من نگاه کردند و فرمودند:

این مکان را می شناسی؟

خوب که تأمل و نظر کردم خود را در «ابطح» دیدم

فرمودند: فرود آی

چون پیاده شدم از نظرم غائب شد.

دانستم او مولای من صاحب الزمان (ارواحنا فداه) بود.

از مفارقت آن جناب دلتنگ شدم و از نشناختن حضرتش در زمان

ملاقات تأسف می خوردم.

هفت روز از این واقعه گذشت تا حجّاج رسیدند و مرا در مکه

دیدند بعد از اینکه از زنده بودنم مأیوس شده بودند.

لذا «حضورم را» در مکه مستند به «طیّ الأرض» کردند، از این

جهت است که مشهور به «طیّ الأرض» شده‌ام.

علامه مجلسی رحمته الله می فرماید:

پدرم (علامه مجلسی اول)

گفت: من جرّ پیمانی را در نزد وی

خواننده و تصحیح نمودم و در

خصوص آن به من اجازه داد.

﴿ امکان ملاقات ﴾

﴿ با امام زمان (ارواحنا فداه) در نظر سیدبن طاووس ﴾

سیدبن طاووس رحمۃ اللہ علیہ معتقد بود که باید امام زمان (ارواحنا فداه) به جامعه معرفی گردد و از این طریق علاقه و محبت و ارادت حقیقی را در دل و قلب انسانها جای می‌داد و برنامه‌های منکرین و دشمنان آن حضرت را با تلاش پی‌گیر و همه جانبه می‌گرفت و برنامه‌های تبلیغی آنان را خنثی می‌نمودم و مردم را به یاد و انتظار آن حضرت دعوت می‌نمود و زمینه ظهور را آماده می‌ساخت که خود عبادت و عمل مقدس و بزرگی می‌باشد چنانچه که پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمود: افضل العبادۃ انتظار الفرج و پر واضح است که چنین انتظار پر ارزش و با فضیلت همان شایسته بودن و منتظر حقیقی شدن، و تلاش و کوشش برای اصلاح خود و دیگران و آماده کردن محیط برای قیام آن حضرت

می باشد.

لذا سیدبن طاووس رضی الله عنه تا توانست از طریق تبلیغ و ارشاد مردم به آن حضرت و تالیف کتب در معرفت آن حضرت و حتی نقل و ضبط ملاقاتها و تشرّفات به خدمت آن حضرت، جامعه را به سوی حضرتش سوق می داد.

و همچنین او معتقد بود که باب تشرّف و ملاقات حضرت بقیّة الله (ارواحنا فداه) باز است لذا با نقل تشرّفات و ملاقاتهای خود و دیگران، آن حضرت را معرفی نموده و مردم را به سوی حضرت دعوت می کرد.

قسمتی از کلمات سیدبن
طاووس رضی الله عنه را که دالّ بر مفتوح
بودن باب تشرّف و ملاقات
حضرت صاحب الزّمان است نقل
می کنیم:

الطّریق مفتحة الی امامک علیه السلام لمن یرید الله جلّ شأنه عنایت به
و تمام احسانه الیه.

یعنی: راه به سوی امام زمان (ارواحنا فداه) تو برای کسی که مورد
عنایت و احسان خداوند قرار می گیرد، باز است.

و در جای دیگر می فرماید:

اکنون که حضرت بقیّة الله (ارواحنا فداه) برای تمام شیعیان ظاهر

نمی‌باشند، مانعی نیست که گروهی از شیعیان با آن حضرت ملاقات نمایند و از گفتار و کردار حضرتش بهره‌مند گردند. اما مطلب را پنهان بدارند چنانچه این جریان در باره گروهی از پیامبران و اوصیائشان حتی بعضی از سلاطین واقع شده که به جهت مصالح دینی یا دنیوی از مردم پنهان می‌شدند^(۱)

از جمله دلیلهائی که به آن ثابت میشود سیدبن طاووس رحمۃ الله علیه امکان رؤیت و تشرّف خدمت حضرت امام زمان (ارواحنا فداء) را قبول داشته است آنچه می‌باشد که در کتاب «فرج المهموم» می‌فرماید:

در زمان خود جماعتی را درک کردم که می‌گفتند حضرت مهدی (ارواحنا فداء) را ملاقات و مشاهده نموده‌اند، و در آن جماعت افرادی بودند که از طرف آن حضرت پیامها و یا مسائلی همراه داشتند.

از این عبارات و کلمات سیدبن طاووس رحمۃ الله علیه به خوبی معلوم می‌شود که امکان رؤیت و تشرّف

را قبول داشته و بدین جهت نیز بوده که داستانهای گوناگونی در کتابهای خود نقل کرده و بر این کار اهتمام می ورزیده، که دالّ بر امکان رؤیت و ملاقات با حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) در دوران غیبت کبری می باشد و خود وی به این سعادت عظمی دست پیدا کرده بود و چندین مرتبه خدمت آن حضرت شرفیاب شده بود، چنانکه بزرگان و علما به آن تصریح کرده و تشرّفات او را نقل کرده اند:

البته باید گفت: سید بن طاووس رحمته الله با قلب و جان، شیفته و شیدای امام زمانش بوده و به جهت ارتباط روحی که در خود ایجاد کرده بود به سعادت دیدار و ملاقات با حضرت بقیّة الله (ارواحنا فداه) دست پیدا می کرد و از سرچشمه جوشان معرفت و کمال و معنویّت امداد می گرفت و به مقام انس با حضرتش می رسید و لذّت آن را با تمام وجود می چشید و در ملاقات و دیدار حضرتش را بر روی خود می گشود.

در اینجا بعضی از کلمات علما و بزرگان را نقل می‌کنیم که دلالت دارد بر اینکه سیدبن طاووس رحمه الله به سعادت دیدار و ملاقات امام زمان (ارواحنا فداه) رسیده است، از جمله صاحب کتاب "روضات الجنات" می‌نویسد:

از جمله کرامات و مقامات سیدبن طاووس رحمه الله تشرّف او به خدمت حضرت صاحب الزّمان و مکالمات او با آن حضرت است. و جناب محمدجواد نجفی در مقدمه کتاب (الملاحم) می‌نویسد:

سیدبن طاووس رحمه الله از علمائی بوده که دارای بزرگترین درجه زهد و تقوی بود، در شأن این عالم عالیقدر همین بس که باب ملاقات با حضرت ولیّ عصر (ارواحنا فداه) برای او مفتوح بوده است^(۱)

و مرحوم حاج شیخ عبّاس قمی رحمه الله از استاد بزرگوارش محدّث نوری رحمه الله نقل می‌کند:

از کتابهای سیدبن طاووس رحمه الله چنین ظاهر میشود که باب ملاقات

با حضرت قائم (ارواحنا فداه) برای او باز بوده بخصوص از قسمتهائی
از کتاب کشف المحجّة (۱)

در مقدمه کتاب "لهوف" در
شرح حال سید بن طاووس رحمته الله
نوشته است:

او (سید بن طاووس رحمته الله) ارتباط و اتصال مستقیمی با حضرت
حجة ابن الحسن (عجل الله فرجه) داشته است (۲)

و همچنین سید محمد باقر
شهدی در مقدمه کتاب "کشف
المحجّة" می نویسد:

در مقام مقدّس جنابش بس است اینکه مکرّر بشرف حضور امام
عصر (عجل الله فرجه) مشرف شده است که خود او و علمای اعلام
نقل نموده اند که فوق حدّ تواتر و مسلم عند الكل است. (۳)

در کتاب (کتابخانه سید بن
طاووس رحمته الله در شرح حال وی
چنین نوشته است:

گزارش شده که سید بن طاووس رحمته الله با امام دوازدهم (ارواحنا فداه)
در تماس مستقیم بوده است (۴)

۱- فوائد الرضویّه، صفحه ۳۳۳
۲- مقدمه لهوف، صفحه ۱۸
۳- مقدمه کشف المحجّة، صفحه ۴
۴- کتابخانه ابن طاووس، صفحه ۳۵

﴿ رضی الدین سید محمد آوی رحمۃ اللہ علیہ ﴾

﴿ برادر سید بن طاووس رحمۃ اللہ علیہ ﴾

رضی الدین محمد بن آوی از علماء و بزرگان جهان اسلام است که دارای مقامات روحانی و معنوی نیز بوده و از کسانیست که به کرات خدمت حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه) مشرف شده است. وی از دوستان صمیمی سید بن طاووس رحمۃ اللہ علیہ نیز می باشد که او را به عنوان برادر انتخاب کرده و در موارد متعدّد از او به "برادر صالح" یاد می کند. و همچنین علماء رجالی او را توثیق و تمجید و تعریف کرده اند:

از جمله در کتاب "امل الآمال"

در شأن جناب رضی الدین محمد

آوی رحمۃ اللہ علیہ چنین می نویسد:

سید رضی الدین محمد بن محمد آوی علوی حسینی، فقیه و

فاضل جلیل القدر بوده، روایت می کند از پدرش محمد... و همچنین روایت می کند از جناب سید بن طاووس رحمة الله (۱)

جناب محدث جلیل القدر

مرحوم حاج شیخ عباس قمی در

"الکنی و الالقاب" می نویسد:

رضی الدین محمد بن محمد بن زید آلاوی الحسینی الغروی عابد،

زاهد، صالح و صاحب مقامات عالیّه و کمالات باهره و همچنین

دوست سید بن طاووس رحمة الله بوده و سید از وی در کتبش به "برادر

صالح" تعبیر می کند.

و اوست که سند بعضی از استخارات به او منتهی میشود (۲)

﴿حکایت اول﴾

سید بن طاووس رحمة الله که سید محمد آوی را به دوستی و برادری

انتخاب کرده حکایتی از او نقل می کند و در اواخر کتاب مجمع

الدعوات می فرماید:

از جمله دعائیکه مرا خبر داد به آن، دوست و برادرم محمد بن

آوی دعای عبرات است و از برای آن حکایت عجیبی نقل کرد.

۱- امل الآمال، صفحه ۲۹۸ - رجال آیت الله خوئی، جلد ۲، صفحه ۱۶۲

۲- الکنی و الالقاب، جلد ۲، صفحه ۹

اصل داستان سید محمد آوی
را از کتاب نجم الثاقب نقل
می کنیم:

شیخ سدیدالدین یوسف حلّی رحمته الله از سید محمد آوی رحمته الله نقل
می کند.

که وی در نزد امیری از امرای سلطان جز ماعون و به امر او مدّت
طویلی محبوس بود و در نهایت تنگی و سختی بسر می برد.
تا اینکه در خواب خدمت خلف صالح امام منتظر (ارواحنا فداه)
می رسد و بسیار گریه می کند و عرض می کند: ای مولای من! در
خلاص شدن من از این گروه ظلمه شفاعت کن.

حضرت فرمود: بخوان دعای عبرات را
سید گفت: کدامست دعای عبرات؟

حضرت فرمود: در مصباح نظر کن دعا را در آن خواهی یافت.
سید محمد آوی از خواب بیدار شده و نماز صبح می خواند سپس
کتاب مصباح را باز می نماید که ورقه ای در میان آن می یابد که دعا بر
آن نوشته شده بود، و آن را چهل مرتبه می خواند.

امیری که سید محمد آوی را زندانی کرده بود، دوزن داشت یکی از
آن دو عاقله و مدبره بوده و امیر بر او اعتماد داشت، امیر هنگامی که
نزد او می آید به او می گوید: یکی از فرزندان امیر المؤمنین علیه السلام را
گرفته ای؟

امیر گفت: چرا از این مطلب سؤال کردی؟

گفت: در عالم خواب شخصی را دیدم که گویا نور خورشید از رخسارش می درخشید، حلق مرا در میان دو انگشت خود گرفت و گفت: شوهر تو یکی از فرزندان مرا گرفته و بر او در طعام و آب تنگ گرفته است.

گفتم: ای سید من شما کیستید؟

فرمود: من "علی بن ابیطالب" و بگو اگر او را رها نکند هر آینه خانه او را خراب خواهم کرد.

این خواب منتشر می شود و به سلطان می رسد.

سلطان گفت: من از این مطلب خبری ندارم.

به او گفتند: شخص علوی که امر کردی بگرفتن او محبوس است.

گفت: او را رها کنید و اسبی به او بدهید تا بر آن سوار شود و راه را

به او نشان دهید تا به خانه خود برود.

دعای عبرات به نقل سید بن

طاووس رحمه الله از سید محمد آوی رحمه الله

چنین است:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ يَا رَاحِمَ الْعِبْرَاتِ، وَيَا كَاشِفَ الْكُرْبَاتِ، وَيَا

كَاشِفَ الرَّفْرَاتِ، أَنْتَ الَّذِي تَقْشَعُ سَحَابَ الْمِحْنِ وَقَدْ أَمْسَتْ

ثَقَالاً، وَتَجْلُو صَبَابَ الْفِتَنِ وَقَدْ سَجِبَتْ أَذْيَالاً، وَتَجْعَلُ ذَرْعَهَا

هَشِيمًا، وَبُنْيَانَهَا هَدِيمًا، وَعِظَامَهَا رَمِيمًا، وَتَرْدُ الْمَغْلُوبِ غَالِبًا،
وَالْمَطْلُوبِ طَالِبًا وَالْمَقْهُورِ قَاهِرًا، وَالْمَقْدُورِ عَلَيْهِ قَادِرًا.

فَكَمْ يَا إِلَهِي مِنْ عَبْدٍ نَادَاكَ: رَبِّ إِنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ، فَفَتَحَتْ
مِنْ نَصْرِكَ لَهُ أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ، وَفَجَّرَتْ لَهُ مِنْ عَوْنِكَ
عُيُونًا، فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرِ قَدْرِ، وَحَمَلَتْهُ مِنْ كِفَايَتِكَ عَلَى
ذَاتِ الْوَاحِ وَدُسْرِ.

يَا مَنْ إِذَا وَلَجَ الْعَبْدُ فِي لَيْلٍ مِنْ حَيْرَتِهِ بِهِيمٍ، وَلَمْ يَجِدْ لَهُ
صَرِيحًا يَصْرُخُهُ مِنْ وَلِيِّ حَمِيمٍ، وَجَدَ مِنْ مَعُونَتِكَ صَرِيحًا مُغِيثًا،
وَوَلِيًّا يَطْلُبُهُ حَثِيثًا، يُنَجِّيه مِنْ ضِيقِ أَمْرِهِ وَحَرَجِهِ، وَيُظْهِرُ لَهُ أَعْلَامَ
فَرَجِهِ.

اللَّهُمَّ يَا مَنْ قُدْرَتُهُ قَاهِرَةٌ وَنِقْمَاتُهُ قَاصِمَةٌ لِكُلِّ جَبَّارٍ دَامِغَةٌ
لِكُلِّ كَفُورٍ خَتَّارٍ، أَسْأَلُكَ نَظْرَةً مِنْ نَظْرَاتِكَ رَحِيمَةً تَجْلِي بِهَا عَنِّي
ظُلْمَةً عَاكِفَةً مُقِيمَةً، مِنْ عَاهَةِ جَفَّتْ مِنْهَا الصُّرُوعُ، وَتَلِفَتْ مِنْهَا
الرُّزُوعُ، وَانْهَلَّتْ مِنْ أَجْلِهَا الدُّمُوعُ، وَاشْتَمَلَتْ لَهَا عَلَى الْقُلُوبِ
الْيَأْسُ، وَجَرَتْ بِسَبَبِهَا الْأَنْفَاسُ.

إِلَهِي فَحِفْظًا حِفْظًا لِعَرَائِزِ عَرْسِهَا وَشُرْبِهَا بِيَدِ الرَّحْمَانِ، وَنَجَاتِهَا
بِدُخُولِ الْجَنَانِ، أَنْ تَكُونَ بِيَدِ الشَّيْطَانِ تُحْرُ، وَبِفَأْسِهِ تُقَطَّعُ
وَتُجْرُ.

إِلَهِي فَمَنْ أَوْلَى مِنْكَ بِأَنْ يَكُونَ عَنْ حَرِيمِكَ دَافِعًا، وَمَنْ
أَجْدَرُ مِنْكَ بِأَنْ يَكُونَ عَنْ حِمَاكَ مَانِعًا.

إِلَهِي إِنَّ الْأَمْرَ قَدْ هَالَ فَهَوِّنْهُ، وَخَشِنْ فَالِنْهُ، وَإِنَّ الْقُلُوبَ
كَاعَتْ فَطَمِّنْهَا، وَالنُّفُوسَ، إِزْتَاعَتْ فَسَكِّنْهَا.

إِلَهِي تَدَارَكَ أَقْدَامًا زَلَّتْ، وَأَفْهَامًا فِي مَهَامَةِ الْحَيْرَةِ،
ضَلَّتْ، إِنْ رَأَتْ جَبْرَكَ عَلَى كَسِيرِهَا، وَإِطْلَاقَكَ لِأَسِيرِهَا،
وَإِجَارَتَكَ لِمُسْتَجِيرِهَا، أَجْحَفَ الصُّرِّ بِالْمَضْرُورِ، وَوَلَّتِي دَاعِيَهُ
بِالْوَيْلِ وَالشُّبُورِ.

فَهَلْ تَدَعُهُ يَا مَوْلَايَ فَرِيْسَةَ الْبَلَاءِ وَهُوَ لَكَ رَاجٍ، أَمْ هَلْ
يُخَوِّضُ لُجَّةَ الْغَمَاءِ وَهُوَ إِلَيْكَ لِأَجٍ.

مَوْلَايَ إِنْ كُنْتُ لِأَشُقُّ عَلَى نَفْسِي فِي التَّقَى، وَلَا أَبْلُغُ فِي
حَمْلِ أَعْبَاءِ الطَّاعَةِ مَبْلَغَ الرِّضَا، وَلَا أَنْتَظِمُ فِي سِلْكِ قَوْمٍ رَفَضُوا

الدُّنْيَا.

فَهُمْ خُمْصُ الْبُطُونِ مِنَ الطَّوَى، ذُبُلُ الشَّفَاهِ مِنَ الظُّمَاءِ، عُمُشُ
الْعُيُونِ مِنَ الْبُكَاءِ، بَلُّ أَيْتِكَ بِضَعْفٍ مِنَ الْعَمَلِ، وَظَهْرٌ ثَقِيلٌ
بِالْخَطَايَا وَالزَّلَالِ، وَنَفْسٌ لِلرُّحَةِ مُعْتَادَةٌ، وَلِدَوَاعِي الشَّرِّ مُنْقَادَةٌ.
أَفَمَا يَكْفِينِي يَا رَبَّ وَسِيلَةً إِلَيْكَ، وَذَرِيعَةً لَدَيْكَ، أَنِّي لِأَوْلِيَاءِ
دِينِكَ مُوَالٍ، وَفِي مَحَبَّتِهِمْ مُغَالٍ، وَلِجَلْبَابِ الْبَلَاءِ فِيهِمْ لِأَبْسُ،
وَلِكِتَابِ تَحَمُّلِ الْعَنَاءِ بِهِمْ دَارِسُ.

أَمَا يَكْفِينِي أَنْ أَرْوَحَ فِيهِمْ مَظْلُومًا، وَأَعْدُوَ مَكْظُومًا، وَأَقْضِي
بَعْدَ هُمُومٍ هُمُومًا، وَبَعْدَ وُجُومٍ وُجُومًا.

أَمَا عِنْدَكَ يَا مَوْلَايَ بِهَذِهِ حُرْمَةٌ لَا تَضِيعُ، وَذِمَّةٌ بِأَدْنَاهَا يُقْتَنَعُ،
فَلِمَ لَا تَمْنَعُنِي يَا رَبَّ وَهَا أَنَا ذَا غَرِيقٍ، وَتَدْعُنِي هَكَذَا وَأَنَا بِنَارِ
عَدُوِّكَ حَرِيقٌ.

مَوْلَايَ أَتَجْعَلُ لِأَوْلِيَائِكَ لِأَعْدَائِكَ طَرَائِدَ، وَلِمَكْرِهِمْ مَصَائِدَ،
وَتُقَلِّدُهُمْ مِنْ خَسْفِهِمْ قَلَائِدَ وَأَنْتَ مَا لِكَ نُفُوسِهِمْ لَوْ قَبَضْتَهَا
جَمَدُوا، وَفِي قَبْضَتِكَ مَوَادُّ أَنْفُسِهِمْ لَوْ قَطَعْتَهَا خَمَدُوا.

فَمَا يَمْنَعُكَ يَا رَبِّ أَنْ تَكْشِفَ بِأَسْهُمِهِمْ، وَتَنْزِعَ عَنْهُمْ فِي حِفْظِكَ
لِبِأَسْهُمِهِمْ، وَتَعْرِيبَهُمْ مِنْ سَلَامَةٍ بِهَا فِي أَرْضِكَ يَسْرَحُونَ، وَفِي
مَيْدَانِ الْبُغْيِ عَلَى عِبَادِكَ يَمْرَحُونَ.

إِلَهِي أَدْرِكْنِي وَلَمَّا يُدْرِكْنِي الْغَرَقُ، وَتَدَارِكْنِي وَلَمَّا غَيَّبَ
شَمْسِي الشَّفَقَ.

إِلَهِي كَمْ مِنْ خَائِفٍ اتَّجَأَ إِلَى سُلْطَانٍ فَآبَ عَنْهُ مَحْفُوفًا بِأَمْنٍ
وَأَمَانٍ، أَفَاقْضُدُ أَعْظَمَ مِنْ سُلْطَانِكَ سُلْطَانًا، أَمْ أَوْسَعَ مِنْ
إِحْسَانِكَ إِحْسَانًا، أَمْ أَكْثَرَ مِنْ إِقْتِدَارِكَ إِقْتِدَارًا، أَمْ أَكْرَمَ مِنْ
إِنْتِصَارِكَ إِنْتِصَارًا.

مَا عُدْرِي يَا إِلَهِي إِذَا حَرَمْتَ مِنْ حُسْنِ الْكِفَايَةِ سَائِلَكَ، أَنْتَ
الَّذِي لَا يُخَيِّبُ أَمْلَكَ، وَلَا يَرُدُّ سَائِلَكَ.

إِلَهِي إِلَهِي أَيْنَ رَحْمَتِكَ الَّتِي هِيَ نُصْرَةُ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ
الْأَنَامِ، وَأَيْنَ أَيْنَ كِفَايَتِكَ الَّتِي هِيَ جُنَّةُ الْمُسْتَهْدِفِينَ لِجَوْرِ
الْأَيَّامِ، إِلَيَّ يَا رَبِّ يَا رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ، إِنِّي مَسْنِي
الضُّرِّ، وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.

مَوْلَايَ تَرَى تَحْيُرِي فِي أَمْرِي، وَأَنْطَوَايَ عَلَى حُرْقَةٍ قَلْبِي
وَحَرَارَةِ صَدْرِي، فَجُدْ لِي يَا رَبِّ بِمَا أَنْتَ أَهْلُهُ فَرَجًا وَمَخْرَجًا،
وَيَسِّرْ لِي نَحْوَ الْيُسْرِ مِنْهَا.

وَاجْعَلْ مَنْ يَنْصِبُ الْجِبَالَ لِي لِيَصْرَ عَنِّي بِهَا صَرِيحًا فِيمَا مَكَرَ،
وَمَنْ يَحْفِرُ لِي الْبُرَّ لِيُوقِعَنِي فِيمَا حَفَرَ، وَاصْرِفْ عَنِّي مِنْ شَرِّهِ
وَمَكَرِهِ، وَفْسَادِهِ وَضُرِّهِ مَا تَصْرِفُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُتَّقِينَ.

إِلَهِي عَبْدُكَ عَبْدُكَ، أَجِبْ دَعْوَتَهُ وَضَعِيفُكَ ضَعِيفُكَ فَرِّجْ
عُمَّتَهُ، فَقَدْ انْقَطَعَ بِهِ كُلُّ حَبْلِ إِلَّا حَبْلُكَ، وَتَقَلَّصَ عَنْهُ كُلُّ ظِلٍّ إِلَّا
ظِلُّكَ.

مَوْلَايَ دَعْوَتِي هَذِهِ إِنْ رَدَدْتَهَا أَيْنَ تُصَادِفُ مَوْضِعَ الْإِجَابَةِ،
وَمَخِيلَتِي هَذِهِ إِنْ كَذِبْتَهَا أَيْنَ تُلَاقِي مَوْضِعَ الْإِصَابَةِ فَلَا تُرَدُّ عَنِّي
بَابِكَ مَنْ لَا يَعْرِفُ غَيْرَهُ بَابًا، وَلَا تَمْنَعْ دُونَ جَنَابِكَ مَنْ لَا يَعْرِفُ
سِوَاهُ جَنَابًا.

إِلَهِي إِنْ وَجَّهَ إِلَيْكَ بِرَغْبَتِهِ تَوَجَّهَ فَالرَّاعِبُ خَلِيقٌ بِأَنْ لَا
يَخِيبُهُ، وَإِنْ جَبِينًا لَدَيْكَ بِإِثْمَالِهِ سَجَدَ، حَقِيقٌ أَنْ يَبْلُغَ الْمُبْتَهَلُ مَا

قَصْدًا، وَإِنَّ خَدًّا عِنْدَكَ بِمَسْأَلَتِهِ تَعْفَرُ جَدِيرٌ أَنْ يَفُوزَ السَّائِلُ
بِمُرَادِهِ وَيُظْفَرُ.

هَذَا يَا إِلَهِي تَعْفِيرُ خَدِّي وَابْتِهَالِي فِي مَسْأَلَتِكَ وَجِدِّي، فَلَقُّ
رَغْبَاتِي بِرَحْمَتِكَ قُبُولًا، وَسَهْلٌ إِلَيَّ طَلِبَاتِي بِرَأْفَتِكَ وَصُورًا،
وَذَلَّلٌ لِي قُطُوفَ ثَمَرَةِ إِجَابَتِكَ تَذَلِيلًا.

إِلَهِي وَإِذَا قَامَ ذُو حَاجَةٍ فِي حَاجَتِهِ شَفِيعًا، فَوَجَدَتْهُ مُمْتَنِعَ
النَّجَاحِ سَهْلَ الْقِيَادِ مُطِيعًا، فَإِنِّي أَسْتَشْفِعُ إِلَيْكَ بِكَرَامَتِكَ،
وَالصَّفْوَةِ مِنْ أَنْبِيَائِكَ، الَّذِينَ بِهِمْ أَنْشَأْتَ مَا يَقْلُ وَيُظَلُّ، وَنَزَلْتَ مَا
يَذُقُّ وَيَجِلُّ.

اتَّقَرَّبُ إِلَيْكَ بِأَوَّلِ مَنْ تَوَجَّهَتْ تَاجَ الْجَلَالَةِ، وَأَخْلَلْتَهُ مِنْ
الْفِطْرَةِ مَحَلَّ السَّلَالَةِ، حُجَّتِكَ فِي خَلْقِكَ، وَأَمِينِكَ عَلَى
عِبَادِكَ، مُحَمَّدٍ رَسُولِكَ، وَبِمَنْ جَعَلْتَهُ لِنُورِهِ مَغْرِبًا وَعَنْ مَكْنُونِ
سِرِّهِ مَغْرِبًا: سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ، وَإِمَامِ الْأَتْقِيَاءِ، يَعْسُوبِ الدِّينِ، وَقَائِدِ
الْعُرِّ الْمُحَجَّلِينَ، أَبِي الْأَيْمَّةِ الرَّاشِدِينَ، عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ.

وَاتَّقَرَّبُ إِلَيْكَ بِخَيْرَةِ الْأَخْيَارِ، وَأُمِّ الْأَنْوَارِ، وَالْإِنْسِيَّةِ الْحَوْرَاءِ،

الْبُتُولِ الْعَذْرَاءِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، وَبِقُرَّتِي عَيْنِ الرَّسُولِ، وَثَمَرَتِي
فُوَادِ الْبُتُولِ، السَّيِّدَيْنِ الْإِمَامَيْنِ: أَبِي مُحَمَّدِ الْحَسَنِ وَأَبِي
عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ.

وَبِالسَّجَادِ زَيْنِ الْعِبَادِ، ذِي الثَّنَاتِ، زَاهِبِ الْعَرَبِ، عَلِيِّ بْنِ
الْحُسَيْنِ، وَبِالْإِمَامِ الْعَالِمِ، وَالسَّيِّدِ الْحَاكِمِ، النَّجْمِ الزَّاهِرِ، وَالْقَمَرِ
الْبَاهِرِ، مَوْلَايَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ.

وَبِالْإِمَامِ الصَّادِقِ، مُبَيِّنِ الْمَشْكَلاتِ، مُظْهِرِ الْحَقَائِقِ، الْمُفْجِمِ
بِحُجَّتِهِ كُلِّ نَاطِقٍ، مُخْرِسِ أَلْسِنَةِ أَهْلِ الْجِدَالِ، مُسَكِّنِ الشَّقَاشِقِ،
مَوْلَايَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الصَّادِقِ.

وَبِالْإِمَامِ التَّقِيِّ، وَالْمُخْلِصِ الصَّفِيِّ، وَالنُّورِ الْأَحْمَدِيِّ، وَالنُّورِ
الْأَنْوَرِ، وَالضِّيَاءِ الْأَزْهَرِ، مَوْلَايَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ، وَبِالْإِمَامِ
الْمُرْتَضَى، وَالسَّيْفِ الْمُنتَضَى مَوْلَايَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا.

وَبِالْإِمَامِ الْأَمَّجِدِ، وَالْبَابِ الْأَقْصَدِ، وَالطَّرِيقِ الْأَرْشَدِ، وَالْعَالِمِ
الْمُؤَيَّدِ، يَنْبُوعِ الْحِكْمِ، وَمِصْبَاحِ الظُّلْمِ، سَيِّدِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ،
الْهَادِي إِلَى الرَّشَادِ، وَالْمَوْفِقِ بِالتَّأْيِيدِ وَالسَّدَادِ، مَوْلَانَا مُحَمَّدِ بْنِ

عَلِيٌّ الْجَوَادِ.

وَبِالْإِمَامِ مِنْحَةِ الْجَبَّارِ، وَوَالِدِ الْأَيْمَةِ الْأَطْهَارِ، عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ
الْمَوْلُودِ بِالْعَسْكَرِ، الَّذِي حَدَّرَ بِمَوَاعِظِهِ وَأَنْذَرَ، وَبِالْإِمَامِ الْمُنَزَّهِ
عَنِ الْمَائِمِ، الْمُطَهَّرِ مِنَ الْمَظَالِمِ، الْحَبْرِ الْعَالِمِ، بَدْرِ الظَّلَامِ، وَرَبِيعِ
الْأَنَامِ، التَّقِيِّ، النَّقِيِّ الطَّاهِرِ الزَّكِيِّ مَوْلَايَ أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ
عَلِيِّ الْعَسْكَرِيِّ.

وَأَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِالْحَفِيفِ الْعَلِيمِ، الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلِيَّ خَزَائِنِ
الْأَرْضِ، وَالْأَبِ الرَّحِيمِ، الَّذِي مَلَكَتَهُ أَرْمَةٌ الْبَسِطِ وَالْقَبْضِ،
صَاحِبِ النَّقِيبَةِ الْمَيْمُونَةِ، وَقَاصِفِ الشَّجَرَةِ الْمَلْعُونَةِ.
مُكَلِّمِ النَّاسِ فِي الْمَهْدِ، وَالذَّالِّ عَلَى مِنْهَاجِ الرُّشْدِ، الْغَائِبِ
عَنِ الْأَبْصَارِ، الْحَاضِرِ فِي الْأَمْصَارِ، الْغَائِبِ عَنِ الْعُيُونِ، الْحَاضِرِ
فِي الْأَفْكَارِ، بَقِيَّةِ الْأَخْيَارِ، الْوَارِثِ لِذِي الْفِقَارِ، الَّذِي يَظْهَرُ فِي
بَيْتِ اللَّهِ ذِي الْأَسْتَارِ، الْعَالِمِ الْمُطَهَّرِ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ عَلَيْهِمُ
أَفْضَلُ التَّحِيَّاتِ، وَأَعْظَمُ الْبَرَكَاتِ، وَآتَمُّ الصَّلَوَاتِ.
اللَّهُمَّ فَهَوِّلْ لِي مَعَاظِلِي إِلَيْكَ فِي طَلِبَاتِي وَوَسَائِلِي، فَصَلِّ عَلَيْهِمُ

صَلَاةً لَا يَعْرِفُ سِوَاكَ مَقَادِيرَهَا وَلَا يَبْلُغُ كَثِيرَ الْخَلَائِقِ صَغِيرَهَا،
وَ كُنْ لِي بِهِمْ عِنْدَ أَحْسَنِ ظَنِّي، وَ حَقِّقْ لِي بِمَقَادِيرِكَ بِهِيَّةَ
التَّمَنِّي.

إِلَهِي لَا رُكْنَ لِي أَشَدُّ مِنْكَ فَأَوْيَ إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ، وَلَا قَوْلَ
لِي أَسَدُّ مِنْ دُعَائِكَ فَاسْتَظْهِرْكَ بِقَوْلٍ سَدِيدٍ، وَلَا شَفِيعَ لِي إِلَيْكَ
أَوْجَهُ مِنْ هَوْلَاءِ فَأَتَيْكَ بِشَفِيعٍ وَدِيدٍ.

فَهَلْ بَقِيَ يَا رَبِّ غَيْرَ أَنْ تُجِيبَ وَتَرْحَمَ مِنِّي الْبُكَاءَ وَالنَّحِيبَ، يَا
مَنْ لَا إِلَهَ سِوَاهُ، يَا مَنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ.

يَا رَاحِمَ عَبْرَةٍ يَعْقُوبَ، يَا كَاشِفَ ضُرِّ أَيُّوبَ، اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي
وَانصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ، وَافْتَحْ لِي فَتْحاً وَأَنْتَ خَيْرُ
الْفَاتِحِينَ، يَا ذَا الْقُوَّةِ الْمَتِينِ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

﴿حکایت دوم﴾

سید بن طاووس رحمۃ اللہ علیہ در کتاب
رسالة "واسعه و مضایقه"
می فرماید:

من با برادر صالح خود محمد آوی (ضاعف الله سعادتہ و شرف
خاتمہ)، در روز سه شنبه هفدهم ماه جمادی الاخر سنه ۶۴۱ راهی
حرم حضرت امیرالمؤمنین علیہ السلام شدیم.

شب را در قریه‌ای به نام "دوره ابن سنجار" ماندیم و صبح
چهارشنبه از آنجا حرکت کردیم و ظهور روز چهارشنبه به حرم مطهر
حضرت امیرالمؤمنین علیہ السلام رسیدیم و مرقد منور حضرتش را زیارت
کردیم.

پنج شنبه نوزده جمادی الاخر بود که در نفس خود اقبالی به سوی
حضرت حق مشاهده نمودم و نیز علامات قبول و عنایت را دیدم.
و برادرم محمد بن آوی (ضاعف الله سعادتہ) در آن شب در
خواب دید که: گویا در دست من لقمه‌ای است و من می‌گویم به او که:
این لقمه از دهان مولایم حضرت مهدی (ارواحنا فداہ) است و قدری
از آن را به او دادم.

﴿حکایت سوم﴾

در جای دیگر سید بن

طاووس رضی الله عنه از برادرش محمد

آوینی یاد می کند و می فرماید:

خبر داد مرا برادرم محمد بن محمد آوی (ضاعف الله سعاده)

چند بشارت که دیده بود.

از آن جمله گفت: گویا در خواب برایم شخصی خواب نقل می کرد

و به من می گفت: دیدم سید بن طاووس رضی الله عنه و تو (یعنی

سید محمد آوی) و دو سوار دیگر همگی به سوی آسمان صعود

کردید. تو (سید بن طاووس رضی الله عنه) از او سؤال کردی: آیا می دانی آن

سواران دیگر چه کسانی بودند؟ آن شخص در همان حال خواب

گفت: نه نمی دانم.

تو (سید بن طاووس) به او گفتی:

آن مولای من حضرت مهدی (ارواحنا فداء) است

﴿حکایت چهارم﴾

نجم الثاقب از شهید اول نقل
نموده که در کتاب "الذکر"
فرموده:

یکی از اقسام استخاره، استخاره به عدد است و این قسم از
استخاره در عصرهای گذشته قبل از سید رضی الدین محمد آوی،
مشهور نبوده و من آن را روایت می‌کنم یا اذن دارم در روایت این
استخاره از او به طریق مشایخ خود از شیخ کبیر جمال الدین بن مطهر
از سید رضی الدین محمد آوی از حضرت صاحب
الامر (ارواحنا فداه)، و آن چنین است که:

بخواند فاتحه الكتاب را ده مرتبه و اقل آن سه مرتبه و کم‌تر از آن
یک مرتبه می‌باشد و سپس ده مرتبه سوره قدر را بخواند و پس از آن
این دعا را بخواند: اللهم انی استخیرک لعلمک بعواقب الامور...

سپس می‌گیری یک قبضه از تسبیح را و در نیت می‌گیری حاجت
را اگر عدد آن قبضه جفت بود معنای آن افعال است (یعنی انجام ده)
می‌باشد و اگر فرد بود معنای آن لاتفعال (یعنی انجام نده) می‌باشد و
به عکس هم می‌شود یعنی فرد خوب و جفت بد، و این بسته به قصد
استخاره کننده، دارد.

بد نسیت در اینجا طریقه
استخاره‌ای که آیه‌الله نجفی
مرعشی رحمته الله از حضرت
ولی عصر (ارواحنا فداه) نقل
می‌کند به طور خلاصه ذکر
کنیم. (۱)

در ایام تحصیل علوم دینی و فقه اهل بیت علیهم‌السلام در نجف اشرف،
شوق زیادی جهت دیدار جمال مولایمان حضرت بقیة الله
الاعظم (ارواحنا فداه) داشتم با خود عهد کردم که چهل شب
چهارشنبه پیاده به مسجد سهله بروم، به این نیت که جمال آقا
صاحب الامر (ارواحنا فداه) را زیارت کنم و به این فوز بزرگ نائل شوم
تا ۳۵ یا ۳۶ شب چهارشنبه ادامه دادم تصادفاً در این شب رفتنم از
نجف تأخیر افتاد و هوا ابری و بارانی بود نزدیک شب وحشت و ترس
وجود مرا فرا گرفت مخصوصاً از زیادی قطع الطریق و دزدها ناگهان
صدای پائی را از دنبال سرم شنیدم که بیشتر موجب ترس و وحشتم
گردید، برگشتم به عقب سید عربی را با لباس اهل بادیه دیدم، نزدیک
من آمد و با زبان فصیح گفت: ای سید سلام علیکم.
ترس و وحشت به کلی از وجودم رفت و اطمینان و سکون نفس

۱- این تشرّف و ملاقات را بطور مفصل در کتاب ملاقات با امام عصر (ارواحنا فداه) آورده‌ایم.

پیدا کردم و تعجب آور بود که چگونه این شخص در تاریکی شدید متوجه سیادت من شد و در آن حال من از این مطلب غافل بودم، به هر حال سخن می‌گفتم و می‌رفتیم از من سؤال کرد: ... در رابطه با استخاره سخن به میان آمد، سید عرب فرمود: ای سید با تسبیح به چه نحو استخاره می‌کنی؟

گفتم: سه مرتبه صلوات می‌فرستم و سه مرتبه می‌گویم:

استخیر الله برحمته خیرة فی عافیة.

پس قبضه‌ای از تسبیح را گرفته می‌شمارم، اگر دوتا ماند بد است و اگر یکی ماند خوب است.

فرمود: برای این استخاره باقی مانده‌ای است که به شما نرسیده و آن این است که هرگاه یکی باقی ماند فوراً حکم به خوبی استخاره نکنید بلکه توقف کنید و دوباره برای ترک عمل استخاره کنید اگر زوج آمد کشف می‌شود که استخاره اول خوب است اما اگر یکی آمد کشف می‌شود که استخاره اول میانه است.

به حسب قواعد علمیّه می‌بایست دلیل بخواهم و آقا جواب دهند، به جای دقیق و باریکی رسیدیم پس به مجرد این قول، تسلیم و منقاد شدم و در عین حال متوجه نیستم که این آقا کیست.

﴿ رشید ابوالعباس واسطی ﴾

﴿ دوست سید بن طاووس رحمۃ اللہ علیہ ﴾

رشید ابوالعباس بن میمون واسطی یکی از دوستان نزدیک و صمیمی سید بن طاووس رحمۃ اللہ علیہ بوده که وی نیز به مقامات معنوی رسیده و افتخار تشرّف خدمت حضرت بقیّة اللہ (ارواحنا فداه) را داشته لذا سید بن طاووس رحمۃ اللہ علیہ در بعضی از خاطراتش از او یاد می کند و بعضی از حکایات او را در کتاب پرارزش فرج المهموم ثبت و ضبط نموده است. دو حکایت که سید بن طاووس رحمۃ اللہ علیہ از رشید ابوالعباس واسطی نقل می کند، آورده می شود:

﴿ حکایت اول ﴾

علامه نوری رحمۃ اللہ علیہ در کتاب نجم
الثاقب به نقل از کتاب "فرج
المهموم" حکایتی از سید بن
طاووس رحمۃ اللہ علیہ و رشید ابوالعباس
واسطی رحمۃ اللہ علیہ در حالی که به شهر
سامره می رفتند ذکر می کند:

سید بن طاووس رحمۃ اللہ علیہ می گوید: رشید ابوالعباس بن میمون واسطی
گفت: شیخ (یعنی جدم وزابن ابی فراس رحمۃ اللہ علیہ به دلیل جنگ و نا امنی
حله را ترک کرده و به شهر کاظمین رفت و در آنجا به مدت دو ماه الا
هفت روز، اقامت گزید و من نیز از شهرم واسط در ایامی که هوا
بشدت سرد بود به شهر کاظمین رفتم تا از آنجا راهی سامراء شدم.
روزی در حرم مطهر کاظمین شیخ وزام رحمۃ اللہ علیہ را ملاقات کردم و به
وی گفتم قصد زیارت مشاهد مقدس سامراء را دارم.

گفت: می خواهم نامه ای به تو بسپارم که به لباست محکم بسته تا
از کم شدن و یا دسترسی نا اهلان حفظش کنی.

آنگاه نامه ای به من سپرد و ادامه داد: چون رسیدی به قبه شریفه
یعنی سرداب مقدس، شب هنگام وارد شو و تا مطمئن شدی که کسی

جز تو در آن مکان مقدّس نمانده و تو آخر کسی هستی که آنجا را ترک می‌گویی، نامه را در سرداب مقدّس بگذار و چون صبح به آنجا رفتی و نامه را ندیدی به احدی چیزی مگو، رشید ابوالعبّاس واسطی می‌گوید: من به فرمان شیخ ورام رحمته الله نامه را در سرداب گذاشتم و صبح که داخل در سرداب مطهر شدم آن را نیافتم و پس از مدّتی به وطنم واسط برگشتم و شنیدم که شیخ ورام رحمته الله نیز از شهر کاظمین به وطنش بازگشته است.

تا اینکه بار دیگر در راه زیارت به شهر حله رفتم و جناب شیخ ورام رحمته الله را در منزلش ملاقات کردم.

آن بزرگوار با دیدنم فرمود: حاجتی که داشتی برآورده شد. سید بن طاووس رحمته الله می‌فرماید: ابوالعبّاس واسطی به من گفت: اکنون سی سال است که از وفات شیخ ورام ابن ابی فراس رحمته الله می‌گذرد و من این راز را برای هیچ کسی جز تو بازگو نکرده‌ام.

﴿حکایت دوم﴾

علامه نوری رحمۃ اللہ علیہ حکایت
دیگری از رشید ابوالعباس واسطی
نقل کرده و می نویسد سید بن
طاووس رحمۃ اللہ علیہ فرموده:

از جمله یک نفر که راستی گفتارش نزد من به تحقیق و اثبات
رسیده، می گفت: من پیوسته دعا می کردم و از مولای خود حضرت
مهدی (ارواحنا فداء) تمنا می نمودم که مرا در زمره کسانی قرار دهد که
به شرف ملاقات و خدمتگزاری ایام غیبتش نائل گشته اند تا بدین
وسیله به نوکران و خواص حضرتش تأسی جویم. هیچکس را از نیت
و مافی الضمیر خودم با خبر نگردانیم تا آنکه رشید ابوالعباس واسطی
در روز پنج شنبه بیست و نهم ماه رجب ۶۳۵ بدون مقدمه گفت:
به تو می گویند ما جز محبت نظر دیگری به تو نداریم، پس اگر
خود را با صبر و بردباری تسکین دهی، مقصود حاصل می گردد.
من پرسیدم: این پیام را از جانب چه کسی می گوئی؟
گفت: از جانب مولانا حضرت مهدی (ارواحنا فداء)
می گویم.

به احتمال زیاد این پیام که از

جانب حضرت بقیة الله (ارواحنا
فداه) توسط رشید ابوالعباس
واسطی رحمة الله ارسال شده است به
سوی خود سید بن طاووس رحمة الله
بوده که سید بسجته مصالحه
نمی خواسته اظهار کند و همچنین
در بعضی از نسخ از
رشید ابوالعباس واسطی، ابن
رشید، ذکر شده که به احتمال زیاد
یک نفر می باشند.

﴿ علامه حلی رحمۃ اللہ علیہ ﴾

﴿ شاگرد سید بن طاووس رحمۃ اللہ علیہ ﴾

جمال الدین حسن بن یوسف حلی از علماء بزرگوار و از نوابغ اسلام بشمار می رفت او در محضر و دامان اساتیدی چون سید بن طاووس رحمۃ اللہ علیہ کسب علم و ادب نمود و پرورش یافت، او از خرمن دانش و بینش و زهد تقوای ایشان خوشه چینی کرد. و این توفیقی است عظیم که سالکان طریق ولایت و هدایت، بدست می آورند و به سادگی از دست نمی دهند.

لذا گفته اند در شخصیت سازی شاگرد، استاد نقش مهمی را ایفا می کند و بیانگر چگونگی شخصیت علمی و اعتقادی و روحی شاگرد خود می باشد علامه حلی رحمۃ اللہ علیہ با دیدن چنین اساتیدی، عالم و حکیم و محدث به مقام والایی از علم و حکمت و حدیث و فقه می رسد.

مرحوم سید محسن امین در کتاب اعیان الشیعة تصریح می کند که
عَلَامَةُ حَلِيِّ رحمته الله یکی از شاگردان رضی الدین علی بن طاووس رحمته الله
می باشد. (۱)

صاحب «روضات الجنات» نیز تصریح می کند که عَلَامَةُ حَلِيِّ رحمته الله
از شاگردان وی بود از او روایت می کرده است.

عَلَامَةُ حَلِيِّ رحمته الله در مقام
ستایش از دو استاد بزرگوارش
می گوید:

دو سید بزرگوار رضی الدین علی رحمته الله و جمال الدین احمد رحمته الله
فرزندان موسی بن طاووس رحمته الله حسنی می باشند، در محضرشان
درس خواندم و به من اجازه روایت دادند این دو سید بزرگوار اهل
زهد و عبادت و دارای روحی پاک و مطهر بودند.

عَلَامَةُ حَلِيِّ رحمته الله به حق کمال استفاده را از استاد خود بر و از بزرگان
علمای نامی شیعه و مروّج مکتب تشیع و مربی فقها و مجتهد گشت و
به برکت وی مذهب شیعه در ایران گسترش پیدا کرد چون باعث شد
تا سلطان محمد شاه خدابنده، مذهب شیعه را اختیار کند.

سلطان محمد خدابنده از پادشاهان مغول بوده که با چهار واسطه
به چنگیزخان می رسد وی از پادشاهان مغولی است که از سال ۷۰۳
تا ۷۱۶ بر ایران و اطراف آن حکومت کرد که در اثر نفوذ علمی و

۱- اعیان الشیعه، جلد ۲۴، صفحه ۲۴۰

منطقی محکم علامه حلّی رحمته الله به تشیع گرائید که پس از آن به لقب سلطان خدا بنده معروف می شود و به نام دوازده امام علیهم السلام خطبه خوانده میشود و زینت بخش سگه های رایج آن زمان می گردد و همچنین مساجد و اماکن مقدّس به نام ائمه علیهم السلام مزین می گردد.

جناب شیخ یوسف بحرانی رحمته الله

می نویسد:

اگر برای علامه حلّی رحمته الله منقبت و فضیلتی غیر از تشیع سلطان محمد به دست او، نبود همین بس بود برای برتری و افتخار علامه رحمته الله بر دانشمندان و فقها و حال آنکه مناقب و خوبیهای علامه رحمته الله قابل شمارش نیست و خدمات و آثار ارزنده او بی نهایت است. (۱)

کتاب "روضات الجنّات"

می نویسد:

در یکی از تواریخ اهل سنت حکایت مزبور (تشیع خدا بنده) را چنین نوشته: از اتفاقات سال ۷۰۷ هجری تشیع شاه خدا بنده است که بر اثر گمراهی «ابن مطهر» (یعنی علامه حلّی رحمته الله) آئین تشیع را شعار خود ساخت و بدان مذهب گرائید. (۲)

بالآخره علامه حلّی رحمته الله در ۲۱ محرم سنه ۷۲۶ هجری قمری رحلت نمود و بدن پاک او را در جوار مرقد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در سمت راست ایوان طلا در حجره کوچکی بخاک سپردند.

۱- لؤلؤ البحرين، صفحه ۲۲۶ ۲- روضات الجنّات، جلد ۲، صفحه ۲۷۴

عَلَّامَهُ حَلِّي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ در دامان استاد
خود به مقامات عالی معنوی و
کمالات روحی می‌رسد و همچون
استاد خود تمام عمر در یاد و
انتظار حضرت بقیَّة الله (ارواحنا
فداه) سر می‌برد و در تمام
مشکلات و حوادث با امداد و
عنايات خاص آن حضرت یاری و
کمک می‌شد.

بعضی از حکایات عَلَّامَهُ
حَلِّي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ که مورد توجه و عنايات
حضرت بقیَّة الله قرار می‌گیرد
می‌آوریم.

﴿حکایت اول﴾

مرحوم عراقی در کتاب نفیس
"دارالسلام" این تشرّف که حکایت
از محبّت و عنایت حضرت
ولی عصر (ارواحنا فداه) به علامه
حلّی رحمته الله دارد نقل می‌کند:

علامه حلّی رحمته الله شب جمعه‌ای به تنهایی به زیارت حضرت
سیدالشهدا علیه السلام می‌رفت و بر مرکبی سوار بود و تازیانه در دست
داشت، در بین راه شخص عربی (که جان همه عالم به فدای خاک
پایش باد) با او همراه می‌شود و سخن از مسائل علمی باز می‌کند.
علامه حلّی رحمته الله نیز بعضی از مشکلات علمی را مطرح نمود، دید
که او حلال مشکلات و یگانه روزگار است تا آنکه سؤال از مسأله‌ای
در میان آمد که آن شخص عرب به خلاف علامه رحمته الله در آن مسأله
فتوی داد.

علامه رحمته الله گفت: این فتوی برخلاف قاعده است و خبری که
مستند آن باشد نداریم.

آن شخص عرب فرمود: دلیل بر این حکم حدیثی است که شیخ
طوسی رحمته الله در کتاب تهذیب خود نوشته است.

عَلَّامَه رَضِيَ اللهُ عَنْهُ گفت: چنین حدیثی در تهذیب نیست و در خاطر ندارم مرحوم شیخ طوسی یا کسی دیگری آن را نقل نموده باشد.
آن شخص فرمود: نسخه کتاب تهذیب را که خود داری از اول آن به فلان مقدار ورق بشمار، حدیث در فلان صفحه و فلان سطر می باشد.

عَلَّامَه حَلِّي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ با خود گفت: شاید این شخص که در رکاب من می آید (عَلَّامَه رَضِيَ اللهُ عَنْهُ سواره بوده و او پیاده) آن کسی باشد که عالم به وجود او وابسته و او امام عصر (ارواحنا فداه) باشد.

در این حال تازیانه از دست عَلَّامَه رَضِيَ اللهُ عَنْهُ افتاد بود از آن شخص پرسید: آیا در مثل این زمان که غیبت کبری می باشد امکان دارد انسان به محضر مقدس امام زمان (ارواحنا فداه) شرفیاب شود؟
آن شخص به زمین خم گردید و تازیانه را برداشت و در دست عَلَّامَه رَضِيَ اللهُ عَنْهُ نهاد و فرمود: چگونه نمی توان به خدمت او رسید در حالی که الآن دست او در دست تو می باشد.

عَلَّامَه حَلِّي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ چون این جواب را شنید خود را از بالای مرکب به زیر انداخت و بیهوش شد وقتی که بیهوش آمد کسی را ندید و چون به خانه برگشت حدیث مذکور را در همان صفحه و همان سطر که حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) فرموده بود دید و فتوای خود را اصلاح نمود.

﴿حکایت دوم﴾

در زمان علامه حلی رحمۃ اللہ علیہ یکی از مخالفین و اهل سنت کتابی در ردّ مذهب شیعه نوشته بود و در مجالس عمومی و خصوصی خویش از آن بهره گرفته، افراد زیادی را نسبت به پیروان اهل بیت علیهم السلام و شیعیان بدبین و گمراه می نموده است.

از طرفی کتاب را هم در اختیار کسی نمی گذاشته تا در دست دانشمندان شیعه قرار بگیرد و جوابی بر آن بنویسند و ایرادی وارد نکنند.

علامه حلی رحمۃ اللہ علیہ با آن عظمت و قدر و جلال علمی، به دنبال وسیله‌ای برای به دست آوردن آن کتاب به مجلس درس آن مخالف می رود و برای حفظ ظاهر، خود را شاگرد او می خواند و بعد از مدّتی علاقه و رابطه استاد و شاگرد را بهانه می کند و تقاضای دریافت آن

کتاب را می نماید.

آن شخص در یک حالت عاطفی قرار می گیرد و چون نمی تواند دست ردّ بر سینه او بزند لاجرم می گوید:

«من نذر کرده ام که کتاب را جز یک شب به کسی واگذار نکنم»

علامه حلّی رحمته الله به ناچار می پذیرد و همان یک شب را غنیمت می شمرد و آن شب با یک دنیا شغف و خرسندی به رو نویسی آن کتاب قطور می پردازد!!

نظر او این بوده که هرچه مقدور شد از آن کتاب را یادداشت نموده و سپس در فرصتی مناسب به پاسخش اقدام نماید اما همین که شب به نیمه می رسد او را خواب فرا می گیرد، در همین هنگام میهمان جلیل القدری بر او وارد شده و داخل اطاق او می شود و با او هم صحبت می گردد، پس از صحبت‌هایی می فرماید:

علامه رحمته الله تو بخواب و نوشتن را به من واگذار!

علامه حلّی رحمته الله بی چون و چرا اطاعت می کند و به خواب عمیقی فرو می رود، وقتی از خواب بر می خیزد از میهمان نورانیش اثری نمی بیند، و چون به سراغ نوشته اش می رود، کتاب را می بیند که به صورت تمام و کمال نوشته شده است و در پایان آن، نقشی را به عنوان امضاء چنین مشاهده می کند: (کتابه الحجّة) یعنی: «حجّت خدا آن را نگاشت»

﴿رحلت﴾

سید بن طاووس رحمته الله در حالی که منتظر ظهور موفور السّرور حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه) بوده و عمر شریفش حدوداً ۷۵ سال بود، جان داد تا در زمان ظهور حضرتش رجعت نماید و در خدمت آن جناب باشد و این مقامی است برای کملین از منتظرین، چنانکه شیخ طوسی در کتاب غیبت می نویسد.

مفضل گفت: در محضر مبارک امام جعفر صادق علیه السلام یاد نمودیم از دوستی که از دار دنیا رفته بود و انتظار ظهور را می کشید آن حضرت فرمود: چون حضرت قائم (ارواحنا فداه) خروج کند، کسی بر سر قبر مؤمن می آید پس به او می گوید که ای فلان بدرستی که صاحب تو ظهور کرد، پس اگر می خواهی به او ملحق شوی برخیز و اگر می خواهی که در نعمت های پروردگارت اقامت کنی پس به حال خود

باش. (۱)

سید بن طاووس رحمه الله در روز دوشنبه ذی القعدة الحرام سنه ۶۴۴ از دنیا رحلت نمود و پیکر پاکش را پس از غسل در کفنی که خود در مسجد الحرام و عرفات و حرم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر معصومین علیهم السلام متبرک کرده بود، گذاشتند و به خاک سپردند.

صاحب روضات الجنات

می نویسد: از مقامات سید بن

طاووس رحمه الله این است که کفن و قبر

خود را مهیا نموده بود چنانکه

خود او به مناسبت احکام

و تشریفات مخصوص اموات، پس

از آنکه از کیفیت غسل و کفن

بحث کرده اظهار داشته است که:

کفن خود را از راه حلال و مناسب تهیه نمودم و آنرا از هنگامیکه

وقوف در عرفات داشتم تا غروب آن مورد توجه و احترام خود قرار

داده بودم، به خانه کعبه و حجر الاسود کشیدم و پس از آن بحرم مطهر

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه بقیع علیهم السلام و ضریح مطهر حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام در نجف اشرف و ضریح حضرت امام حسین علیه السلام

در کربلا و ضریح حضرات کاظمین علیهم السلام و عسکریین علیهم السلام و محل

غیبت ذات اقدس بقیة الله (روحی له فداء) مشرف گردانیدم و در تمام مواضع معظمه از ائمه طاهرین علیهم السلام خواستم تا آنها از پیشگاه مقدس حق از من شفاعت نمایند و بر اثر احترام و موقعیتی که در حضور خدای متعال دارند مرا از گرفتاریهای آخرت نجات دهند و من خودم اکنون کفنم را که آماده دارم در بهترین جاها از آن نگهداری و حفاظت می‌کنم (تا آنجا که می‌گوید):

ممکن است ذیل مطالب مزبور، گفته شود: روایتی از ائمه طاهرین علیهم السلام در خصوص اینکه کفن را باید قبلاً تهیه کرد وارد شده؟ در جواب می‌گوییم: چنین نیست بلکه از اخبار بدست می‌آید که باید کفن را پیش از مرگ تهیه کرد و مناسب است در تمام اوقات زندگی آنرا مورد نظر و توجه خود قرار دهد و من همه وقت کفن خودم را از محل مخصوص به آن بیرون می‌آورم و بدان نگاه می‌کنم و خود را در همان موقع در محضر خدای متعال حاضر می‌بینم و مشاهده می‌کنم.

در حالیکه کفن پوشیده در برابرش ایستاده‌ام، (تا آنجا که می‌فرماید): شیخ مفید در کتاب ارشاد و امثال آن از سندی بن شاهک نقل کرده که حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام پیش از رحلتش فرمود: مهریه زنان و مخارج حج ما و مبلغی که برای تهیه کفنهایمان به مصرف می‌رسد از بهترین و پاکترین اموال ماست و هم اکنون کفنم را حاضر دارم (سپس گوید):

بدیهی است پس از آنکه بنده کفن خود را آماده کرد باید در صدد تهیة قبر خود برآید، شکی نیست تهیة قبر از امور مهمه است زیرا دیده‌ام آنها که حامل جنازه مرده‌اند یا اندوهناکند و سرگرم مصیبت زدگی و یا در خدمت و متوجه بزندگانشانند و بکار میت و سرانجام او توجهی ندارند و چه بسا اتفاق افتاده همین پیش آمد برای برخی از معتبران بوقوع پیوسته و در اخبار دیده‌ام جناب محمد بن عثمان بن سعید عمروی (که منظور از جناب محمد همان مرد بزرگوار و معروفی است که او و پدر ارجمندش افتخار نیابت و سفارت مقام اقدس حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه) را داشتند).

در روزگار حیات خود قبر خود را تهیة دیده بود و من نیز محل قبرم را در جوار جدّم و مولایم حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام دستور دادم تا حفر کردند و خود را مهمان سرای آن حضرت در آوردم و در پناه مولایم قرار گرفتم و وارد و نیازمند به آن حضرت گردیده و به انواع توسّلاتی که مردم بدان متوسّل می‌شوند توسّل جستیم و مخصوصاً دستور دادم قبر مرا در پائین پای والدّینم حفر کنند زیرا خدایتعالی مرا به کوچکی از پدر و مادر و نیکوکاری به آنها دستور داده و چنان خواستم تا هنگامیکه بدنم در قبر باقی است سرم در زیر قدم آنها (الجنة تحت اقدام الامّهات) باشد (و می‌فرماید:) جدّم و رام ابن ابی فراس که از جمله افراد مطلعی است که شایسته است از طریق وی پیروی کرد وصیّت نمود پس از وفاتش انگشتر عقیقی که نامهای

ائمّه عليهم السلام بر آنها نقش شده بود در دهان او بگذارند، منهم به پیروی از او دستور دادم عقیقی که در آن (الله ربی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم نبی و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و علی علیه السلام و محمد علیه السلام و جعفر علیه السلام و موسی علیه السلام و علی علیه السلام و محمد علیه السلام و علی علیه السلام و حسن علیه السلام و محمد علیه السلام ائمتی و رسلین) نقش شده تهیه نمایند و وصیت کردم عقیق مذکور را پس از مرگم در دهان من بگذارند تا بتوانم بدان وسیله پاسخ ملکین را در قبر بدهم. ^(۱) در مورد مکان قبر سیدبن طاووس رحمته الله نزد بزرگان از علما اختلاف است لذا بعضی نقل کرده اند که فوت و رحلت سیدبن طاووس رحمته الله در بغداد بوده بنابراین احتمال داده اند که قبر او در بغداد یا کاظمین است و بعضی دیگر احتمال داده اند که قبرش در نجف اشرف می باشد بر حسب وصیتی که خود سیدبن طاووس رحمته الله نموده است.

ولی در خارج از شهر حله باغی است که در آن قبر و بقعه ای عالی می باشد که منسوب به این بزرگوار می باشد و مردم آنجا را زیارت می کنند و تبرک می جویند.

در ایام نوجوانی که مشغول به فراگرفتن علوم حوزه بودم و در یکی از مدارس علمیّه مشهد مقدّس ساکن بودم یکی از اساتیدم

که در نزد او سطوح اولیّه را
می خواندم به من سفارش مؤکّد
نمود که کتاب و وصیّت نامه
سیدبن طاووس رحمته الله به فرزندش را
بخوانم و در آن تأمل نمایم.

من نیز به دستور آن استاد
بزرگوار عمل نمودم و شبها قبل از
خواب قسمتی از آن کتب پر ارزش
را مطالعه می نمودم.

تا اینکه شبی دیدم در خارج از شهر حله و در باغ بزرگ و
باشکوهی هستیم که از وسط آن باغ دسته های سینه زنی، در حال
نوحه سرائی و سینه زدن رد می شوند.

در قسمتی از آن باغ گنبد بسیار بلندی را دیدم وارد آن بقعه شدم
زیر آن گنبد قبری که روی آن نوشته ای حک شده بود.

در عالم رؤیا ملهم شدم که قبر رضی الدین سیدبن طاووس رحمته الله
است کنار آن قبر نشستم و مشغول قرائت فاتحه شدم سپس از خواب
بیدار گردیدم.

این خواب را در حالی دیدم که از اختلاف در «قبر سیدبن
طاووس رحمته الله» اطلاعی نداشتم و نمی دانستم قبر او کجاست.

تشرّفات و ملاقاتهای

که از سید بن طاووس رحمۃ اللہ علیہ

نقل شده است.

﴿تشرّفات﴾

تشرّفات و ملاقاتهایی که در این قسمت نقل می شود بعضی از تشرّفات خود سیدبن طاووس رحمه الله خدمت حضرت امام زمان (ارواحنا فداه) است که خود به آنها تصریح کرده و بعضی دیگر تشرّفات می باشند که سیدبن طاووس رحمه الله ناقل و راوی آنها است و در کتب خود ثبت و ضبط نموده است.

بدنیست این مطلب را نیز تذکر دهیم که یکی از علماء اهل معنا می فرمود:

اکثر تشرّفات و ملاقاتهایی که سیدبن طاووس رحمه الله نقل می کند و اسمی از شخص ملاقات کننده نمی برد خود او می باشد.

چون بعضی از مردم و اهل زمان سیدبن طاووس رحمه الله ظرفیت نداشته و بعضی از ملاقاتها و تشرّفات برای آنان سنگین و قابل هزم نبوده، لذا مرحوم سید این تشرّفات را با صراحت از خود نقل نمی کند.

﴿ تشرّف اوّل ﴾

مرحوم علامه مجلسی از
ملحقات کتاب انیس العابدین و
علامه نوری در کتاب نجم الثاقب
نقل می کنند که:

سید بن طاووس رحمته الله می فرماید که: در یک سحرگاه در سرداب
مطهر از حضرت صاحب الامر ارواحنا فداءه این مناجات را شنیدم که
می فرمود:

اللهم انّ شيعتنا خلقت من شعاع انوارنا و بقيّة طينتنا وقد فعلوا
ذنوباً كثيرة اتكالا على حبنا و ولايتنا فان كانت ذنوبهم بئس
بينهم فاصفح عنهم فقد رضينا وما كان منها فيما بينهم فاصلح بينهم
وقاص بها عن خمسنا و ادخلهم الجنة و ذرهم عن النار ولا تجمع

بینهم و بین اعدائنا فی سخطک.

یعنی: خدایا شیعیان ما از شعاع نور ما و بقیه طینت ما خلق کرده‌ای، آنها گناهان زیادی به اتکاء بر محبت به ما و ولایت ما کرده‌اند، اگر گناهان آنها گناهایی است که در ارتباط با تو است از آنها درگذر که ما را راضی کرده‌ای و آنچه از گناهان آنها در ارتباط با خودشان و مردم است، خودت بین آنها را اصلاح کن و از خمسی که حق ما است به آنها بده تا راضی شوند و آنها را از آتش جهنم نجات بده و آنها را با دشمنان ما در سخط خود جمع نفرما.

علامه مجلسی می‌فرماید: که در بسیاری از تألیفات متأخرین این حکایت ذکر شده و در بعضی از کتب دیگر جملات امام علی^{علیه السلام} به نحوه دیگری ذکر گردیده است که از آن جمله است:

اللهم ان شيعتنا منا و مضافين الينا و انهم قد اساءوا وقد قصرنا
وأخطأوا رأونا صاحبا لهم رضا منهم وقد تقبلنا عنهم بذنوبهم
وتحملنا خطاياهم لان معولهم علينا و رجوعهم الينا، فصرنا
لاختصاصهم بنا، واتكالهم علينا كأننا اصحاب الذنوب اذ العبد
مضاف الى سيده، ومعول المماليك الى مواليهم.
اللهم اغفر لهم من الذنوب ما فعلوه اتكالا على حبنا و طمعا في

ولایتنا و تعویلاً علی شفاعتنا، ولا تفضحهم بالسیّئات عند أعدائنا
وولنا أمرهم فی الاخرة كما ولیتنا أمرهم فی الدنیا، وان أحببت
اعمالهم، فثقل موازینهم لولایتنا و ارفع درجاتهم بمحبّتنا.

یعنی: پروردگارا! شیعیان ما از ما هستند و اضافه بر ما شده‌اند،
خدایا اینها گاهی تقصیر می‌کنند و گاهی خطا می‌کنند ما را
صاحب خود می‌دانند، ما را از خود راضی می‌دانند، ما هم آنها را با
همه گناهانشان قبول کرده‌ایم و خطاهای آنها را تحمل می‌کنیم زیرا
بلاخره برگشت آنها به سوی ما است و آنها از ما هستند. و به خاطر
خصوصیتی که آنها به ما دارند و اتکائی که آنها به ما کرده‌اند مثل اینکه
ما صاحب گناه هستیم، زیرا بنده و کارهای بنده به آقایش مربوط
می‌شود و برگشت مملوک به مولایش خواهد بود، خدایا گناهایی که
آنها به خاطر اتکاء بر حبّ ما و طمع در ولایت ما و به امید شفاعت ما
کرده‌اند بیامرز.

خدایا! آنها را در میان دشمنان ما به خاطر گناهایی که کرده‌اند
مفتضح نفرما.

خدایا! کارهای آنها را در قیامت به عهده ما بگذار همان طوری که
امور آنها را در دنیا به عهده ما گذاشته‌ای.

خدایا! اگر اعمال آنها ناچیز و سبک وزن است، اعمال آنها را به
خاطر ما سنگین قرار بده و درجات آنها را به خاطر محبّت به ما بالا
ببر.

در جای دیگر از سیدبن

طاووس رحمة الله چنین نقل می شود:

اللهم ان شيعتنا منا خلقوا من فاضل طينتنا وعجنوا بماء ولايتنا.
اللهم اغفر لهم من الذنوب ما فعلوه اتكالا على حبا وولائنا يوم
القيامة، ولا تؤاخذهم بما اقترفوه من السيئات اكراما لنا، ولا
تقاصهم يوم القيامة مقابل اعدتنا فان خففت موازينهم فثقلها بفاضل
حسناتنا.

یعنی: خدایا! شیعیان ما از ما هستند، از زیادی گل ما خلق شده اند
و به آب ولایت ما عجين گردیده اند، به خاطر لطفی که به ما داری به
روی آنها نیاور و در مقابل دشمنان ما روز قیامت آنها را تقاص مکن،
اگر میزان اعمال آنها سبک است از اعمال زیاد خوب ما بردار به روی
اعمال آنها بگذار و میزان اعمال آنها را سنگین کن.

این جملات و مناجاتی که
سیدبن طاووس رحمة الله از امام
زمان (ارواحنا فداء) شنیده،
نشانگر محبت و مهر آن حضرت
است به شیعیانشان، که چقدر آن
حضرت ما را دوست می دارند و
برای نجاتمان دعا می کنند ولی ما
از آن پدر مهربان در غفلت بسر

می‌بریم و اصلاً بیاد حضرتش
نیستیم و به سوش قدمی بر
نمی‌داریم.

﴿ تشرّف دوّم ﴾

سیدبن طاووس رحمه الله در کتاب
پراج و معنوی "مهج الدعوات"
می نویسد؟

سحرگاهی در شهر سامراء صدای دعا خواندن حضرت
قائم (ارواحنا فداء) را شنیدم و از جمله حضرت برای کسانی که او را
یاد کرده اند اعمّ از مردگان و زندگان دعای می کردند و می فرمودند:
وابقهم (یا اینکه می فرمودند): احيهم من عزم ملكنا و سلطاننا و دولتنا.
یعنی: آنها را (شیعیان را) باقی بدار (یا می فرمودند، تردید از
مرحوم سیدبن طاووس رحمه الله است) زنده بدار در ملک عظیم ما و
سلطنت و دولت ما. «این تشرّف در شب چهارشنبه سیزدهم ذی
العقده سال ۳۶۸ هـ بوده است.»

﴿ تشرّف سوّم ﴾

این تشرّف را سیدبن
طاووس رضی الله عنه نقل نموده و نام آن
شخص که با امام زمان ملاقات
کرده نیاورده که به احتمال زیاد
خود وی بوده است:

وا از جمله حکایتی است از کسی که او را تصدیق کرده ام گفت: به
سوی مولایم حضرت بقیّة الله (ارواحنا فداء) نامه ای که در برداشت
چند امر مهمّ را، نوشتم و از آن حضرت تقاضا کردم که به قلم شریف
خودشان جواب دهند. نامه را برداشتم و به سوی سامراء حرکت
کردم و در یکی از حجره های صحن ساکن شدم تا اینکه در شب
جمعه ای آن را در سرداب مطهر گذاشتم ولی ترسیدم کسی آن را ببیند

و بردارد لذا آن را برداشتم و همراه خودم به حجره بردم.
نیمه‌های شب بود که خادمی با شتاب داخل حجره شد و گفت:
بده به من نامه را (یا گفت "می‌گویند" و این شک از راوی است) نامه را
دادم و برای تطهیر از حجره خارج شدم نه خادمی دیدم و نه
مخدومی.

سپس سیدبن طاووس رحمۃ اللہ علیہ می‌گوید: منظور از ذکر این حکایت
اینست که، امام زمان (ارواحنا فداه) از نامه‌ای اطلاع داشت که هیچ
آدمیزادی مطلع نبود، و خادمشان خادمتان را فرستادند تا آن را
بگیرد، پس این آیت خدائی و معجزه آن حضرت علیه السلام است که هر
کس بنگرد آن را می‌شناسد.

﴿ تشرّف چهارم ﴾

باز سید بن طاووس رحمۃ اللہ علیہ ملاقات
دیگری با حضرت بقیّة الله نقل
می کند و نام ملاقات کننده را
نمی برد:

از جمله یک نفر، که راستی گفتارش نزد من به تحقیق و اثبات
رسیده می گفت: پیوسته دعا می کردم و از مولایم حضرت
مهدی (ارواحنا فداه) تمنا می نمودم که مرا در زمره کسانی قرار دهد که
به شرف ملاقات و خدمتگزاری ایام غیبتش نائل گشته اند، تا بدین
وسیله به نوکران و خواصّ حضرتش تأسی جویم.
هیچ کسی را از نیت و مافی الضمیر خودم با خبر نگردانیدم تا
اینکه رشید ابوالعبّاس واسطی در روز پنج شنبه بیست و نهم ماه

رجب سال ۶۳۵ بدون مقدمه گفت:

به تو می گویند ما جز محبّت نظر دیگری به تو نداریم، پس اگر خود را با صبر و بردباری تسکین دهی، مقصود حاصل می گردد.

پرسیدم: این پیام را از جانب چه کسی می گوئی؟

گفت: از جانب مولایمان حضرت مهدی (ارواحنا فداه) می گویم.

﴿ تشرّف پنجم ﴾

سید بن طاووس رحمۃ اللہ علیہ در کتاب
«مواسعه و مضایقه» از شخصی که
نام او را نمی برد و به احتمال بسیار
زیادی خودش می باشد،
می فرماید:

شنیدم از کسی که اسم او را نمی برم که ارتباط او موصلتی میان او
و مولایم حضرت بقیّة اللہ (ارواحنا فداه) هست که اگر ذکر آن روا
می بود هر آینه چند جزء می شد که حکایات آن دلالت دارد بر حیات
و معجزات آن حضرت (ارواحنا فداه).

﴿ تشرّف ششم ﴾

سید بن طاووس رحمۃ اللہ علیہ در کتاب

«فرج المهموم فی معرفة نهج

الحلال والحرام من النجوم»

می فرماید:

از جمله تشرّفات خبری است که صحّت و صدق آن را دانستم و آن این است که خبر داد به من کسی که اذن نداده نام او را ببرم که: از خدایتعالی در خواست و مسألت کرده بود که بر او تفضل نماید به ملاقات و مشاهده حضرت بقیّة اللہ (ارواحنا فداه) تا اینکه در خواب به او گفتند در وقتی که به تو خواهیم گفت، مشاهده خواهی کرد امام زمان (ارواحنا فداه) را.

گفت: آن وقت که وعده داده بودند در حرم مطهر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بود.

﴿ تشرّف هفتم ﴾

سید بن طاووس در کتاب «جمال

الاسبوع» می فرماید:

شخصی که حضرت صاحب الزمان (ارواحنا فداه) را در روز
یکشنبه که تعلق به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دارد، در بیداری
مشاهده می کند که آن جناب در این روز جدّ بزرگوارش
امیرالمؤمنین علیه السلام را به این نحو زیارت می کرده است:

السَّلَامُ عَلَى الشَّجَرَةِ النَّبَوِيَّةِ وَالذَّوْحَةِ الْهَاشِمِيَّةِ الْمُضَيَّئَةِ
الْمُثْمَرَةِ بِالنُّبُوَّةِ الْمُؤَنَّقَةِ بِالْإِمَامَةِ وَعَلَى ضَجْعَيْكَ أَدَمَ وَنُوحَ
عَلَيْهِمَا السَّلَامُ

السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى الْمَلَائِكَةِ الْمُحَدِّقِينَ بِكَ وَالْحَافِينَ

بِقَبْرِكَ

يَا مَوْلَايَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذَا يَوْمُ الْأَحَدِ وَهُوَ يَوْمُكَ
وَبِاسْمِكَ وَأَنَا صَيْفُكَ فِيهِ وَجَارُكَ فَأَضْفِنِي يَا مَوْلَايَ وَاجِرْنِي
فَإِنَّكَ كَرِيمٌ تُحِبُّ الصِّيَافَةَ وَمَأْمُورٌ بِالْأَجَارَةِ فَافْعَلْ مَا رَغِبْتُ
إِلَيْكَ فِيهِ وَرَجَوْتُهُ مِنْكَ بِمَنْزِلَتِكَ وَآلِ بَيْتِكَ عِنْدَ اللَّهِ وَمَنْزِلَتِهِ
عِنْدَكُمْ وَبِحَقِّ ابْنِ عَمِّكَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
وَعَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

﴿ تشرّف هشتم ﴾

سید بن طاووس رحمه الله در کتاب
فرج المهموم فی معرفة نهج
الحلال والحرام من النجوم
می فرماید:

به تحقیق که درک کردم در زمان خود، جماعتی را که می گفتند
مشاهده نموده اند حضرت بقیّة الله (ارواحنا فداه) را، و در میان آنها
افرادی بودند که از جانب آن حضرت نامه ها و عریضه های را که به آن
حضرت عرضه شده بود آورده بودند.

(یعنی نامه ها و عریضه های که به خدمت آن حضرت فرستاده
شده بوده آن افراد جواب آنها را آورده بودند)

﴿ تشرّف نهم ﴾

شب جمعه بیست و هفتم جمادی الثانی سال ۶۴۱ سیدابن طاووس رضی الله عنه از زیارت مرقد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به حلّه بازگشته بود که در روز جمعه یکی از آشنایان او بنام حسن بن علی البقلی به او گفت: مردی صالح که می گوید امام عصر (ارواحنا فداه) را در بیداری ملاقات کرده است به دیدار شما شتافته و نامش عبدالمحسن است. سیدبن طاووس رضی الله عنه می گوید: ورودش را گرامی داشتیم و شب شنبه بیست و هشتم جمادی الثانی با میهمان خود خلوت کرده و به گفتگو نشستیم، عبدالمحسن را مردی صالح یافتیم و کسی در صدق گفتارش شک نخواهد کرد

از حالش پرسیدم گفت: اصلم از «حصن بشر» است ولی به آبادی دولا ب رفته، در آنجا تجارت می کنم.

زمانی از «دیوان سرائر» غلّه خریدم. هنگامی که برای تحویل گرفتن جنس رفتم، شب نزد قبیله معیدیه، در جایگاهی معروف به «مجره» خوابیدم. نمیه شب به قصد عبادت برخاستم ولی استفاده از آب معیدیه را درست نمی دانستم پس به طرف نهری که در سمت شرق بود، روانه شدم.

پس از اندکی ناگهان دریافتم که در «تلّ السلام» در راه کربلا که به سمت باختر واقع شده قرار دارم. آن شب، شب پنج شنبه نوزدهم جمادی الثانی سنه ۶۴۱ بود... (سید بن طاووس رحمته الله می گوید این شب همان شبی بود که با برادرم سید محمد آوی کنار قبر مولایم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بودیم و تفضّلات معنوی و مکاشفات شامل حالمان شد) در این لحظه ناگهان سواری نزد خود یافتم، بی آنکه آمدنش را احساس کنم یا صدائی از اسبش بشنوم و ماه طلوع کرده بود ولی مه همه جا را پوشانده بود.

سید بن طاووس رحمته الله می گوید از او سؤال کردم: هیأت آن سوار و اسب او چگونه بود؟

عبدالمحسن پاسخ داد: اسبش قرمز مایل به سیاه بود و خود سوار جامه ای سفید داشت، عمّامه ای بر سر نهاده و شمشیر به خویش آویخته بود. او از من پرسید: وقت مردم چگونه است؟

خیال کردم از این وقت سؤال می کند. پاسخ دادم: دنیا از ابر و غبار پوشانده شده.

گفت: مرادم این نبود، سوال کردم حال مردم چگونه است؟
جواب دادم: مردم ایمن در وطنهایشان و در کنار مالها و
ثروتهایشان زندگی می کنند. سپس ادامه داد: نزد «ابن طاووس» برو و
این پیام را به وی برسان.

سیدبن طاووس رحمته الله می گوید: او پیام آن حضرت را به من رساند و
سپس گفت آن سوار پس از پایان پیام فرمود: فالوقت قددناه فالوقت
قددنا...

«یعنی به تحقیق زمان موعود نزدیک شده، به تحقیق زمان موعود
نزدیک شده است.»

در این لحظه ناگهان بر خاطرم گذشت که او مولای ما حضرت
صاحب الزمان (ارواحنا فداه) است، از حال رفتم و بیهوش شدم و تا
صبح همچنان باقی ماندم.

به او گفتم: از کجا دریافتی که مراد آن حضرت از «ابن طاووس» من
هستم؟

عبدالمحسن پاسخ داد: من از فرزندان «طاووس» کسی جز شما را
نمی شناسم و هنگامی که موضوع پیام را بیان کرد در خاطرم چیزی
جز اینکه او شما را قصد کرده، خطور نکرد.

گفتم: از این گفتار وی که فرمود: به تحقیق وقت نزدیک شده چه
فهمیدی؟ آیا مرادش آن بود که هنگام مرگم نزدیک شده یا اینکه زمان
ظهورش فرارسیده است؟

عبدالمحسن گفت: من چنین فهمیدم که زمان ظهورش نزدیک شده.

گفتم: آیا کسی را از این راز آگاه ساختی؟

گفت: آری، وقتی از معیدیه بیرون رفتم عده‌ای مرا مشاهده کرده و گمان داشتند من راه را گم کرده هلاک شده‌ام، علاوه بر این وقتی بازگشتم تمام طول روز چهارشنبه و پنج‌شنبه اثر آن بی‌هوشی از مشاهده حضرت در من پدیدار بود.

به او گفتم: از این پس سرگذشت آن سحرگاه اسرارآمیز را برای هیچ کس بازگو مکن.

سپس چیزهایی به او پیشکش کردم ولی عبدالمحسن نپذیرفت و گفت: من از کمک مردم بی‌نیازم. آنگاه برای او بستری فرستادم که استراحت کند و چون میهمان در بستر جای گرفت، اتاق را ترک کرده، خود نیز آماده خفتن شدم ولی پیش از آنکه خواب بر وجودم سایه افکند از خداوند خواستم تا در آن شب حقایقی بیشتر برایم آشکار سازد.

«در خواب مولای ما حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را مشاهده کردم که با هدیه‌ای بس بزرگ به دیدارم شتافته و هدیه نزد من است ولی گویا قدرش را نمی‌دانم و ارزشش را درست نمی‌شناسم. در این لحظه از خواب بیدار شده، سپاس پروردگار به جای آورده و آماده خواندن نماز شب شدم.

فتح (خادم) ابریق را برای تطهیر بالا آورد، دست دراز کردم و دسته ابریق را گرفتم تا آب بر کف بریزم، ولی کسی دهانه ابریق را گرفت و با برگرداندن آن مانع وضو گرفتم شد. با خود گفتم شاید آب نجس است و خداوند می خواهد مرا از استعمال آب ناپاک در وضو باز دارد، پس کسی که آب آورده بود را صدا دادم، گفتم: ابریق را از کجا پرکردی؟ پاسخ داد: از نهر

گفتم: شاید این نجس باشد. آن را برگردان، پاک کرده، از آب نهر پرکن! پس رفت. آبش را ریخت و در حالی که من صدای ابریق را می شنیدم. آن را پاک کرده از نهر پر ساخت و آورد.

من دسته ظرف را گرفتم، تا آب بر کف ریخته وضو سازم ولی باز گویا کسی دهانه ابریق را برگردانده، مرا از وضو بازداشت.

من برگشتم و به خواندن برخی از دعاها پرداختم و پس از مدّتی به سوی ابریق رفتم ولی باز گویا کسی مانع وضو گرفتم شد.

پس دریافتم که این حادثه برای بازداشتنم از نماز شب رخ داده است. در خاطر گذشت که شاید پروردگار اراده کرده است فردا امتحانی و حکمتی بر من جاری سازد و نخواسته برای سلامتی و رهایی از بلا دعا کنم پس نشستم و بی آنکه چیزی جز این اندیشه در خاطر باشد، خواب مرا گرفت.

در رؤیا ناگاه مردی را دیدم که می گوید: عبدالمحسن برای رسالت آمده بود، گویا شایسته بود، در پیش رویش راه بروی.

هنگامی که سخن آن مرد بدین جا رسید بیدار شدم و به خاطرم گذشت که در احترام و گرامیداشت عبدالمحسن کوتاهی کردم. پس استغفارکنان به سوی خداوند بازگشته، آمرزش طلبیدم.

آنگاه بسراغ ابریق رفته، وضو ساختم و چون دو رکعت نماز به جای آوردم فجر پدیدار شد و من نافله شب را قضا کردم.

(سید بن طاووس رحمته الله که دریافته بود حق فرستاده حضرت مهدی (ارواحنا فداه) را به جای نیاورده است نزد او می رود و او را گرامی می دارد، می گوید) او را از مالهای ویژه خویش شش سکه طلا و از مالهای دیگر که همانند اموال خودم با آنها رفتار می کردم پانزده سکه برداشتم و در حالی که پوزش می طلبیدم، آنها را در اختیار عبدالمحسن قرار دادم ولی او از قبول آنها امتناع کرد و گفت: من صد سکه طلا همراه دارم. اینها را به تهیدستان بده.

گفتم: به کسی که رسول بزرگان است، به خاطر احترام و اکرام فرستنده اش چیزی می دهند، نه به دلیل فقر یا توانگریش.

ولی باز از پذیرش خودداری، و بر این موضع خویش پافشاری کرد.

گفتم: مبارک است! البته تو را به پذیرش این پانزده سکه مجبور نمی کنم، ولی این شش سکه از اموال اختصاصی من است، باید اینها را بگیری.

عبدالمحسن همچنان سرباز می زد و هرگز زیر بار پذیرش

سکه‌های اهدایی نمی‌رفت ولی او را الزام کردم بر قبول تا اینکه پذیرفت.

هنگام ظهر با او نهار خوردم و پس از آن، چنانکه در خواب مأمور شده بودم پیش رویش راه رفت و او را سفارش کردم به کتمان این راز. والحمد لله وصلی الله علی سید المرسلین محمد وآله الطاهرين.

﴿ تشرّف دهم ﴾

سه روز پس از دیدار با عبدالمحسن، روز دوشنبه سی ام جمادی الثانی ۶۴۱ با برادرم محمد بن محمد آوی رهسپار کربلا شدم تا از حریم آسمانی حضرت سیدالشهدا بهره‌مند شویم. «در سحر شب سه شنبه نخستین روز ماه رجب المبارک ۶۴۱ با محمد بن سوید دیدار کردم او خود رشته سخن را در دست گرفته، بی مقدمه گفت: در شب شنبه بیست و یکم جمادی الثانی در خواب مشاهده کردم که با گروهی در خانه نشسته‌ایم و رسولی نزد تو (سید بن طاووس رحمه الله) که در آن جمع بودی - آمده می‌گوید از سوی صاحب (ارواحنا فداه) است.

برخی از حاضران در جمع گمان کردند که آن شخص فرستاده صاحبخانه به سوی تو است ولی من دریافتم که او از جانب

صاحب الزّمان (ارواحنا فداه) آمده است.

پس دو دستم را شسته وضو ساختم و نزد فرستاده مولای ما حضرت مهدی علیه السلام رفته، نامه‌ای نزد رسول یافتم، نامه‌ای از سوی امام عصر (ارواحنا فداه) برای تو بود. بر آن نامه سه مهر بود. من نامه را با دو دست گرفته به تو دادم.

آنگاه محمّدبن سوید پرسید: مطلب چیست؟ چه اتفاقی افتاده، رؤیا چه تعبیری دارد؟

گفتم: او (محمّدبن محمّدآوی) برایت بازگو می‌کند. آنگاه در فکر و تعجّب فرو رفتم که چگونه در همان شب ۲۱ جمادی الثانی که رسول امام عصر (ارواحنا فداه) در حلّه نزدم آمده بود و محمّدبن سوید در حالی که از آمدن او بی‌خبر بود، در خواب می‌بیند.

﴿ تشرّف یازدهم ﴾

سید بن طاووس رحمۃ اللہ علیہ در کتاب
جمال الاسبوع در ذکر دعای زمان
غیبت می فرماید:

اگر برای تو عذری باشد، از جمیع آنچه که ذکر کردیم (از خواندن
دعا بعد از تعقیب عصر روز جمعه) پس حذر کن از آنکه مهمل گذاری
خواندن آنرا (یعنی دعای غیبت را) پس بدرستی که ما شناختیم این را
از فضل خداوند (جلّ جلاله) که مخصوص فرموده ما را به آن، پس
اعتماد کن به آن و بخوان.

جناب حاج شیخ عبّاس
قمی رحمۃ اللہ علیہ در کتاب «منتهی الآمال»
می فرماید:

از این کلام شریف (سیدبن طاووس رحمۃ اللہ علیہ) چنین فهمیده می شود که او از جانب حضرت صاحب الامر (ارواحنا فداه) چیزی بدست آورده اند در این باب (یعنی در اهمیت خواندن دعای غیبت) و این از مقام ایشان (سیدبن طاووس رحمۃ اللہ علیہ) بعید نیست. (۱)

چون از کیفیت تشرّف سیدبن طاووس رحمۃ اللہ علیہ خبری در دست نداریم به گفتار جناب حاج شیخ عباس قمی رحمۃ اللہ علیہ اکتفا می شود که خود حکایت از تشرّف سیدبن طاووس رحمۃ اللہ علیہ بد خدمت امام زمان (ارواحنا فداه) دارد:

دعا زمان غیبت این است:

اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ
رَسُولَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ
أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي
حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي اللَّهُمَّ لَا تُمِثْنِي مِثَّةَ جَاهِلِيَّةٍ وَلَا تُزِغْ
قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي اللَّهُمَّ فَكَمَا هَدَيْتَنِي لِوِلَايَةِ مَنْ فَرَضْتَ عَلَيَّ

طَاعَتَهُ مِنْ وِلَايَةِ وُلَاةِ أَمْرِكَ بَعْدَ رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ
حَتَّى وَآلَيْتُ وُلَاةَ أَمْرِكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ
وَالحَسَنَ وَالحُسَيْنَ وَعَلِيًّا وَمُحَمَّدًا وَجَعْفَرًا وَمُوسَى وَعَلِيًّا
وَمُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَالحَسَنَ وَالحُجَّةَ الْقَائِمَ الْمَهْدِيَّ صَلَوَاتِكَ
وَعَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ اللَّهُمَّ فَتَبِّئْنِي عَلَى دِينِكَ وَاسْتَعْمِلْنِي بِطَاعَتِكَ
وَلَيْتَ قَلْبِي لِوَلِيِّ أَمْرِكَ وَعَافِنِي مِمَّا امْتَحَنْتَ بِهِ خَلْقَكَ وَتَبِّئْنِي
عَلَى طَاعَةِ وَلِيِّ أَمْرِكَ الَّذِي سَتَرْتَهُ عَن خَلْقِكَ وَبِإِذْنِكَ غَابَ عَن
بَرِيَّتِكَ وَأَمْرِكَ يَنْتَظِرُ وَأَنْتَ الْعَالِمُ غَيْرُ الْمُعَلَّمِ بِالْوَقْتِ الَّذِي فِيهِ
صَلَاحُ أَمْرٍ وِلَيْتِكَ فِي الْإِذْنِ لَهُ بِإِظْهَارِ أَمْرِهِ وَكَشْفِ سِتْرِهِ فَصَبِّرْنِي
عَلَى ذَلِكَ حَتَّى لَا أَحِبَّ تَعْجِيلَ مَا أَخْرَجْتَ وَلَا تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ
وَلَا كَشْفَ مَا سَتَرْتَ وَلَا الْبَحْثَ عَمَّا كَتَمْتَ وَلَا أَنْزَاعَكَ فِي
تَدْبِيرِكَ وَلَا أَقُولَ لِمَ وَكَيْفَ وَمَا بَالُ وَلِيِّ الْأَمْرِ لَا يَظْهَرُ وَقَدْ
امْتَلَأَتِ الْأَرْضُ مِنَ الْجَوْرِ وَأَفْوَضُ أُمُورِي كُلَّهَا إِلَيْكَ اللَّهُمَّ إِنِّي
أَسْأَلُكَ أَنْ تُرِيَنِي وَلِيَّ أَمْرِكَ ظَاهِرًا نَافِذَ الْأَمْرِ مَعَ عِلْمِي بِأَنَّ
لَكَ السُّلْطَانَ وَالْقُدْرَةَ وَالْبُرْهَانَ وَالحُجَّةَ وَالْمَشِيَّةَ وَالحَوْلَ

وَالْقُوَّةَ فَاَفْعَلْ ذَلِكَ بِي وَبِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ حَتَّى تَنْظُرَ إِلَى وِلِيِّ
أَمْرِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ ظَاهِرَ الْمَقَالَةِ وَاضِحَ الدَّلَالَةِ هَادِيًا مِنْ
الظَّلَالَةِ شَافِيًا مِنَ الْجَهَالَةِ أَبْرَزُ يَارَبِّ مُشَاهِدَتَهُ وَتَبَّتْ قَوَاعِدُهُ
وَاجْعَلْنَا مِمَّنْ تَقْرَأُ عَيْنُهُ بِرُؤْيَيْهِ وَأَقِمْنَا بِخِدْمَتِهِ وَتَوَقَّفْنَا عَلَى مِلَّتِهِ
وَاحْشُرْنَا فِي زُمْرَتِهِ اللَّهُمَّ أَعِدْهُ مِنْ شَرِّ جَمِيعِ مَا خَلَقْتَ وَذَرَاتِ
وَبَرَاتِ وَأَنْشَاتِ وَصَوَّرْتَ وَاحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ
يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَمِنْ فَوْقِهِ وَمِنْ تَحْتِهِ بِحِفْظِكَ الَّذِي لَا يُضِيعُ
مَنْ حَفِظْتَهُ بِهِ وَاحْفَظْ فِيهِ رَسُولَكَ وَوَصِيَّ رَسُولِكَ عَلَيْهِ وَالِهِ
السَّلَامُ اللَّهُمَّ وَمُدِّ فِي عُمُرِهِ وَزِدْ فِي أَجَلِهِ وَأَعِنُّهُ عَلَى مَا وَلَّيْتَهُ
وَاسْتَرْعَيْتَهُ وَزِدْ فِي كِرَامَتِكَ لَهُ فَإِنَّهُ الْهَادِي الْمَهْدِي وَالْقَائِمُ
الْمُهْتَدِي وَالطَّاهِرُ النَّقِيُّ الرَّكِيُّ النَّقِيُّ الرَّضِيُّ الْمَرْضِيُّ الصَّابِرُ
الشَّكُورُ الْمُجْتَهِدُ اللَّهُمَّ وَلَا تَسْلُبْنَا الْيَقِينَ لِطُولِ الْأَمَدِ فِي غَيْبَتِهِ
وَأَنْقِطَاعِ خَبْرِهِ عَنَّا وَلَا تُنْسِنَا ذِكْرَهُ وَانْتِظَارَهُ وَالْإِيمَانَ بِهِ وَقُوَّةَ
الْيَقِينِ فِي ظُهُورِهِ وَالِدُّعَاءَ لَهُ وَالصَّلَاةَ عَلَيْهِ حَتَّى لَا يُقْنَطَنَا طَوْلُ
غَيْبَتِهِ مِنْ قِيَامِهِ وَيَكُونُ يَقِينًا فِي ذَلِكَ كَيَقِينُنَا فِي قِيَامِ رَسُولِكَ

صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَا جَاءَ بِهِ مِنْ وَحْيِكَ وَتَنْزِيلِكَ فَقَوِّ قُلُوبَنَا
عَلَى الْإِيمَانِ بِهِ حَتَّى تَسْلُكَ بِنَا عَلَى يَدَيْهِ مِنْهَاجَ الْهُدَى
وَالْمَحَجَّةَ الْعُظْمَى وَالطَّرِيقَةَ الْوَسْطَى وَقَوِّنَا عَلَى طَاعَتِهِ وَتَبَتُّنَا
عَلَى مُتَابَعَتِهِ وَاجْعَلْنَا فِي حِزْبِهِ وَأَعْوَانِهِ وَأَنْصَارِهِ وَالرَّاضِينَ بِفِعْلِهِ
وَلَا تَسْلُبْنَا ذَلِكَ فِي حَيَاتِنَا وَلَا عِنْدَ وَفَاتِنَا حَتَّى تَتَوَفَّانَا وَنَحْنُ
عَلَى ذَلِكَ لِشَاكِّينَ وَلَا نَاكِثِينَ وَلَا مُرْتَابِينَ وَلَا مُكَذِّبِينَ اللَّهُمَّ
عَجِّلْ فَرَجَهُ وَأَيِّدْهُ بِالنَّصْرِ وَأَنْصُرْ نَاصِرِيهِ وَاخْذُلْ خَاذِلِيهِ وَدَمِّمْ
عَلَى مَنْ نَصَبَ لَهُ وَكَذَّبَ بِهِ وَأَظْهَرَ بِهِ الْحَقَّ وَأَمِتْ بِهِ الْجَوْرَ
وَاسْتَنْقِذْ بِهِ عِبَادَكَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الدُّلِّ وَأَنْعَشْ بِهِ الْبِلَادَ وَأَقْتُلْ بِهِ
جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ وَأَقْصِمْ بِهِ رُؤُسَ الضَّلَالَةِ وَذَلِّلْ بِهِ الْجَبَّارِينَ
وَالْكَافِرِينَ وَأَبْرِزْ بِهِ الْمُنَافِقِينَ وَالنَّاسِكِينَ وَجَمِّعْ الْمُخَالِفِينَ
وَالْمُلْحِدِينَ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا وَبَرِّهَا وَبَحْرِهَا وَسَهْلِهَا
وَجَبَلِهَا حَتَّى لَا تَدَعَ مِنْهُمْ دِيَاراً وَلَا تُبْقِيَ لَهُمْ أَثَراً طَهَّرْ مِنْهُمْ
بِلَادَكَ وَأَشْفِ مِنْهُمْ صُدُورَ عِبَادِكَ وَجَدِّدْ بِهِ مَا أَمْتَحَى مِنْ
دِينِكَ وَأَصْلِحْ بِهِ مَا بُدِّلَ مِنْ حُكْمِكَ وَغَيِّرْ مِنْ سُنَّتِكَ حَتَّى يَعُودَ

دِينِكَ بِهِ وَعَلَى يَدَيْهِ غَضًا جَدِيدًا صَحِيحًا لَا عِوَجَ فِيهِ وَلَا بِدْعَةَ
مَعَهُ حَتَّى تُطْفِئَ بِعَدْلِهِ نِيرَانَ الْكَافِرِينَ فَإِنَّهُ عَبْدُكَ الَّذِي
اسْتَخْلَصْتَهُ لِنَفْسِكَ وَأَرْتَضِيْتَهُ لِنَصْرِ دِينِكَ وَأَصْطَفَيْتَهُ بِعِلْمِكَ
وَعَصَمْتَهُ مِنَ الذُّنُوبِ وَبِرَّاتِهِ مِنَ الْعُيُوبِ وَأَطْلَعْتَهُ عَلَى الْغُيُوبِ
وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ وَطَهَّرْتَهُ مِنَ الرَّجْسِ وَنَقَّيْتَهُ مِنَ الدَّنَسِ اللَّهُمَّ فَصَلِّ
عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ الْأَيْمَةِ الطَّاهِرِينَ وَعَلَى شَيْعَتِهِ الْمُتَّجِبِينَ وَبَلِّغْهُمْ
مِنْ أَمْوَالِهِمْ مَا يَأْمَلُونَ وَاجْعَلْ ذَلِكَ مِنَّا خَالِصًا مِنْ كُلِّ شَكٍّ وَشُبْهَةٍ
وَرِيَاءٍ وَسُمْعَةٍ حَتَّى لَا نُرِيدَ بِهِ غَيْرَكَ وَلَا نَطْلُبُ بِهِ إِلَّا وَجْهَكَ
اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْنَا نَبِيَّنَا وَغَيْبْنَا إِمَامِنَا وَشِدَّةَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا
وَوُقُوعَ الْفِتَنِ بِنَا وَتَظَاهِرَ الْأَعْدَاءِ عَلَيْنَا وَكَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَقِلَّةَ عَدَدِنَا
اللَّهُمَّ فَافْرُجْ ذَلِكَ عَنَّا بِفَتْحِ مِنْكَ تُعَجِّلْهُ وَنَصْرِ مِنْكَ تُعِزُّهُ وَإِمَامِ
عَدْلٍ تُظْهِرُهُ إِلَهَ الْحَقِّ آمِينَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ أَنْ تَأْذِنَ لِرُؤْيَاكَ فِي
إِظْهَارِ عَدْلِكَ فِي عِبَادِكَ وَقَتْلِ أَعْدَائِكَ فِي بِلَادِكَ حَتَّى
لَا تَدَعَ لِلْجَوْرِ يَارَبِّ دِعَامَةً إِلَّا قَصَمْتَهَا وَلَا بَقِيَّةً إِلَّا أَفْنَيْتَهَا وَلَا قُوَّةً
إِلَّا أَوْهَنْتَهَا وَلَا رُكْنًا إِلَّا هَدَمْتَهُ وَلَا حِدًّا إِلَّا فَلَطْتَهُ وَلَا سِلَاحًا إِلَّا

أَكَلْتَهُ وَلَا زَايَةً إِلَّا نَكَسْتَهَا وَلَا شَجَاعاً إِلَّا قَتَلْتَهُ وَلَا جَيْشاً إِلَّا خَذَلْتَهُ
وَأَزَمِيهِمْ يَا رَبِّ بِحَجَرِكَ الدَّامِغِ وَأَضْرِبْهُمْ بِسَيْفِكَ الْقَاطِعِ وَبَأْسِكَ
الَّذِي لَا تَرُدُّهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ وَعَدِّبْ أَعْدَائِكَ وَأَعْدَاءَ
وَلِيِّكَ وَأَعْدَاءَ رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِيَدِ وَلِيِّكَ وَأَيْدِي
عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ اللَّهُمَّ اكْفِ وَلِيِّكَ وَحُجَّتَكَ فِي أَرْضِكَ هَوَلِ
عَدُوِّهِ وَكَيْدِ مَنْ أَرَادَهُ وَامْكُرْ بِمَنْ مَكَرَ بِهِ وَاجْعَلْ ذَا أَيْرَةَ السَّوِّءِ
عَلَى مَنْ أَرَادَ بِهِ سُوءاً وَاقْطَعْ عَنْهُ مَا دَتَّهْمُ وَأَزْعِبْ لَهُ قُلُوبَهُمْ
وَزَلْزِلْ أَقْدَامَهُمْ وَخُذْهُمْ جَهْرَةً وَبَغْتَةً وَشَدِّدْ عَلَيْهِمْ عَذَابَكَ
وَآخِرِهِمْ فِي عِبَادِكَ وَالْعَنْهُمْ فِي بِلَادِكَ وَأَسْكِنُهُمْ أَسْفَلَ نَارِكَ
وَاحِطْ بِهِمْ أَشَدَّ عَذَابِكَ وَأَصْلِهِمْ نَاراً وَاحِشْ قُبُورَ مَوْتَاهُمْ نَاراً
وَأَصْلِهِمْ حَرَّ نَارِكَ فَانْتَهُمْ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ
وَأَصْلُوا عِبَادَكَ وَآخَرُبُوا بِلَادَكَ اللَّهُمَّ وَأَخِي بِوَلِيِّكَ الْقُرْآنِ
وَأَرِنَا نُورَهُ سَرْمِداً لِأَيْلٍ فِيهِ وَأَخِي بِهِنَّ الْقُلُوبِ الْمَيْتَةِ وَاشْفِ بِهِ
الضُّدُورَ الْوَعْرَةَ وَاجْمَعْ بِهِ الْأَهْوَاءَ الْمُخْتَلِفَةَ عَلَى الْحَقِّ وَأَقِمْ بِهِ
الْحُدُودَ الْمُعْطَلَةَ وَالْأَحْكَامَ الْمُهْمَلَةَ حَتَّى لَا يَبْقَى حَقٌّ إِلَّا ظَهَرَ

وَلَا عَدْلُ إِلَّا زَهْرًا وَاجْعَلْنَا يَا رَبِّ مِنْ أَعْوَانِهِ وَمُقَوِّبَةَ سُلْطَانِهِ وَالْمُوءِ
تَمْرِينَ لِأَمْرِهِ وَالرَّاضِينَ بِفِعْلِهِ وَالْمُسْلِمِينَ لِأَحْكَامِهِ وَمَنْ لَمْ
حَاجَةً بِهِ إِلَى التَّقِيَّةِ مِنْ خَلْقِكَ وَأَنْتَ يَا رَبِّ الَّذِي تَكْشِفُ الصُّرَّةَ
وَتُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاكَ وَتُنْجِي مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ فَكَشِفِ
الصُّرَّةَ عَنِّي وَوَلِيكَ وَاجْعَلْهُ خَلِيفَةً فِي أَرْضِكَ كَمَا ضَمِنْتَ لَهُ اللَّهُمَّ
لَا تَجْعَلْنِي مِنْ خُصَمَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَلَا تَجْعَلْنِي مِنْ
أَعْدَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَلَا تَجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ الْحَنَقِ
وَالْغَيْظِ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَإِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ ذَلِكَ
فَاعِدْنِي وَأَسْتَجِيرُ بِكَ فَاجِرْنِي اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَاجْعَلْنِي بِهِمْ فَائِزًا عِنْدَكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ
أَمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.

به مناسبت دعاء زمان غیبت
حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه)
دعای دیگری که از سید بن
طاووس رحمته الله رسیده است، نقل
میشود:

سید بن طاووس رحمته الله در کتاب مجمع الدعوات می فرماید: در

خواب دیدم شخصی را که مرا تعلیم می نماید به دعائی که شایسته است در زمان غیبت (حضرت بقیّة الله (ارواحنا فداه)) خوانده شود، دعا این است:

يَا مَنْ فَضَّلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ إِبْرَاهِيمَ عَلَى الْعَالَمِينَ بِاخْتِيَارِهِ
وَأَظْهَرَ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عِزَّةَ إِقْتِدَارِهِ وَأُودَعَ
مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَهْلَ بَيْتِهِ غَرَائِبَ أَسْرَارِهِ (صَلِّ عَلَيَّ
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ) وَاجْعَلْنِي مِنْ أَعْوَانِ حُجَّتِكَ عَلَيَّ عِبَادِكَ
وَأَنْصَارِهِ (١)

همان کلام و جملاتی که سید بن طاووس رحمه الله راجع به «دعای غیبت» فرموده بود در ذیل صلوات منسوب به ابوالحسن ضراب اصفهان نیز فرموده، که محدّث جلیل القدر شیخ حاج عبّاس قمی رحمه الله معتقدند از جانب حضرت بقیّة الله (ارواحنا فداه) چیزی در اهمیّت این دعا به

سیدبن طاووس رحمۃ اللہ علیہ رسیده است

که سید رحمۃ اللہ علیہ این چنین می فرماید.

پس حذر کن از آنکه مهمل گذاری خواندن این دعا را پس

بدرستیکه ما شناختیم این را از فضل خداوند (جلّ جلاله) که

مخصوص فرموده ما را به آن، پس اعتماد کن به آن.

ما اول داستان تشرّف

ابوالحسن ضراب اصفهانی را به

خدمت حضرت بقیّة اللہ (ارواحنا

فداه) که در زمان غیبت صفرائی

بوده نقل می کنیم سپس صلوات را

می آوریم:

در سال دویست و هشتادویک به همراه عده ای از همشریانم که در

عقیده موافق با من نبودند، به حجّ رفتیم. هنگامیکه به مکه رسیدیم،

یکی از همراهان جلوتر رفته و خانه ای در بازار «سوق اللیل» اجاره

کرد. آن خانه همان خانه حضرت خدیجه علیها السلام بود که به خانه

حضرت رضا علیه السلام مشهور بود. در آن خانه پیرزنی گندم گون زندگی

می کرد هنگامی که فهمیدم آنجا خانه حضرت رضا علیه السلام است، از آن

پیرزن پرسیدم: تو چه نسبتی با اهل این خانه داری، و به چه مناسبت

اینجا را خانه حضرت رضا می نامند؟

گفت: من از دوستان آنان هستم، و اینجا خانه حضرت علی بن

موسى الرضا عليه السلام است که حضرت امام حسن عسکری عليه السلام در اختیار من گذارده و من از خدمتگزاران آن حضرت می باشم. با شنیدن این موضوع از آن پیرزن، با وی انس گرفته و قضیه را از همراهان خود که شیعه نبودند پنهان داشتم. شبها که از طواف فارغ می شدم. با آنان در رواق خانه می خوابیدم و در را می بستیم و سنگ بزرگی را که در آنجا بود غلطانیده و پشت در می گذاشتیم.

چند شب پی در پی می دیدم، نوری شبیه نور مشعل، رواق را که در آن می خوابیدیم روشن می کند و می دیدم که در خانه باز می شود ولی کسی از ساکنان خانه آن را باز نمی کرد، مرد متوسط القامه گندمگون مایل به زرد رنگ را می دیدم که صورتی کم گوشت داشت و اثر سجده در پیشانیش دیده میشد. دو پیراهن و یک پارچه نازک که سر و گردن خود را با آن پوشانده، و کفش بی جوراب به پا کرده، از پله ها به غرفه خانه همان جایی که آن پیرزن در آنجا بود و به ما می گفت: که دخترش در آن غرفه است و کسی را نمی گذاشت به آن اطاق برود، وارد شد.

من آن نور را به هنگام ورود آن مرد به آن اطاق می دیدم. و بعد آن را در اطاق مشاهده می کردم. بدون اینکه چراغی وجود داشته باشد همراهان من همین نور را مشاهده می کردند و گمان می کردند که این مرد با دختر آن پیرزن رفت و آمد دارد و او را صیغه کرده است و گفتند: اینان که پیروان علی بن ابیطالب عليه السلام می باشند متعه را جایز می دانند،

با اینکه حرام است.

ولی ما می دیدیم که آن مرد به اطاق می آید و خارج می شود در حالی که در بسته و سنگ بزرگ به سر جایش، پشت در است. ما این در را بخاطر حفظ اثاثیه خود می بستیم و هیچ کس را نمی دیدیم که آن را باز کند و ببندد. ولی آن مرد داخل و خارج می شد و حال آنکه سنگ بر جایش بود. تا اینکه ما خودمان آن را بر می داشتیم و در را باز می کردیم. با مشاهده این حالت، غافل از اینکه ممکن است معجزه و کرامتی باشد، پریشان احوال گشته به پیرزن مراجعه نمودم، تا از آمد و رفت آن مرد آگاه شوم.

به او گفتم: من می خواهم به تنهایی با تو صحبت کنم و کسی از همراهان من نباشد و چنین موقعیتی دست نمی دهد، تو هر وقت مرا تنها دیدی و کسی با من نبود به اطاق ما بیا، تا در باره موضوعی از تو سؤال کنم.

فورا گفتم: من هم می خواستم رازی را برای تو آشکار کنم و بخاطر افرادی که همراه تو بودند نمی توانستم.

گفتم: چه می خواستی بگوئی؟!

گفتم: به تو می گوید با یاران و همراهانت دشمنی نکن و به آنها ناسزا مگو، زیرا آنان دشمن تو می باشند، بلکه با رفیق و ملایمت با آنان صحبت کن.

گفتم: چه کسی چنین می گوید؟

گفت: من می گویم. از هیبتی که داشت جرأت نکردم که سؤالم را تکرار کنم.

گفتم: مقصود شما کدام یاران من هستند؟ چون فکر می کردم مقصودش همین همسفریهای من هستند که با آنها به حج آمده ام.

گفت: کسانی که در وطنت با تو شریک هستند و فعلاً در این خانه با تو می باشند اتفاقاً در سابق با کسانی که در خانه بودند، در مسائل مذهبی درگیری و مباحثه ای داشتیم و آنها درباره من نزد حکومت سعایت کرده، تا جایی که از ترس فرار کرده و پنهان گشتم. و از اینجا فهمیدم، مقصود پیرزن همانها است.

به او گفتم: تو از کجا با امام رضا علیه السلام آشنائی و ارتباط داری؟ و به چه مناسب در خانه آن حضرت می نشینی؟

گفت: من خدمتکار منزل حضرت امام عسکری علیه السلام بودم.

وقتی یقین کردم که پیرزن از دوستان اهل بیت علیهم السلام است تصمیم گرفتم درباره حضرت بقیّة الله (ارواحنا فداه) از او سؤال کنم و لذا به او گفتم: تو را به خداوند سوگند می دهم که آیا حضرت را با چشم خود دیده ای؟

گفت: برادر! من با چشم خود آن حضرت را ندیده بودم ولی در ایامی که خواهرم (حضرت نرجس خاتون علیها السلام) حامله بود و من در حالی که از منزل حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بیرون می آمدم آن حضرت به من مژده دادند که در اواخر عمر فرزندشان را خواهم دید

و به من نوید دادند که همین سمت خدمتگزاری فعلی را نسبت به آن حضرت هم خواهم داشت.

"ابوالحسن ضراب اصفهانی" می گوید: من مدّتی در مصر بسر می بردم و علت این که بحجّ مشرّف شدم این بود که حضرت ولیّ عصر (ارواحنا فداه) نامه ای به همراه سی دینار به توّسط یک مرد خراسانی که عربی چندان درستی نمی دانست، برای من فرستاده بودند و دستور داده بود که همان سال به حجّ بروم و من به شوق دیدار حضرتش به حجّ آمدم.

در آن موقع که پیرزن صحبت می کرد به دلم گذشت نکند مردی که شبها می دیدم خود امام زمان (ارواحنا فداه) باشد، من نذر کرده بودم که ده دینار در مقام حضرت ابراهیم علیه السلام بیندازم، لذا ده دینار را که شش دینارش به نام حضرت رضا علیه السلام سگّه خورده بود برداشته، با خود همراه داشتم، در آن لحظه تصمیم گرفتم تا این پول را به همین پیرزن بدهم تا به فرزندان و ذراری نیازمند و تهی دست حضرت زهرا علیها السلام بدهد و ثوابش هم بیشتر است و چنین فکر می کردم که آن مردی که شبها به خانه این زن رفت و آمد دارد وجود مقدّس حضرت بقیّة الله (ارواحنا فداه) است و این زن پول را به حضرت خواهد داد.

وی پول را گرفت و از پلکان بالا رفته و بعد از چند لحظه برگشته و گفت: می فرماید: ما در این پول حقّی نداریم، آن را در همان جایی خرج کن که نذر کرده ای، لکن عوض این سگّه هائی مربوط به حضرت

رضاعلیّه^{علیه} به آنها خورده از ما بگیر، و آنها را به ما بده.
من با خود گفتم: شخصی که به این زن دستور می دهد، وجود
مقدّس حضرت بقیّه الله (ارواحنا فداه) است من به همراه خود یک
نسخه از توقیع حضرت بقیّه الله (ارواحنا فداه) را که برای قاسم بن علاء
به آذربایجان فرستاده بودند، داشتم آن را به پیرزن داده و گفتم: این
نسخه را به کسی که توقیعات حضرت بقیّه الله (ارواحنا فداه) را دیده و
با آنها آشنائی دارد، نشان بده تا صحت آن را یقین کنم.

پیرزن گفت: بده آن نسخه را، من خودم می شناسم.
نسخه را به او نشان دادم و می پنداشتم که او می تواند بخواند.
گفت: من نمی توانم در اینجا بخوانم، از غرفه بالا رفته و بعد پائین آمد
و گفت: صحیح است. در قسمتی از توقیع چنین آمده بود: «بشارت
می دهم شما را به چیزی که من خود به آن و غیر آن، بشارت
داده شدم.» بعد پیرزن گفت: می فرماید هنگامی که بر حضرت
رسول ^{صلی الله علیه و آله و سلم} درود می فرستی چگونه می فرستی؟

گفتم: چنین می گویم: **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلَى
إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.**

گفت: نه هرگاه خواستی بر آنها درود بفرستی، بر همه آنها درود
بفرست و اسم آنها را ببر.

گفتم: بسیار خوب.

فردا صبح از اطاق پائین آمده و دفتر کوچکی با خود آورده و گفت: می فرمایند: هرگاه بر حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درود فرستادی، بر او و بر جانشینانش بر طبق این نسخه صلوات بفرست. آن نسخه را از او گرفته و به آن عمل می کردم. و چندین شب می دیدم که آن مرد از اطاق پائین می آمد، در حالیکه همانند نور چراغ همانطور پشت سر او بود. من در را باز می کردم و به دنبال نور می رفتم نور را می دیدم ولی هیچ کس را در آن روشنائی نمی دیدم، تا اینکه داخل مسجد می شد. جماعتی از مردها را می دیدم که از شهرهای گوناگون به در این خانه می آمدند و بعضی از آنان نامه هائی به این پیرزن می داند. و آن پیرزن نامه هائی به آنها می داد. آنان با او صحبت و گفتگو می کردند، ولی صحبت آنها را نمی فهمیدم. بعضی از آنان را به هنگام بازگشت بر سر راه دیدم تا اینکه به بغداد وارد شدم. نسخه دفتری که از ناحیه مقدّسه حضرت بقیّة الله (ارواحنا فداه) بیرون آمده بود: چنین بود: صلوات منسوب به ضراب اصفهانی:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الْمُتَّجِبِ فِي الْمِثَاقِ الْمُصْطَفَى فِي الظَّلَالِ الْمُطَهَّرِ مِنْ كُلِّ آفَةٍ الْبَرِيءِ مِنْ كُلِّ عَيْبِ الْمُؤَمَّلِ لِلنَّجَاةِ

الْمُرْتَجَى لِلشَّفَاعَةِ الْمَفْوُوضِ إِلَيْهِ دِينُ اللَّهِ

اللَّهُمَّ شَرِّفْ بُنْيَانَهُ وَعَظِّمْ بُرْهَانَهُ وَأَفْلِحْ حُجَّتَهُ وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ
وَأَضِيءْ نُورَهُ وَبَيِّضْ وَجْهَهُ وَأَعْطِهِ الْفَضْلَ وَالْفَضِيلَةَ وَالْمَنْزِلَةَ
وَالْوَسِيلَةَ وَالذَّرَجَةَ الرَّفِيعَةَ وَابْعَثْهُ مَقَاماً مَحْمُوداً يَغِيبُهُ بِهِ
الْأَوْلُونَ وَالْآخِرُونَ

وَصَلِّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَقَائِدِ الْغُرِّ
الْمُحَجَّلِينَ وَسَيِّدِ الْوَصِيِّينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلِّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ
وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلِّ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ
وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ
وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ
وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلِّ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ اِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ
وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلِّ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ اِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ
وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى اِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ
وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ اِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ
وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ اِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ
وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلِّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ اِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ
وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلِّ عَلَى الْخَلْفِ الْهَادِي الْمَهْدِيِّ اِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ
الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَاَهْلِ بَيْتِهِ الْاَيْمَّةِ الْهَادِيْنَ الْعُلَمَاءِ

الصّادِقِينَ الْأَبْرَارِ الْمُتَّقِينَ دَعَائِمِ دِينِكَ وَأَزْكَانِ تَوْحِيدِكَ
وَتَرَاجِمَةِ وَحْيِكَ وَحُجَجِكَ عَلَى خَلْقِكَ وَخُلَفَائِكَ فِي أَرْضِكَ
الَّذِينَ اخْتَرْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَأَصْطَفَيْتَهُمْ عَلَى عِبَادِكَ وَأَرْتَضَيْتَهُمْ
لِدِينِكَ وَخَصَصْتَهُمْ بِمَعْرِفَتِكَ وَجَلَّلْتَهُمْ بِكَرَامَتِكَ وَغَشَّيْتَهُمْ
بِرَحْمَتِكَ وَرَبَّيْتَهُمْ بِنِعْمَتِكَ وَغَدَّيْتَهُمْ بِحِكْمَتِكَ وَالْبَسْتَهُمْ نُورَكَ
وَرَفَعْتَهُمْ فِي مَلَكُوتِكَ وَحَفَفْتَهُمْ بِمَلَائِكَتِكَ وَشَرَّفْتَهُمْ بِسِنِّيكَ
صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَيْهِمْ صَلَوةً زَاكِيَةً نَامِيَةً كَثِيرَةً دَائِمَةً
طَيِّبَةً لَا يُحِيطُ بِهَا إِلَّا أَنْتَ وَلَا يَسْعُهَا إِلَّا عِلْمُكَ وَلَا يُحْصِيهَا أَحَدٌ
غَيْرُكَ

اللَّهُمَّ وَصَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ الْمُحْيِي سُنَّتِكَ الْقَائِمِ بِأَمْرِكَ الدَّاعِي
إِلَيْكَ الدَّلِيلِ عَلَيْكَ حُجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ وَخَلِيفَتِكَ فِي أَرْضِكَ
وَشَاهِدِكَ عَلَى عِبَادِكَ

اللَّهُمَّ اعِزِّ نَصْرَهُ وَمُدِّ فِي عُمُرِهِ وَزَيِّنِ الْأَرْضَ بِطُولِ بَقَائِهِ
اللَّهُمَّ اكْفِهِ بَغْيَ الْحَاسِدِينَ وَأَعِذْهُ مِنْ شَرِّ الْكَائِدِينَ وَأَرْجُ

عَنْهُ إِزَادَةُ الظَّالِمِينَ وَخَلْصُهُ مِنْ أَيْدِي الْجَبَّارِينَ
اللَّهُمَّ أَعْطِهِ فِي نَفْسِهِ وَذُرِّيَّتِهِ وَشِبَعَتِهِ وَرَعِيَّتِهِ وَخَاصَّتِهِ وَعَامَّتِهِ
وَعَدُوَّهُ وَجَمِيعِ أَهْلِ الدُّنْيَا مَا تُقَرُّ بِهِ عَيْنُهُ وَتُسْرُّ بِهِ نَفْسُهُ وَبَلَّغَهُ
أَفْضَلَ مَا أَمَّلَهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
اللَّهُمَّ جَدِّدْ بِهِ مَا أَمْتَحَى مِنْ دِينِكَ وَأَخِي بِهِ مَا بُدِّلَ مِنْ
كِتَابِكَ وَأَظْهِرْ بِهِ مَا غُبِّيَ مِنْ حُكْمِكَ حَتَّى يَعُودَ دِينُكَ بِهِ وَعَلَى
يَدَيْهِ غَضًّا جَدِيدًا خَالِصًا مُخْلِصًا لَا شَكَّ فِيهِ وَلَا شُبْهَةَ مَعَهُ وَلَا
بَاطِلَ عِنْدَهُ وَلَا بَدْعَةَ لَدَيْهِ

اللَّهُمَّ نَوِّرْ بِنُورِهِ كُلَّ ظُلْمَةٍ وَهُدِّ بِرُكْنِهِ كُلَّ بَدْعَةٍ وَأَهْدِمْ بِعِزِّهِ
كُلَّ ضَلَالَةٍ وَأَقْصِمْ بِهِ كُلَّ جَبَّارٍ وَأَخْمِدْ بِسَيْفِهِ كُلَّ نَارٍ وَأَهْلِكْ بِعَدْلِهِ
جَوْرَ كُلِّ جَائِرٍ وَأَجِرْ حُكْمَهُ عَلَى كُلِّ حُكْمٍ وَأَذِلَّ بِسُلْطَانِهِ كُلَّ
سُلْطَانٍ

اللَّهُمَّ أذِلَّ كُلَّ مَنْ نَاوَاهُ وَأَهْلِكْ كُلَّ مَنْ عَادَاهُ وَأَمْكُرْ بِمَنْ
كَادَهُ وَأَسْتَأْصِلْ مَنْ جَحَدَهُ حَقَّهُ وَأَسْتَهَانَ بِأَمْرِهِ وَسَعَى فِي إِطْفَاءِ
نُورِهِ وَأَزَادَ إِخْمَادَ ذِكْرِهِ

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفٰى وَعَلٰى الْمُزْتَضٰى وَفَاطِمَةَ
الرَّهْرَاءِ وَالْحَسَنِ الرِّضَا وَالْحُسَيْنِ الْمُصَفِّى وَجَمِيعِ الْأَوْصِيَاءِ
مَصَابِيحِ الدُّجَى وَأَعْلَامِ الْهُدٰى وَمَنَارِ التَّقٰى وَالْعُرْوَةِ الْوُثْقٰى
وَالْحَبْلِ الْمَتِينِ وَالصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ
وَصَلِّ عَلٰى وَاٰلِكَ وَسَلَّمَ وَعَلٰى عَهْدِكَ وَالْأَيْمَةِ مِنْ وُلْدِهِ وَمُدِّ فِي
أَعْمَارِهِمْ وَزِدْ فِي أَجَالِهِمْ وَبَلِّغْهُمْ أَقْصٰى أَمَالِهِمْ دِينًا وَدُنْيًا وَآخِرَةً
إِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

﴿ تشرّف دوازدهم ﴾

جناب سید بن طاووس رحمۃ اللہ علیہ در
کتاب فرج المهموم این تشرّف و
ملاقات را نقل می کنند:

ابا محمد دعلجی دو فرزند پسر داشت او از علماء معروف بود
احادیث بسیار از ائمه علیهم السلام شنیده بود. یکی از پسرانش بنام
ابوالحسن بود که مردی متدین و بغسل دادن اموات اشتغال داشت.
پسر دیگر راه انحراف و گناه می پیمود. یک سال ابو محمد اجیر شد که
به نیابت امام زمان (ارواحنا فداه) به حجّ برود. این کار در آن موقع
میان شیعیان مرسوم بود. ابو محمد مبلغی از پول را که برای سفر حجّ
گرفته بود به پسرش که اهل فساد بود داد و به حجّ رفت، بعد از
مراجعت نقل کرد که: در اثنای اعمال حجّ در عرفات ایستاده بودم،

جوانی خوش روی و گندم گون را که موی سرش از دو طرف کوشش دیده می شد، پهلوی خود در حال خشوع و دعا دیدم. وقتی که نزدیک بود مردم متفرّق شوند، متوجّه من شد و گفت: ای شیخ حیا نمی کنی؟

گفتم: آقا از چه چیز حیا کنم؟

گفت: پولی برای نیابت حجّ کسی که میدانی کیست بتو میدهند و تو آنرا بفاسق و شرابخواری میدهی، عنقریب این چشمت نابینا می شود، و اشاره به چشم من نمود، من از آن موقع تا کنون بیمناک و خائف هستم و ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید رحمته الله) نیز این ملاقات را شنیده بود، او گفت: هنوز چهل روز از مراجعت وی از سفر مکه نگذشته بود که دملی در همان چشم که حضرت اشاره فرموده بود پدید آمد و نابینا شد. (۱)

از این ملاقات و تشرّف بخوبی معلوم می شود که اعانت و کمک به فاسق و شارب خمر حرام است اگر چه فاسق فرزند انسان باشد.

و در روایتی از حضرت امام رضا علیه السلام نقل شده است: هر کس انسان عاصی و گنه کاری را دوست

۱- فرج المهموم، صفحه ۲۵۹.

بدارد خود او نیز عاصی و گنه کار
است. (۱)

﴿ تشرّف سیزدهم ﴾

سید بن طاووس رحمۃ اللہ علیہ در کتاب
فرج المهموم راجع به تشرّف
قاسم بن علاء رحمۃ اللہ علیہ می فرماید: این
داستان را از یک نسخه کتابهای
بسیار قدیمی که از کتاب اصول
اصحابمان می باشد و در زمان
وکلاء حضرت امام زمان (ارواحنا
فداه) نوشته شده است نقل
می کنیم.

محمد بن احمد صفوان نقل می کند که گفت: قاسم بن علی را دیدم
که صد و هفده سال داشت. در هشتاد سالگی که دو چشمش سالم

بود، بشرف ملاقات حضرت امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهما السلام رسیده بود سپس بعد از هشتاد سالگی نابینا شد، تا اینکه هفت روز پیش از وفاتش دوباره بینا گردید.

جریان بدین قرار بود که من در شهر (ران) آذربایجان نزد وی اقامت داشتم. مرتب توقیعاتی از جانب امام زمان (ارواحنا فداه) بدست محمد بن عثمان و بعد از او بدست حسین بن روح (قدس الله روحهما) بوی می رسید، ولی بعد از آن قریب دو ماه، توقیعی نرسید و او از این جهت ناراحت شد. روزی در اثناء اینکه با وی غذا می خوردم ناگهان دربان خوشحال وارد شد و گفت: پیکی از جانب عراق آمده - قاسم مسرور گردیده روی به جانب قبله نمود و به سجده افتاد. فی الوقت پیرمردی کوتاه قد با علامات قاصدی در حالی که جامه دوخته ای بتن و کفش مخصوص سفر بپا داشت و خرجینی بدوش داشت وارد شد. قاسم برخاست و با او معانقه کرد و خرجین را از دوشش برداشت. آنگاه تشت و آب طلبید و دست او را شسته پهلوی خود نشانید. و به خوردن غذا مشغول گشتیم. سپس دستها را شستیم. در این موقع پیرمرد برخاست و نامه ای که از نیم ورق بزرگتر بود بیرون آورد و به قاسم داد. قاسم نامه را گرفت و آنرا بوسید و به کاتب خود ابو عبدالله داد. ابو عبدالله نامه را گرفت و مهرش را برداشت و خواند.

قاسم احساس مطلب حزن آوری از آن نمود. لذا پرسید:

یا ابا عبدالله خیر است!

گفت: خیر است. قاسم پرسید آیا راجع به من دستور آمده؟

ابو عبدالله گفت: اگر خوش نمیداری تا نگویم.

گفت: مگر چیست؟

گفت: خبر مرگ تو است که نوشته چهل روز دیگر خواهی مرد و

اینها هفت قطعه پارچه است که برای کفن تو آورده‌اند!

گفت: آیا من با دین سالم از دنیا می‌روم؟

گفت: آری چون بمیری دینت سالم است.

قاسم خندید و گفت: بعد از این عمر طولانی دیگر آروزی ندارم.

مجدداً مرد تازه وارد برخاست و سه طاقه پارچه و لباس یمنی

سرخ رنگی و عمامه‌ای و دو دست لباس و دستمالی بیرون آورد و به

قاسم داد. و نیز پیراهنی نزد او بود که حضرت امام رضا علیه السلام به او

خلعت داده بود.

همچنین قاسم دوستی داشت بنام عبدالرحمن بن محمد سنیزی

که با اهل بیت عصمت، سخت دشمن بود ولی میان او و قاسم در امر

دنیوی دوستی محکمی برقرار بود. در آن موقع عبدالرحمن برای

صلح دادن ابو جعفر بن حمدون همدانی و پسر قاسم که داماد وی بود

بخانه قاسم آمده بود.

قاسم بدو نفر پیرمرد شیعه که نزد وی میزیستند و نام یکی از آنها

ابوحامد عمران بن مفلس و دیگری علی بن جحدر بود گفت: این نامه

را برای عبدالرحمن بن محمد بخوانید، زیرا که دوست دارم او را هدایت کنم و امیدوارم خداوند با خواندن این نامه او را به مذهب حق راهنمایی کند.

پیرمردها گفتند: از این فکر درگذر زیرا مضمون این نامه را این جماعت شیعه نمی‌توانند تحمل کنند تا چه رسد به عبدالرحمن بن محمد.

قاسم گفت: من می‌دانم سرّی را فاش می‌کنم که نمی‌باید آنرا اظهار بدارم ولی به ملاحظه دوستی که با عبدالرحمن بن محمد داشته و میلی که بر راهنمایی او بوسیله این موضوع دارم می‌خواهم نامه را برای عبدالرحمن بخوانم.

آنروز گذشت چون روز پنج شنبه سیزدهم ماه رجب فرا رسید و عبدالرحمن بن محمد بنزد قاسم آمد و بوی سلام کرد، قاسم نامه را بیرون آورد و گفت: این نامه را بخوان و دوباره در آن بیاندیش!

عبدالرحمن نامه را خواند چون به آنجا رسید که خبر مرگ قاسم را داده بود، نامه را پرت کرد و به قاسم گفت: ای ابو محمد! از این عقیده که داری به خدا پناه ببر، زیرا تو مردی هستی که از لحاظ دیانت بر دیگران برتری داری، و عقلت را از دست نداده‌ای خداوند می‌فرماید:

وما تدری نفس ماذا تکسب غداً وما تدری نفس بأی ارض تموت.

یعنی: هیچکس نمیداند فردا چه خواهد کرد، و هیچ کس نمی داند در کدام زمین خواهد مرد^(۱) و هم می فرماید: عالم الغیب فما یظهر غیبه احداً. یعنی: خداوند داننده غیب است و هیچکس را بر غیب خود مطلع نمی گرداند^(۲)

قاسم خندید و گفت: بقیّه آیه را بخوان که خداوند می فرماید: الاّ من ارتضیٰ من رسول^(۳) یعنی: مگر فرستاده‌ای که مورد رضایت خدا باشد، مولای من هم مورد عنایت خداست! سپس قاسم بوی گفت: من میدانستم که تو چنین خواهی گفت: ولی تاریخ امروز را نگاهدار اگر من بعد از آن تاریخی که در این نامه است، زنده ماندم، بدان که اعتقاد من چیزی نبوده اما اگر وفات یافتم درباره معتقدات خود تجدید نظر کن.

عبدالرحمن تاریخ روز مقرر در نامه را یادداشت کرد و از هم جدا گشتند. چون هفت روز از تاریخ رسیدن نامه گذشت، در همان روز قاسم سخت بیمار شد و میان بسترش تکیه بدیوار داد. پسرش حسن بن قاسم دائم الخمر و داماد ابو عبدالله بن حمدان همدانی بود، حسن در آن هنگام عبا بصورت انداخته و در گوشه خانه نشسته بود ابو حامد نیز در گوشه دیگر خانه نشسته بود، ابو جعفر بن محمد جحدر و من و گروهی از مردم شهر هم گریه میکردیم. در این

۲- سورة جن، آیه ۲۶

۱- سورة لقمان، آیه ۳۴

۳- سورة جن آیه ۲۷

وقت قاسم تکیه بدو دست و پشت خود داد و شروع بگفتن این کلمات کرد: یا محمد یا علی یا حسن یا حسین! یا موالی کونوا شفعا ئی الی الله عزّوجلّ،

سه بار این کلمات را تکرار نمود، چون بار سوّم باینجا رسید که گفت: یا علی یا موسیٰ مژگانش بحرکت درآمد، همانطور که کودکان لاله نعمانی را حرکت می دهند. حدقه چشمش ورم کرد، آستین خود را روی دیدگان میکشید که آبی مانند آبگوشت از چشمانش بیرون آمد، آنگاه روی به جانب پسرش کرد و گفت: حسن بیا! ابو حامد بیا! ما همه نزد وی جمع شدیم و نگاه به حدقه های چشمش کردیم دیدیم که هر دو سالم است، ابو حامد دست روی هر یک از ما می گذاشت و می پرسد: آیا مرا می بینی؟

بالآخره خبر وی در میان خلائق شایع شد و دسته دسته از مردم می آمدند و او را مینگریستند و قاضی شهر نیز سواره نزد وی آمد. نام او ابوسائب عقبه ابن عبیدالله مسعودی، و قاضی القضاة بغداد بود چون قاضی آمد پرسید ای ابو محمد؟! این چیست که در دست من است؟ و در آن انگشتری بود که یک نگینی فیروزه داشت پس انگشتر را نزدیک آورد و به او نشان داد و گفت: سه سطر بر آن منقوش است - قاسم آن را گرفت ولی نتوانست بخواند، مردم با حال تعجب بیرون می رفتند و جریان او را برای دیگران نقل می کردند.

سپس قاسم متوجّه پسرش حسن شد و گفت: ای فرزند! هر مقام و

مرتبه‌ای که خداوند بتو داده باشد با شکر الهی قبول کن،

حسن گفت: ای پدر! قبول کردم

قاسم گفت: چطور قبول می‌کنی؟

حسن گفت: هر طور که تو بمن فرمان دهی!

قاسم گفت: من از تو می‌خواهم که از می‌خواری دست برداری

گفت: ای پدر! بآن کسیکه تو نام او را بردی سوگند که از خوردن

شراب و اعمال دیگری که تو نمی‌دانی دست برمی‌دارم.

قاسم دست بسوی آسمان برداشت و سه بار گفت: خدایا

فرمانبرداری خود را به حسن الهام کن و او را از نافرمانی خود دور

گردان. پس کاغذی خواست و با دست خود وصیّت نوشت رحمة الله

علیه. زمینهایی که در دست او بود متعلق به امام زمان علیه السّلام و

آنها وقف آن حضرت کرده بود. از جمله وصیتهای قاسم به پسرش

حسن این بود که گفت: اگر شایستگی وکالت امام را پیدا کردی مخارج

زندگی خود را از نصف ملک من که معروف به (فرجیده) است تأمین

کن و بقیّه آن، ملک امام زمان (ارواحنا فداه) است. ولی اگر به وکالت

نرسیدی خیر خود را از راهی که مورد قبول حقّ باشد جستجو کن -

حسن نیز این وصیّت پدر را پذیرفت.

چون روز چهارم شد و فجر طالع گردید. قاسم وفات یافت. خدا او

را رحمت کند در آنموقع عبدالرحمن آمد و با سر و پای برهنه فریاد

می‌زد و میگفت: واسیّداه! ای وای که آقایم از دنیا رفت!

مردم این وضع را از عبدالرحمن بسیار بزرگ شمردند و می‌گفتند:
چه شده که چنین می‌کنی؟

عبدالرحمن می‌گفت: ساکت باشید من چیزی دیدم که شما
ندیده‌اید. پس قاسم را تشییع کرد و از عقیده سابق خود برگشت
(یعنی شیعه شد) و بسیاری از املاک خود را وقف امام زمان (ارواحنا
فداه) نمود.

ابوعلی بن حجدر قاسم را غسل داد و ابوحامد آب بر وی
می‌ریخت و او را در هشت پارچه کفن نمود و پیراهنی که از امام
رضاعلیه علیه السلام خلعت گرفته بود، نیز بر وی پوشانیدند و آن هفت قطعه
پارچه که از عراق آورده بودند نیز بر وی پوشاندند. بعد از مدتی
نامه‌ای که متضمن تسلیت به حسن بود، از ناحیه مقدسه امام علیه السلام
صادر گشت که در آخر آن باین عبارت دعا فرمود: خداوند
فرمابرداری خود را بتو الهام فرماید و از نافرمانی خود بازگرداند!
این همان دعایی بود که پدرش درباره او نموده بود! و در آخر نامه
حضرت مرقوم بود که: ما پدرت را برای تو پیشوا و اعمال او را مثال و
نمونه قرار دادیم.

سیدبن طاووس رحمته الله در کتاب
فرج المهموم بعد از نقل این
داستان می‌نویسد: ما آنرا از یک
نسخه بسیار عتیقه از کتب قدیمی

علمای خودمان نقل کردیم که
شاید در زمان وکلاء حضرت
(یعنی غیبت صغری و پیش از
سال ۳۲۹ هـ) نوشته شده است.

﴿ تشرّف چهاردهم ﴾

سیدبن طاووس رحمه الله در کتاب
مستطاب اقبال از محمدبن ابی
الرواد راوسی نقل نموده که:

یک روز در محضر محمدبن جعفر دهّان به سوی مسجد سهله
بیرون رفته بودم که محمدبن جعفر گفت: برویم به مسجد صعصعة بن
صوحان چون آن مسجد مبارکی است و امیرالمؤمنین عليه السلام در آنجا
نماز گذارده و ائمه هدی عليهم السلام قدمهای شریف خود را در آنجا
گذاشته اند.

سپس میل کردیم به سوی آن مسجد و مشغول نماز در آن مسجد
شدیم، در بین نماز خواندن بودیم که مردی را دیدیم که از شترش
پائین آمده و ساقهای شترش را عقال کرد آنگاه داخل مسجد شد و دو

رکعت نماز خواند و آن دو رکعت را بسیار طول داد، سپس دستهای مبارکش را بلند کرد و این دعا را خواند: اللهم يا ذا المنن السابغة... سپس برخاست و سوار شترش شد و خواست برود که محمد بن جعفر دهان به من گفت: آیا بر نمی خیزی تا برویم نزد او و سؤال کنیم که او کیست؟

برخواستیم و نزد او رفتیم و به او گفتیم: شما را به خداوند قسم می دهیم به ما بفرما که کیستی؟

فرمود: مرا کی پنداشتید؟

محمد بن جعفر دهان گفت: گمان کردم شما حضرت خضر می باشید.

سپس رو به من کرد و فرمود: تو هم چنین گمان کردی؟

گفتم: من هم گمان کردم که شما حضرت خضر علیّه السلام هستید.

فرمود: والله من هر آینه آن کسی هستم که "خضر" محتاج است به او و دیدن او، برگردید منم امام زمان شما.

سید بن طاووس این دعا را در اقبال روایت کرده و از روایت او ظاهر میشود که این دعا جامعترین دعاهاست و در همه اوقات آن را میتوان خواند و نیز فرموده که مستحب است در هر روز این دعا

را بخوانند:

اللَّهُمَّ يَا ذَا الْمَنِّ السَّابِغَةِ وَالْأَلَاءِ الْوَارِعَةِ وَالرَّحْمَةِ الْوَاسِعَةِ
وَالْقُدْرَةِ الْجَامِعَةِ وَالنَّعْمِ الْجَسِيمَةِ وَالْمَوَاهِبِ الْعَظِيمَةِ وَالْأَيَادِي
الْجَمِيلَةَ وَالْعَطَايَا الْجَزِيلَةَ يَا مَنْ لَا يُنْعَثُ بِتَمْثِيلٍ وَلَا يُمْتَلَّ بِنَظِيرٍ
وَلَا يُغْلَبُ بِظَهِيرٍ يَا مَنْ خَلَقَ فَرَزَقَ وَاللَّهُمَّ فَانْطِقْ وَابْتَدِعْ فَشَرَعَ
وَعَلَا فَارْتَفَعَ وَقَدَّرَ فَاحْسَنَ وَصَوَّرَ فَاتَّقَنَ وَاحْتَجَّ فَأَبْلَغَ وَأَنْعَمَ
فَأَسْبَغَ وَأَعْطَى فَاجْزَلَ وَمَنَحَ فَأَفْضَلَ يَا مَنْ سَمَا فِي الْعِزِّ فَفَاتَ
نَوَاطِرَ الْأَبْصَارِ وَدَنَا فِي اللَّطْفِ فَجَارَ هَوَاجِسَ الْأَفْكَارِ يَا مَنْ
تَوَحَّدَ بِالْمُلْكِ فَلَانَدَّ لَهُ فِي مَلَكُوتِ سُلْطَانِهِ وَتَفَرَّدَ بِالْأَلَاءِ
وَالْكِبْرِيَاءِ فَلَا ضِدَّ لَهُ فِي جَبْرُوتِ شَأْنِهِ يَا مَنْ حَارَتْ فِي كِبْرِيَاءِ
هَيْبَتِهِ دَقَائِقُ لَطَائِفِ الْأَوْهَامِ وَأَنْحَسَرَتْ دُونَ إِدْرَاكِ عَظَمَتِهِ
خَطَائِفُ أَبْصَارِ الْأَنَامِ يَا مَنْ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِهَيْبَتِهِ وَخَضَعَتِ
الرِّقَابُ لِعَظَمَتِهِ وَوَجِلَتِ الْقُلُوبُ مِنْ خِيفَتِهِ أَسْأَلُكَ بِهَذِهِ
الْمِدْحَةِ الَّتِي لَا تَنْبَغِي إِلَّا لَكَ وَبِمَا وَآيَتْ بِهِ عَلَيَّ نَفْسِكَ لِذَاعِبِكَ
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَبِمَا ضَمِنْتَ الْأُجَاخَةَ فِيهِ عَلَيَّ نَفْسِكَ لِلذَّاعِينَ

يَا سَمْعَ السَّامِعِينَ وَأَبْصَرَ النَّاطِرِينَ وَأَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ يَا ذَا الْقُوَّةِ
الْمَتِينِ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ وَأَقْسَمَ لِي
فِي شَهْرِنَا هَذَا خَيْرَ مَا قَسَمْتَ وَاخْتَمَ لِي فِي قَضَائِكَ خَيْرَ مَا
حَتَمْتَ وَاخْتَمَ لِي بِالسَّعَادَةِ فِيمَنْ حَتَمْتَ وَأَحْيَيْ مَا أَحْيَيْتَنِي
مَوْفُورًا وَأَمْتَنِي مَسْرُورًا وَمَغْفُورًا وَتَوَلَّ أَنْتَ نَجَاتِي مِنْ مُسَائِلَةِ
الْبُرْزَخِ وَادَّرَ أَعْيُنِي مُنْكَرًا وَنَكِيرًا وَأَرَعَيْتَنِي مُبَشِّرًا وَبَشِيرًا وَاجْعَلْ
لِي إِلَى رِضْوَانِكَ وَجَنَانِكَ مَصِيرًا وَعَيْشًا قَرِيرًا وَمُلْكًا كَبِيرًا
وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ كَثِيرًا.

﴿ تشرّف پانزدهم ﴾

سید بن طاووس رحمۃ اللہ علیہ از ابو جعفر
محمد بن هارون بن موسی
تلعکبری روایت می کند که
می گفت: ابوالحسن بن ابی البغل
کاتب برایم این حکایت را نقل کرد
که:

بر عهده گرفتم کاری را از جانب ابی منصور بن صالحان، پس از آن
میان ما کدورتی پیدا شد که باعث شد از ترس خود را پنهان کنم و او
در جستجوی من برآمد.

پس از مدّتی که پنهان و هراسان بودم عزم رفتن به مقابر قریش
یعنی مرقد منور حضرت امام کاظم علیه السلام را گرفتم و شب جمعهای

خود/را به آنجا رساندم و از ابن جعفر قیم خواهش کردم که آن شب را در حرم مطهر بگذارد و دربهای حرم را ببندد و سعی کند آن مکان مقدّس خالی باشد تا بهتر متوسّل شوم و همچنین ایمن باشم از "ابی منصور بن صالحان" و افراد او.

او درخواست مرا اجابت کرد و دربها را بست، آن شب شب بارانی بود و نیمه‌های شب باد و باران آنقدر شدّت گرفت که تردّد مردم را قطع کرد.

من مشغول دعا و زیارت و نماز بودم که ناگهان صدای پائی از سمت ضریح مولایم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم، دیدم مردی است که مشغول زیارت است و سلام بر حضرت آدم علیه السلام و پیامبران اولوالعزم می‌دهد آنگاه بر ائمه علیهم السلام یک یک سلام می‌داد و نام می‌برد تا رسید به نام مقدّس حضرت صاحب الزّمان (ارواحنا فداه) و او را ذکر نکرد، از عمل او تعجّب کردم و گفتم: شاید او نام مقدّس حضرت امام زمان (ارواحنا فداه) را فراموش کرده و یا اینکه این خود یک مذهبی است که این مرد به آن معتقد است (یعنی یازده امامی است).

هنگامی که از زیارت فارغ شد دو رکعت نماز خواند و صورت مبارکش را به طرف مرقد منور حضرت امام محمدجواد علیه السلام کرد و به همان نحو زیارت کرد و دو رکعت نماز خواند. او جوانی بود کامل و لباس سفید پوشید بود و عمامه‌ای بر سر داشت که «جَنک» برای او

قرار داده بود و ردائی بر کتف مبارکش انداخته بود و من از او می ترسیدم به من فرمود: ای ابوالحسن بن ابی البغل! چرا دعای فرج را نمی خوانی؟

گفتم: آقا جان این دعا، چه دعائی است؟

فرمود: دو رکعت نماز بجای آور و سپس این دعا را بخوان:

يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَسَتَرَ الْقَبِيحَ يَا مَنْ لَمْ يُؤْخَذْ بِالْجَرِيرَةِ
وَلَمْ يَهْتِكِ السِّرَّ يَا عَظِيمَ الْمَنِّ، يَا كَرِيمَ الصَّفْحِ، يَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ،
يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ، يَا مُنْتَهَى كُلِّ نَجْوَى، يَا غَايَةَ كُلِّ شَكْوَى،
يَا عَوْنَ كُلِّ مُسْتَعِينٍ، يَا مُبْتَدِئًا بِالنَّعْمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا.

يَا سَيِّدَاهُ (ده مرتبه)

يَا مَوْلَاهُ (ده مرتبه)

يَا غَايَتَاهُ (ده مرتبه)

يَا مُنْتَهَى غَايَةِ رَغْبَتَاهُ (ده مرتبه)

أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ وَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ،
عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِلَّا مَا كَشَفْتَ كَرْبِي وَنَفَسْتَ هَمِّي وَفَرَجْتَ غَمِّي
وَأَصْلَحْتَ حَالِي.

بعد از آن دعا کن و بطلب حاجت خود را، سپس می گذاری

صورت راست خود را بر زمین و صد مرتبه می گوئی:

يَا مُحَمَّدُ، يَا عَلِيُّ، يَا عَلِيُّ، يَا مُحَمَّدُ كَفِيَانِي فَإِنَّكُمَا كَافِيَايَ
وَأَنْصُرَانِي فَإِنَّكُمَا نَاصِرَايَ.

سپس می‌گذاری طرف چپ صورت خود را بر زمین و صد مرتبه
می‌گوئی:

أَذْرِكُنِي، أَذْرِكُنِي، أَذْرِكُنِي، ...
و آن را بسیار تکرار کن و سپس بگو:
الْغُوثُ، الْغُوثُ، الْغُوثُ، ...

آنقدر این ذکر را می‌گوئی تا نفست قطع شود.

سپس سر بر می‌داری، بدان که خدای تعالی بکرم خود حاجت تو
را بر می‌آورد انشاءالله تعالی، من مشغول نماز و دعائی شدم که فرمود
و او بیرون رفت.

هنگامی که فارغ شدم از نماز و دعا رفتم بیرون که از ابی جعفر قیّم
سؤال کنم از این مرد و چگونه داخل شدن او؟

دیدم درها قفل و بسته است، تعجب کردم و گفتم: شاید دری
باشد که من نمی‌دانم خود را به ابی جعفر قیّم رساندم او در اطاق زیت
(یعنی محلّ نگهداری روغن چراغهای حرم) بود از حال آن مرد
پرسیدم گفتم: درها قفل است چنانکه می‌بینی و من برای کسی درب
را باز نکردم.

من از برخورد خودم با او و تکلم او با من، برایش گفتم.

گفتم: این مولای ما حضرت صاحب الامر (ارواحنا فداه) است و
من مکرّر آنجناب را دیده‌ام که در چنین شبی در وقت خالی بودن
حرم مطهر به زیارت آمده‌است.

ابی الحسن بن ابی البغل می گوید: تأسّف خوردم از آن نعمت بزرگ (یعنی دیدار با امام زمان (ارواحنا فداه) که می توانستم استفاده بیشتری بکنم) که از من فوت شد و از دست دادم.

نزدیک طلوع فجر از حرم بیرون آمدم و خود را به "کرخ" محلی که در آن پنهان شده بودم رساندم.

روز هنوز به چاشت نرسیده بود که افراد ابن صالحان به جستجو می آمدند و از دوستانم از منزل من سؤال می کردند و با آنها امانی بخط خود وزیر بود.

من همراه یکی از دوستانم نزد او رفتم، تا مرا دید برخاست و در آغوش گرفت و گفت: حال تو به آنجا کشیده که شکایت مرا به حضرت صاحب الزّمان (ارواحنا فداه) می کنی؟

گفتم: دعائی و سؤالی بود.

گفت: وای بر تو دیشب در خواب مولایم حضرت صاحب الزّمان (ارواحنا فداه) را دیدم که مرا امر کردند به نیکی و احسان به تو و به من تشدّد کردند بنحوی که ترسیدم.

﴿ تشرّف شانزدهم ﴾

سید بن طاووس رحمۃ اللہ علیہ در کتاب
مجمع الدعوات از بعضی از کتب
قدما راجع به دعای علوی مصری
چنین می نویسد:

محمد بن علی علوی حسینی (مشهور به علوی مصری) که ساکن
مصر بوده می گفت: مرا امری عظیم و همی شدید از طرف والی مصر،
فراگرفت تا جایی که بر جان خود ترسیدم چون نزد "احمد بن طولان"
از من سخن چینی کرده بودند.

به قصد حجّ از مصر خارج شدم و از حجاز به سوی عراق رفتم و
قصد کردم مرقد مطهر مولی و جدّم حضرت حسین بن علی علیه السلام را که
پناه برم به قبر منورش از ترسی که داشتم پانزده روز در حایر ماندم و

شب و روز دعا می‌کردم و تصرّح می‌نمودم تا اینکه ظاهر شد بر من قیّم زمان و ولیّ رحمن (امام عصر و زمان (ارواحنا فداه)) و من در میان خواب و بیداری بودم.

به من فرمود: حضرت امام حسین علیه السلام به تو می‌فرمایند: فرزندم از فلانی ترسیدی؟

عرض کردم: آری! او قصد نموده مرا هلاک کند بدین جهت پناه آوردم به سیّد و مولای خود و شکایت نزد حضرتش آوردم.

فرمود: چرا نخواندی خداوند و پروردگار خود و پدران را به دعائی که خواندند آن را گذشتگان از پیامبران؟ به تحقیق آنان نیز در سختی بودند و خداوند بلا را از ایشان بر طرف نمود.

عرض کردم: به چه بخوانم او را؟

فرمود: چون شب جمعه شود غسل کن و نماز شب بگذار، چون به سجده شکر رفتی، بخوان این دعا را در حالتی که روی دو زانو نشسته‌ای.

سپس دعا را برای من ذکر نمود و او تا شب جمعه نزد من می‌آمد و آن کلام و دعا را بر من تکرار می‌فرمود تا آنکه آن را حفظ شدم و دیگر نیامد.

شب جمعه غسل کردم و لباسم را تغییر دادم و خود را خوشبو کردم و نماز شب بجا آوردم و سجده شکر کردم و به زانو روی زمین نشستم و خدای عزّوجلّ را به آن دعا خواندم.

تا اینکه شب شنبه آن حضرت نزد من آمد و فرمودند: دعای تو مستجاب شد بعد از فراغ تو از دعا درباره دشمن تو که سعایت تو را نزدش کرده بودند.

چون صبح شد سید خود را وداع کردم و متوجّه مصر شدم هنگامی که به اردن رسیدم مردی از همسایگانم را در مصر دیدم و او مردی مؤمن بود

او به من خبر داد که دشمن مرا "احمد بن طولان" گرفت و به حبس انداخت و تا صبح کرد سرش از قفا بریده شده بود و گفت: این واقعه در شب جمعه رخ داد و سپس او را در رود نیل انداختند. معلوم شد که کشته شدن او بعد از فراغ من بود از دعا، چنانکه مولایم به من خبر داده بودند.

قبل از اینکه دعا را نقل کنیم این حکایت را از "علی بن حماد" که از دوستان "علوی مصری" است ذکر می‌کنیم:

من این دعا را از علوی مصری گرفتم او با من شرط کرد که آن را به کسی ندهم مگر به کسی که مذهبش را بدانم که از دوستان اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد.

این دعا در نزد من بود و با برادرانم آن را می‌خواندیم تا اینکه یکی از قضات اهواز که از اهل سنت بود و بر من احسان زیادی نموده بود و

هرگاه به شهر او می‌رفتم بر او وارد می‌شدم، به منزل ما آمد و گفت: سلطان او را گرفته و از او نوشته‌ای گرفته که بیست هزار درهم بدهد. برای او دلم رقت کرد و به او رحم نمودم و این دعا را به او دادم، پس از آن هفته تمام نشد که سلطان او را رها کرد و او را به وطنش با اکرام و احترام بازگرداند، و من تا خبر آزادی او رسید به سراغش رفتم و تا «ابله» او را مشایعت کردم و برگشتم.

چند روزی گذشت وقتی به سراغ دعا رفتم، آن را نیافتم لابلای تمام کتابهایم را گشتم اثری از آن ندیدم، از «ابی مختار حسینی» که نسخه‌ای از این دعا نزدش بود طلب کردم و او هم دعا را گم کرده بود و هر چه گشت آن را نیافت.

دانستم این عقوبتی است از جانب خداوند (عزّوجلّ) چون آن را به مخالف داده بودم بعد از بیست سال که دعا مفقود شده بود، در میان کتابهایم یافتم و حال آنکه چندین بار آنها را گشته بودم، پس از آن قسم یاد کردم که آن را ندهم مگر به کسی که به او ایمان و اطمینان داشته باشم و یقین پیدا کنم که از معتقدین به ولایت آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است. و همچنین به هر کسی که می‌دهم با او عهد می‌کنم که او هم ندهد مگر به مستحقّ آن.

دعای علوی مصری این است:

رَبِّ مَنْ ذَا الَّذِي دَعَاكَ فَلَمْ تُجِبْهُ، وَمَنْ ذَا الَّذِي سَأَلَكَ فَلَمْ

تُعْطِيهِ، مَنْ ذَا الَّذِي نَاجَاكَ فَخَيَّبْتَهُ، أَوْ تَقَرَّبَ إِلَيْكَ فَأَبْعَدْتَهُ.
رَبِّ هَذَا فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ، مَعَ عِنَادِهِ وَكُفْرِهِ وَعُتُوِّهِ وَادِّعَائِهِ
الرُّبُوبِيَّةِ لِنَفْسِهِ، وَعِلْمِكَ بِأَنَّهُ لَا يَتُوبُ وَلَا يَرْجِعُ وَلَا يَسُوءُ، وَلَا
يُؤْمِنُ وَلَا يَخْشَعُ، اسْتَجَبْتَ لَهُ دُعَاءَهُ، وَأَعْطَيْتَهُ سُؤْلَهُ، كَرَمًا مِنْكَ
وَجُودًا وَقِلَّةَ مِقْدَارٍ لِمَا سَأَلَكَ عِنْدَكَ، مَعَ عِظَمِهِ عِنْدَهُ.
أَخَذًا بِحُجَّتِكَ عَلَيْهِ، وَتَأْكِدًا بِهَا حِينَ فَجَرَ وَكَفَرَ، وَاسْتِطَالَ
عَلَى قَوْمِهِ وَتَجَبَّرَ، وَبِكُفْرِهِ عَلَيْهِمْ افْتَحَرَ، وَبِظُلْمِهِ لِنَفْسِهِ تَكَبَّرَ،
وَبِحِلْمِكَ عَنْهُ اسْتَكْبَرَ، فَكَتَبَ وَحَكَمَ عَلَى نَفْسِهِ جُرْأَةً مِنْهُ، أَنَّ
جُرَاءَ مِثْلِهِ أَنْ يُغْرَقَ فِي الْبَحْرِ، فَجَزَيْتَهُ بِمَا حَكَمَ بِهِ عَلَى نَفْسِهِ.
إِلَهِي وَأَنَا عَبْدُكَ، ابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ أُمَّتِكَ، مُعْتَرِفٌ لَكَ
بِالْعُبُودِيَّةِ، مُقَرِّبَانِكَ أَنْتَ اللَّهُ خَالِقِي لِإِلَهِ لِي غَيْرُكَ وَلَا رَبِّ لِي
سِوَاكَ، مُقَرِّبَانِكَ رَبِّي وَإِلَيْكَ إِيَابِي، عَالِمٌ بِأَنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ، تَفْعَلُ مَا تَشَاءُ، وَتَحْكُمُ مَا تُرِيدُ، لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِكَ، وَلَا رَادًّا
لِقَضَائِكَ، وَأَنَّكَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ، وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ.
لَمْ تَكُنْ مِنْ شَيْءٍ، وَلَمْ تَبْنِ عَنْ شَيْءٍ، كُنْتَ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ

وَإِنَّ الْكَائِنُ بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ، وَالْمُكُونُ لِكُلِّ شَيْءٍ، خَلَقْتَ كُلَّ شَيْءٍ بِتَقْدِيرٍ، وَإِنَّ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. وَأَشْهَدُ أَنَّكَ كَذَلِكَ، كُنْتَ وَتَكُونُ، وَإِنَّتَ حَتَّى قِيَوْمٍ، لَا تَأْخُذُكَ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ، وَلَا تُوصَفُ بِالْأَوْهَامِ وَلَا تُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ، وَلَا تُقَاسُ بِالْمِقْيَاسِ، وَلَا تُشَبَّهُ بِالنَّاسِ، وَإِنَّ الْخَلْقَ كُلَّهُمْ عِبِيدُكَ وَإِمَاؤُكَ، وَإِنَّ الرَّبَّ وَنَحْنُ الْمَرْبُوبُونَ، وَإِنَّتَ الْخَالِقُ وَنَحْنُ الْمَخْلُوقُونَ، وَإِنَّتَ الرَّازِقُ وَنَحْنُ الْمَرْزُوقُونَ.

فَلَاكَ الْحَمْدُ يَا إِلَهِي إِذْ خَلَقْتَنِي بَشَرًا سَوِيًّا، وَجَعَلْتَنِي غَنِيًّا مَكْفِيًّا بَعْدَ مَا كُنْتُ طِفْلًا صَبِيًّا، تَقْوَيْتَنِي مِنَ الثَّدي لَبَنًا مَرِيًّا، وَغَدَيْتَنِي غَدَاءً طَيِّبًا هَنِيًّا، وَجَعَلْتَنِي ذَكَرًا مِثْلًا سَوِيًّا.

فَلَاكَ الْحَمْدُ حَمْدًا إِنْ عُدَّ لَمْ يُحْصَ، وَإِنْ وُضِعَ لَمْ يَتَّسِعْ لَهُ شَيْءٌ، حَمْدًا يَفُوقُ عَلَى جَمِيعِ حَمْدِ الْخَامِدِينَ، وَيَعْلُو عَلَى حَمْدِ كُلِّ شَيْءٍ، وَيَفْخُمُ وَيَعْظُمُ عَلَى ذَلِكَ كُلِّهِ، وَكُلَّمَا حَمِدَ اللَّهُ شَيْءً.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ كَمَا يُحِبُّ اللَّهُ أَنْ يُحْمَدَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَدَدُ مَا

خَلَقَ، وَزِنَةَ مَا خَلَقَ، وَزِنَةَ أَجَلِ مَا خَلَقَ، وَزِنَةَ أَحْفَ مَا خَلَقَ،
وَبَعْدَ أَكْبَرِ مَا خَلَقَ، وَبَعْدَ أَصْغَرِ مَا خَلَقَ.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ حَتَّى يَرْضَى رَبُّنَا وَبَعْدَ الرِّضَا، وَأَسْأَلُهُ أَنْ يُصَلِّيَ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ يَغْفِرَ لِي ذَنْبِي، وَأَنْ يَحْمَدَ لِي أَمْرِي،
وَيَتُوبَ عَلَيَّ، إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.

إِلَهِي وَإِنِّي أَدْعُوكَ وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي دَعَاكَ بِهِ
صَفْوَتُكَ أَبُوْنَا آدَمُ، وَهُوَ مُسِيٌّ ظَالِمٌ حِينَ أَصَابَ الْخَطِيئَةَ،
فَغَفَرْتَ لَهُ خَطِيئَتَهُ، وَثَبْتَ عَلَيْهِ، وَاسْتَجَبْتَ دَعْوَتَهُ، وَكُنْتَ مِنْهُ
قَرِيبًا يَا قَرِيبُ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَغْفِرَ لِي
خَطِيئَتِي وَتَرْضَى عَنِّي، فَإِنْ لَمْ تَرْضَ عَنِّي فَاعْفُ عَنِّي، فَإِنِّي
مُسِيٌّ ظَالِمٌ خَاطِئٌ عَاصٍ، وَقَدْ يَعْفُو السَّيِّدُ عَنِ عَبْدِهِ، وَلَيْسَ
بِرَاضٍ عَنْهُ، وَأَنْ تُرَضِيَ عَنِّي خَلْقَكَ وَتُمِيطَ عَنِّي حَقِّكَ.

إِلَهِي وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي دَعَاكَ بِهِ إِدْرِيسُ، فَجَعَلْتَهُ
صِدِّيقًا نَبِيًّا، وَرَفَعْتَهُ مَكَانًا عَلِيًّا، وَاسْتَجَبْتَ دُعَاءَهُ وَكُنْتَ مِنْهُ قَرِيبًا
يَا قَرِيبُ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ مَأْبِي إِلَى

جَنَّتِكَ، وَمَحَلِّي فِي رَحْمَتِكَ، وَتُسْكِنِي فِيهَا بِعَفْوِكَ، وَتُرْوِّجَنِي
مِنْ حُورِهَا بِقُدْرَتِكَ يَا قَدِيرٌ.

إِلَهِي وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي دَعَاكَ بِهِ نُوحٌ إِذْ نَادَى رَبَّهُ وَهُوَ
إِنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرُ، فَفَتَحْتَ أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ، وَفَجَّرْتَ
الْأَرْضَ عُيُونًا، فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ، وَنَجَّيْتَهُ عَلَى ذَاتِ
الْوَاحِ وَدُسْرٍ.

فَاسْتَجَبْتَ دُعَاءَهُ وَكُنْتَ مِنْهُ قَرِيبًا يَا قَرِيبُ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُنَجِّنِي مِنْ ظُلْمٍ مَنْ يُرِيدُ ظُلْمِي، وَتَكْفٍ
عَنِّي شَرِّ كُلِّ سُلْطَانٍ جَائِرٍ، وَعَدُوِّ قَاهِرٍ، وَمُسْتَحْفٍ قَادِرٍ، وَجَبَّارٍ
عَنِيدٍ، وَكُلِّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ، وَإِنْسِي شَدِيدٍ، وَكَيْدِ كُلِّ مَكِيدٍ، يَا حَلِيمُ
يَا وَدُودُ.

إِلَهِي وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي دَعَاكَ بِهِ عَبْدُكَ وَنَبِيِّكَ صَالِحُ،
فَنَجَّيْتَهُ مِنَ الْخَسْفِ، وَأَعْلَيْتَهُ عَلَى عَدُوِّهِ، وَاسْتَجَبْتَ دُعَاءَهُ،
وَكُنْتَ مِنْهُ قَرِيبًا يَا قَرِيبُ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ
تُخَلِّصَنِي مِنْ شَرِّ مَا يُرِيدُ بِي أَعْدَائِي بِهِ، وَيَبْغِي بِي حُسَادِي،

وَتَكْفِينِيهِمْ بِكَفَايَتِكَ، وَتَتَوَلَّانِي بِوِلَايَتِكَ، وَتَهْدِي قَلْبِي بِهَذَاكَ،
وَتُوَيِّدُنِي بِتَقْوَاكَ، وَتُبَصِّرُنِي بِمَا فِيهِ رِضَاكَ، وَتُعِينِنِي بِغِنَاكَ
يَا حَلِيمٌ.

إِلٰهِي وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي دَعَاكَ بِهِ عَبْدُكَ وَنَبِيُّكَ
وَخَلِيقُكَ إِبْرَاهِيمَ، حِينَ أَرَادَ نَمْرُودُ الْقَاءَهُ فِي النَّارِ، فَجَعَلْتَ
النَّارَ عَلَيْهِ بَرْدًا وَسَلَامًا، وَأَسْتَجِبْتَ دُعَاءَهُ، وَكُنْتَ مِنْهُ قَرِيبًا،
يَا قَرِيبُ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُبَرِّدَ عَنِّي حَرَّ
نَارِكَ، وَتُطْفِئَ عَنِّي لَهَبَهَا، وَتَكْفِينِي حَرَّهَا، وَتَجْعَلَ نَائِرَةَ
أَعْدَائِي فِي شِعَارِهِمْ وَدِثَارِهِمْ، وَتَرُدَّ كَيْدَهُمْ فِي نُحُورِهِمْ،
وَتُبَارِكَ لِي فِيهَا أَعْطَيْتَنِيهِ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ، إِنَّكَ أَنْتَ
الْوَهَّابُ الْحَمِيدُ الْمَجِيدُ.

إِلٰهِي وَأَسْأَلُكَ بِالِاسْمِ الَّذِي دَعَاكَ بِهِ إِسْمَاعِيلُ، فَجَعَلْتَهُ نَبِيًّا
وَرَسُولًا، وَجَعَلْتَ لَهُ حَرَمَكَ مَنْسَكًا وَمَسْكَنًا وَمَأْوَى، وَأَسْتَجِبْتَ لَهُ
دُعَاءَهُ رَحْمَةً مِنْكَ وَكُنْتَ مِنْهُ قَرِيبًا يَا قَرِيبُ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تَفْسَحَ لِي فِي قَبْرِي، وَتَحُطَّ عَنِّي

وَزُرِّي، وَتَشُدُّلِي، أَزْرِي، وَتَغْفِرْ لِي ذَنْبِي.

وَتَرزُقْنِي التَّوْبَةَ بِحَطِّ السَّيِّئَاتِ وَتَضَاعُفِ الْحَسَنَاتِ، وَكَشْفِ
الْبَلِيَّاتِ، وَرَبِّحِ التَّجَارَاتِ، وَدَفَعْ مَعْرَةَ السَّعَايَاتِ، إِنَّكَ مُجِيبُ
الدَّعَوَاتِ، وَمُنزِلُ الْبَرَكَاتِ، وَقَاضِي الْحَاجَاتِ، وَمُعْطِي
الْخَيْرَاتِ، وَجَبَّارُ السَّمَاوَاتِ.

إِلَهِي وَأَسْأَلُكَ بِمَا سَأَلَكَ بِهِ ابْنُ خَلِيلِكَ الَّذِي نَجَّيْتَهُ مِنْ
الدَّبْحِ، وَفَدَّيْتَهُ بِدَبْحِ عَظِيمٍ، وَقَلَّبْتَ لَهُ الْمَشَقَّصَ، حَتَّى نَاجَاكَ
مَوْقِنًا بِدَبْحِهِ، رَاضِيًا بِأَمْرِ وَالِدِهِ.

وَاسْتَجَبْتَ لَهُ دُعَاءَهُ، وَكُنْتَ مِنْهُ قَرِيبًا يَا قَرِيبُ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تُنَجِّينِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ وَبَلِيَّةٍ، وَتَصْرِفَ
عَنِّي كُلَّ ظُلْمَةٍ وَخَبِيَّةٍ وَتَكْفِينِي مَا أَهَمَّنِي مِنْ أُمُورِ دُنْيَايَ
وَآخِرَتِي، وَمَا أَحَادِرُهُ وَأَخْشَاهُ، وَمِنْ شَرِّ خَلْقِكَ أَجْمَعِينَ بِحَقِّ
آلِ يَس.

إِلَهِي وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي دَعَاكَ بِهِ لُوطٌ، فَنَجَّيْتَهُ وَأَهْلَهُ
مِنَ الْخَسْفِ وَالْهَدْمِ وَالْمُثْلِ، وَالشَّدَّةِ وَالْجُهْدِ، وَأَخْرَجْتَهُ وَأَهْلَهُ

مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ، وَاسْتَجَبْتَ دُعَاءَهُ، وَكُنْتَ مِنْهُ قَرِيبًا يَا قَرِيبُ،
أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَأْذِنَ بِجَمْعِ مَا سُئِلْتُ مِنْ
شَمْلِي، وَتَقَرَّعَنِي بِوَلَدِي وَأَهْلِي وَمَالِي، وَتُصَلِّحَ لِي أُمُورِي
وَتُبَارِكَ لِي فِي جَمِيعِ أَحْوَالِي، وَتُبَلِّغَنِي فِي نَفْسِي آمَالِي.
وَتُجِيرَنِي مِنَ النَّارِ، وَتَكْفِينِي شَرَّ الْأَشْرَارِ، بِالْمُصْطَفِينَ الْأَخْيَارِ
الْأَيِّمَّةِ الْأَبْرَارِ وَنُورِ الْأَنْوَارِ، مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
الْأَخْيَارِ الْأَيِّمَّةِ الْمَهْدِيِّينَ وَالصَّفْوَةَ الْمُنتَجِبِينَ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ
أَجْمَعِينَ، وَتَرْزُقَنِي مُجَالَسَتَهُمْ، وَتَمُنَّ عَلَيَّ بِمُرَافَقَتِهِمْ، وَتُوفِّقَ لِي
صُحْبَتَهُمْ، مَعَ أَنْبِيَائِكَ الْمُرْسَلِينَ، وَمَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ،
وَعِبَادِكَ الصَّالِحِينَ، وَأَهْلِ طَاعَتِكَ أَجْمَعِينَ، وَحَمَلَةَ عَرْشِكَ
وَالْكَرُوبِيِّينَ.

إِلَهِي وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي سَأَلْتُكَ بِهِ يَعْقُوبُ، وَقَدْ كُفَّ
بَصْرُهُ، وَسُئِلْتُ شَمْلَهُ، وَفُقِدَ قُرَّةُ عَيْنِهِ ابْنُهُ، فَاسْتَجَبْتَ لَهُ دُعَاءَهُ،
وَجَمَعْتَ شَمْلَهُ، وَأَقْرَزْتَ عَيْنَهُ، وَكَشَفْتَ ضُرَّهُ.
وَكَانَ مِنْهُ قَرِيبًا يَا قَرِيبُ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

وَأَنْ تَأْذَنَ لِي بِجَمْعِ مَا تَبَدَّدَ مِنْ أَمْرِي، وَتَقِرَّ عَيْنِي بِوَلَدِي
وَأَهْلِي وَمَالِي، وَتُصَلِّحَ لِي شَأْنِي كُلَّهُ، وَتُبَارِكَ لِي فِي جَمِيعِ
أَحْوَالِي، وَتُبَلِّغَنِي فِي نَفْسِي آمَالِي، وَتُصَلِّحَ لِي أَفْعَالِي، وَتَمُنَّ
عَلَيَّ يَا كَرِيمُ يَا ذَا الْمَعَالِي، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

إِلَهِي وَاسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي دَعَاكَ بِهِ عَبْدُكَ وَنَبِيُّكَ
يُوسُفُ، فَنَجَّيْتَهُ مِنْ غِيَابَةِ الْجُبِّ، وَكَشَفْتَ ضُرَّهُ، وَكَفَيْتَهُ كَيْدَ
إِخْوَتِهِ، وَجَعَلْتَهُ بَعْدَ الْعُبُودِيَّةِ مَلِكًا، وَاسْتَجَبْتَ دُعَاءَهُ، وَكُنْتَ مِنْهُ
قَرِيبًا يَا قَرِيبُ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَدْفَعَ عَنِّي
كَيْدَ كُلِّ كَائِدٍ، وَشَرَّ كُلِّ حَاسِدٍ، إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

إِلَهِي وَاسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي دَعَاكَ بِهِ عَبْدُكَ وَنَبِيُّكَ مُوسَى
بْنُ عِمْرَانَ، إِذْ قُلْتَ تَبَارَكَ وَتَعَالَيْتَ: «وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ
الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا» وَضَرَبْتَ لَهُ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا، وَنَجَّيْتَهُ
وَمَنْ تَبِعَهُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَأَغْرَقْتَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا،
وَاسْتَجَبْتَ لَهُ دُعَاءَهُ وَكُنْتَ مِنْهُ قَرِيبًا يَا قَرِيبُ.

اسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُعِيدَنِي مِنْ

شَرِّ خَلْقِكَ، وَتَقَرَّبَنِي مِنْ عَفْوِكَ، وَتَنْشُرْ عَلَيَّ مِنْ فَضْلِكَ مَا
تُغْنِينِي بِهِ عَنْ جَمِيعِ خَلْقِكَ، وَيَكُونْ لِي بَلَاغًا أَنَالُ بِهِ مَغْفِرَتَكَ
وَرِضْوَانَكَ، يَا وَليَّ وَوَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ.

إِلَهِي وَأَسْأَلُكَ بِالِاسْمِ الَّذِي دَعَاكَ بِهِ عَبْدُكَ وَنَبِيُّكَ دَاوُدُ،
فَاسْتَجَبْتَ لَهُ دُعَاءَهُ، وَسَخَّرْتَ لَهُ الْجِبَالَ يُسَبِّحُنَ مَعَهُ
بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ، وَالطَّيْرُ مَحْشُورَةٌ كُلُّ لَهَا أَوَابٌ، وَشَدَّدْتَ مُلْكَهُ،
وَآتَيْتَهُ الْحِكْمَةَ وَفَضَلَ الْخِطَابِ، وَالنَّتَ لَهُ الْحَدِيدَ، وَعَلَّمْتَهُ صِنْعَةَ
لُبُوسٍ لَهُمْ وَغَفَرْتَ ذَنْبَهُ.

وَكَنتَ مِنْهُ قَرِيبًا يَا قَرِيبُ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَأَنْ تُسَخِّرَ لِي جَمِيعَ أُمُورِي، وَتُسَهِّلَ لِي تَقْدِيرِي، وَتَرْزُقَنِي
مَغْفِرَتَكَ وَعِبَادَتَكَ، وَتَدْفَعَ عَنِّي ظُلْمَ الظَّالِمِينَ وَكَيْدَ الكَائِدِينَ
وَمَكْرَ المَاكِرِينَ، وَسَطَوَاتِ الفَرَاعِنَةِ الجَبَّارِينَ، وَحَسَدَ
الْحَاسِدِينَ، يَا أَمَانَ الخَائِفِينَ وَجَارَ المُسْتَجِيرِينَ، وَثِقَةَ الوَائِقِينَ،
وَذَرِيعَةَ الْمُؤْمِنِينَ، وَرَجَاءَ الْمُتَوَكِّلِينَ، وَمُعْتَمَدَ الصَّالِحِينَ يَا أَرْحَمَ
الرَّاحِمِينَ.

إِلَهِي وَأَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ بِالِاسْمِ الَّذِي سَأَلْتُكَ بِهِ عَبْدُكَ وَنَبِيُّكَ
سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ، إِذْ قَالَ: «رَبِّ هَبْ لِي مُلْكَاً لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ
بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ».

فَاسْتَجَبْتَ لَهُ دُعَاءَهُ، وَأَطَعْتَ لَهُ الْخَلْقَ، وَحَمَلْتَهُ عَلَى الرِّيحِ،
وَعَلَّمْتَهُ مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَسَخَّرْتَ لَهُ الشَّيَاطِينَ، مِنْ كُلِّ بِنَاءٍ وَغَوَاصٍ،
وَأَخْرَجْتَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ، هَذَا عَطَاؤُكَ لَا عَطَاءَ غَيْرِكَ.
وَكَنتَ مِنْهُ قَرِيباً يَا قَرِيبُ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَأَنْ تَهْدِيَ لِي قَلْبِي، وَتَجْمَعَ لِي شَمْلِي، وَتَكْفِينِي هَمِّي، وَتُؤَمِّنَ
خَوْفِي، وَتُفَكَّ أَسْرِي، وَتَشُدَّ أَرْزِي، وَتُمَهِّلَنِي وَتُنَفِّسَنِي،
وَتُسْتَجِيبَ دُعَائِي وَتَسْمَعَ نِدَائِي، وَلَا تَجْعَلَ فِي النَّارِ مَأْوَايَ، وَلَا
الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمِّي، وَأَنْ تُوسِّعَ عَلَيَّ رِزْقِي، وَتُحَسِّنَ خُلُقِي، وَتُعْتِقَ
رَقَبَتِي، فَإِنَّكَ سَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَمُؤَمَّلِي.

إِلَهِي وَأَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ الَّذِي دَعَاكَ بِهِ أَيُّوبُ لَمَّا حَلَّ بِهِ
الْبَلَاءُ بَعْدَ الصَّحَّةِ، وَنَزَلَ السُّقْمُ مِنْهُ مَنَزَلُ الْعَافِيَةِ، وَالضِّيقُ بَعْدَ
السَّعَةِ، فَكَشَفْتَ ضُرَّهُ، وَرَدَدْتَ عَلَيْهِ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ، حِينَ

نَادَاكَ دَاعِيًا لَكَ، رَاغِبًا إِلَيْكَ، رَاغِبًا لِفَضْلِكَ، شَاكِيًا إِلَيْكَ: «رَبِّ
إِنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ».

فَاسْتَجَبْتَ لَهُ دُعَاءَهُ وَكَشَفْتَ ضُرَّهُ، وَكُنْتَ مِنْهُ قَرِيبًا يَا قَرِيبُ،
أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَكْشِفَ ضُرِّي، وَتُعَافِنِي
فِي نَفْسِي وَأَهْلِي وَمَالِي وَوَلَدِي وَإِخْوَانِي فَيْكَ، عَافِيَةً بَاقِيَةً
شَافِيَةً كَافِيَةً وَافِرَةً، هَادِيَةً نَامِيَةً، مُسْتَعْنِيَةً عَنِ الْأَطِبَّاءِ وَالْأَدْوِيَةِ،
وَتَجْعَلَهَا شِعَارِي وَدِثَارِي، وَتُمَتِّعَنِي بِسَمْعِي وَبَصَرِي، وَتَجْعَلَهُمَا
الْوَارِثَيْنِ مِنِّي، إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

إِلَهِي وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي دَعَاكَ بِهِ يُونُسُ بْنُ مَتَّى فِي
بَطْنِ الْحُوتِ، حِينَ نَادَاكَ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ: أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ
سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.

فَاسْتَجَبْتَ لَهُ دُعَاءَهُ، وَأَنْبَتَ عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَاقُوتِينَ، وَأَرْسَلْتَهُ
إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ، وَكُنْتَ مِنْهُ قَرِيبًا يَا قَرِيبُ، أَنْ تُصَلِّيَ
عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَسْتَجِيبَ دُعَائِي وَتُدَارِكَنِي
بِعَفْوِكَ، فَقَدْ غَرِقْتُ فِي بَحْرِ الظُّلْمِ لِنَفْسِي وَرَكِبْتَنِي مَظَالِمٌ كَثِيرَةٌ

لِخَلْقِكَ عَلَيَّ، وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاسْتُرْنِي مِنْهُمْ،
وَاعْتِقْنِي مِنَ النَّارِ، وَاجْعَلْنِي مِنْ عِتْقَائِكَ وَطَلْقَائِكَ مِنَ النَّارِ، فِي
مَقَامِي هَذَا، بِمَنِّكَ يَا مَنَّانُ.

إِلَهِي وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي دَعَاكَ بِهِ عَبْدُكَ وَنَبِيُّكَ عِيسَى
بْنُ مَرْيَمَ، إِذْ أَيْدَتْهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ، وَأَنْطَقَتْهُ فِي الْمَهْدِ، فَأَحْيَى بِهِ
الْمَوْتَى، وَأَبْرَأَ بِهِ الْأَكْمَةَ، وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِكَ، وَخَلَقَ مِنَ الطِّينِ
كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَضَارَ طَائِرًا بِإِذْنِكَ، وَكُنْتَ مِنْهُ قَرِيبًا يَا قَرِيبُ، أَنْ
تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُفَرِّغَنِي لِمَا خَلَقْتَ لَهُ، وَلَا
تَشْغَلَنِي بِمَا قَدْ تَكَفَّلْتَهُ لِي، وَتَجْعَلَنِي مِنْ عِبَادِكَ، وَزُهَّادِكَ فِي
الدُّنْيَا، وَمِمَّنْ خَلَقْتَهُ لِلْعَافِيَةِ، وَهَنَأْتَهُ بِهَا مَعَ كَرَامَتِكَ، يَا كَرِيمُ يَا
عَلِيُّ يَا عَظِيمُ.

إِلَهِي وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي دَعَاكَ بِهِ آصِفُ بْنُ بَرْخِيَا عَلَى
عَرْشِ مَلِكَةِ سَبَأَ، فَكَانَ أَقْلَ مِنْ لَحْظَةِ الطَّرْفِ، حَتَّى كَانَ مُصَوَّرًا
بَيْنَ يَدَيْهِ، فَلَمَّا رَأَتْهُ قِيلَ أَهْكَذَا عَرْشُكَ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ.

فَاسْتَجَبْتَ دُعَاءَهُ وَكُنْتَ مِنْهُ قَرِيبًا يَا قَرِيبُ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ

مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُكَفِّرَ عَنِّي سَيِّئَاتِي، وَتَقْبَلَ مِنِّي حَسَنَاتِي،
وَتَقْبَلَ تَوْبَتِي، وَتَتُوبَ عَلَيَّ، وَتُغْنِيَ فَقْرِي، وَتَجْبُرَ كَسْرِي، وَتُحْيِيَ
فُؤَادِي بِذِكْرِكَ، وَتُحْيِيَنِي فِي عَافِيَةٍ، وَتُمِيتَنِي فِي عَافِيَةٍ.

إِلَهِي وَأَسْأَلُكَ بِالْإِسْمِ الَّذِي دَعَاكَ بِهِ عَبْدُكَ وَنَبِيُّكَ زَكْرِيَّا،
حِينَ سَأَلَكَ دَاعِيًا رَاجِيًا لِفَضْلِكَ، فَقَامَ فِي الْمِحْرَابِ يُنَادِي
نِدَاءً خَفِيًّا، فَقَالَ: «رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ
آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا».

فَوَهَبْتَ لَهُ يَحْيَىٰ وَاسْتَجَبْتَ لَهُ دُعَاءَهُ، وَكُنْتَ مِنْهُ قَرِيبًا
يَاقَرِيبُ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَبْقِيَ لِي
أَوْلَادِي، وَأَنْ تُمَتِّعَنِي بِهِمْ وَتَجْعَلَنِي وَإِيَّاهُمْ مُؤْمِنِينَ لَكَ، رَاجِعِينَ
فِي ثَوَابِكَ، خَائِفِينَ مِنْ عِقَابِكَ، رَاجِعِينَ لِمَا عِنْدَكَ، آيِسِينَ مِمَّا
عِنْدَ غَيْرِكَ، حَتَّىٰ تُحْيِيَنَا حَيَاةً طَيِّبَةً، وَتُمِيتَنَا مِيتَةً طَيِّبَةً، إِنَّكَ فَعَّالٌ
لِمَا تُرِيدُ.

إِلَهِي وَأَسْأَلُكَ بِالْإِسْمِ الَّذِي سَأَلَكَ بِهِ امْرَأَةٌ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ:
«رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ

وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ».

فَاسْتَجَبْتَ لَهَا دُعَاءَهَا وَكُنْتَ مِنْهَا قَرِيبًا يَا قَرِيبُ، أَنْ تُصَلِّيَ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَقِرَّ عَيْنِي بِالنَّظَرِ إِلَى جَنَّتِكَ
وَأَوْلِيائِكَ، وَتَفْرَحَنِي بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَتُوَسِّنِي بِهِ وَبِآلِهِ،
وَبِمُصَاحِبَتِهِمْ وَمُرَافَقَتِهِمْ، وَتَمَكِّنَ لِي فِيهَا، وَتُنَجِّنِي مِنَ النَّارِ وَمَا
أَعَدَّ لِأَهْلِهَا مِنَ السَّلَاسِلِ وَالْأَغْلَالِ وَالشَّدَائِدِ وَالْأَنْكَالِ وَأَنْوَاعِ
الْعَذَابِ بِعَفْوِكَ.

أَلْهِي وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي دَعَيْتَكَ عَبْدُكَ وَصَدِيقُكَ،
مَرْيَمَ الْبَتُولِ وَأُمَّ الْمَسِيحِ الرَّسُولِ، إِذْ قُلْتَ: «وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ
الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقْتَ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا
وَكُتِبَ عَلَيْهَا إِذْ وَقَعْتَ عَلَيْهَا السَّلْطَنَ إِذْ سَلَّمَ».

فَاسْتَجَبْتَ دُعَاءَهَا، وَكُنْتَ مِنْهَا قَرِيبًا يَا قَرِيبُ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تُحْصِنِي بِحِصْنِكَ الْحَصِينِ، وَتَحْجُبَنِي
بِحِجَابِكَ الْمَنِيعِ، وَتَحْزُرَنِي بِحِزْرِكَ الْوَثِيقِ، وَتَكْفِينِي بِكِفَايَتِكَ
الْكَافِيَةِ، مِنْ شَرِّ كُلِّ طَاغٍ، وَظَلَمِ كُلِّ بَاغٍ، وَمَكْرِ كُلِّ مَاكِرٍ، وَغَدْرِ كُلِّ

غَادِرٍ، وَسِحْرِ كُلِّ سَاحِرٍ، وَجَوْرِ كُلِّ سُلْطَانٍ جَائِرٍ، بِمَنْعِكَ يَا مَنْبِغُ.
إِلَهِي وَأَسْأَلُكَ بِالْإِسْمِ الَّذِي دَعَاكَ بِهِ عَبْدُكَ وَنَبِيُّكَ وَصَفِيُّكَ
وَخَيْرَتُكَ مِنْ خَلْقِكَ، وَأَمِينِكَ عَلَى وَحْيِكَ، وَبَعْثِكَ إِلَى
بَرِيَّتِكَ، وَرَسُولِكَ إِلَى خَلْقِكَ، مُحَمَّدٌ، خَاصَّتِكَ وَخَالِصَتِكَ،
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

فَاسْتَجَبْتَ دُعَاءَهُ وَأَيَّدْتَهُ بِجُنُودٍ لَمْ يَرَوْهَا، وَجَعَلْتَ كَلِمَتَكَ
الْعُلْيَا، وَكَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى، وَكُنْتَ مِنْهُ قَرِيبًا يَا قَرِيبُ أَنْ
تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، صَلَاةَ زَاكِيَّةٍ، طَيِّبَةً نَامِيَّةً، بَاقِيَةً
مُبَارَكَةً، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى أَبِيهِمْ إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارَكْتَ
عَلَيْهِمْ كَمَا بَارَكْتَ عَلَيْهِمْ، وَسَلَّمْتَ عَلَيْهِمْ كَمَا سَلَّمْتَ عَلَيْهِمْ، وَزِدْتَهُمْ
فَوْقَ ذَلِكَ كُلِّهِ زِيَادَةً مِنْ عِنْدِكَ.

وَاخْلُطْنِي بِهِمْ، وَاجْعَلْنِي مِنْهُمْ، وَاحْشُرْنِي مَعَهُمْ، وَفِي
زَمْرَتِهِمْ حَتَّى تُسْقِيَنِي مِنْ حَوْضِهِمْ، وَتُدْخِلْنِي فِي جُمَّلَتِهِمْ،
وَتَجْمَعَنِي وَإِيَّاهُمْ، وَتَقَرَّ عَيْنِي بِهِمْ، وَتُعْطِيَنِي سُؤْلِي وَتُبَلِّغَنِي
آمَالِي فِي دِينِي وَدُنْيَايَ وَآخِرَتِي، وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي، وَتُبَلِّغَنَّهُمْ

سَلَامِي، وَتَرَدَّ عَلَيَّ مِنْهُمْ السَّلَامُ، وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ
وَبَرَكَاتُهُ.

إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي تُنَادِي فِي أَنْصَافِ كُلِّ لَيْلَةٍ: هَلْ مِنْ سَائِلٍ
فَأَعْطِيَهُ، أَمْ هَلْ مِنْ دَاعٍ فَأَجِيبَهُ، أَمْ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأَغْفِرَ لَهُ، أَمْ
هَلْ مِنْ رَاجٍ فَأُبَلِّغَهُ رَجَاءَهُ، أَمْ هَلْ مِنْ مُؤَمِّلٍ فَأُبَلِّغَهُ أَمَلَهُ.
هَا أَنَا سَائِلُكَ بِفِنَائِكَ، وَمِسْكِينُكَ بِبَابِكَ، وَضَعِيفُكَ بِبَابِكَ،
وَفَقِيرُكَ بِبَابِكَ، وَمُؤَمِّلُكَ بِفِنَائِكَ، أَسْأَلُكَ نَائِلُكَ، وَأَرْجُو
رَحْمَتَكَ، وَأُؤَمِّلُ عَفْوَكَ، وَآلَتِمِسُ غُفْرَانَكَ.

فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَعْطِنِي سُؤْلِي، وَبَلِّغْنِي أَمَلِي
وَاجْبُرْ فَقْرِي، وَأَرْحَمْ عِضْيَانِي، وَأَعْفُ عَن ذُنُوبِي، وَفُكَّ رَقَبَتِي
مِن مَظَالِمِ لِعِبَادِكَ رَكِبْتِي، وَقَوِّ ضَعْفِي، وَأَعِزِّ مَسْكِنَتِي، وَثَبِّتْ
وَطَّائِي.

وَاعْفِرْ جُرْمِي، وَأَنْعِمْ بَالِي، وَأَكْثِرْ مِنِ الْحَلَالِ مَالِي، وَخِرْلِي
فِي جَمِيعِ أُمُورِي وَأَفْعَالِي، وَرَضِّنِي بِهَا، وَأَرْحَمْنِي وَوَالِدَيَّ وَمَا
وَلَدَا، مِنِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ، وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ،

الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ، إِنَّكَ سَمِيعُ الدَّعَوَاتِ.

وَالْهِمْنِي مِنْ بَرِّهِمَا مَا اسْتَحِقُّ بِهِ ثَوَابَكَ وَالْجَنَّةَ، وَتَقَبَّلْ
حَسَنَاتِهِمَا، وَاغْفِرْ سَيِّئَاتِهِمَا، وَاجْزِهِمَا بِأَحْسَنَ مَا فَعَلَابِي ثَوَابَكَ
وَالْجَنَّةَ.

إِلَهِي وَقَدْ عَلِمْتُ يَقِينًا أَنَّكَ لَا تَأْمُرُ بِالظُّلْمِ وَلَا تَرْضَاهُ، وَلَا تُمِيلُ
إِلَيْهِ وَلَا تَهْوَاهُ، وَلَا تُحِبُّهُ وَلَا تَغْشَاهُ، وَتَعَلَّمُ مَا فِيهِ هَوْلًا لِقَوْمٍ مِنْ
ظُلْمِ عِبَادِكَ، وَبَغْيِهِمْ عَلَيْنَا، وَتَعَدِّيهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ وَلَا مَعْرُوفٍ، بَلْ
ظُلْمًا وَعُدْوَانًا، وَزُورًا وَبُهْتَانًا.

فَإِنْ كُنْتَ جَعَلْتَ لَهُمْ مُدَّةً لَأَبَدٍ مِنْ بُلُوغِهَا، أَوْ كَتَبْتَ لَهُمْ آجَالًا
يُنَالُونَهَا، فَقَدْ قُلْتَ وَقَوْلِكَ الْحَقُّ وَوَعْدُكَ الصِّدْقُ: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا
يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ».

فَإِنَّا أَسْأَلُكَ بِكُلِّ مَا سَأَلَكَ بِهِ أَنْبِيَائُكَ وَرُسُلُكَ، وَأَسْأَلُكَ بِمَا
سَأَلَكَ بِهِ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ وَمَلَائِكَتُكَ الْمُقَرَّبُونَ أَنْ تَمْحُوَ مِنْ
أُمَّ الْكِتَابِ ذَلِكَ، وَتَكْتُبَ لَهُمْ الْإِضْمِحْلَالَ وَالْمَحَقَّ.

حَتَّى تُقَرِّبَ آجَالَهُمْ، وَتَقْضِيَ مُدَّتَهُمْ، وَتُذْهِبَ أَيَّامَهُمْ، وَتُبَسِّرَ

أَعْمَارَهُمْ، وَتُهْلِكَ فُجَارَهُمْ، وَتُسَلِّطَ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ، حَتَّى لَا
تَبْقِيَ مِنْهُمْ أَحَدًا، وَلَا تُنْجِيَ مِنْهُمْ أَحَدًا، وَتُفَرِّقَ جُمُوعَهُمْ، وَتَكِلَ
سِلَاحَهُمْ، وَتُبَدِّدَ شَمْلَهُمْ، وَتُقَطِّعَ آجَالَهُمْ، وَتُقَصِّرَ أَعْمَارَهُمْ،
وَتُرْزِلَ أَقْدَامَهُمْ، وَتُظَهِّرَ بِلَادَكَ مِنْهُمْ، وَتُظَهِّرَ عِبَادَكَ عَلَيْهِمْ.
فَقَدْ غَيَّرُوا سُنَّتَكَ، وَنَقَضُوا عَهْدَكَ، وَهَتَكُوا حَرِيمَكَ، وَأَتَوَامَا
نَهْيَتَهُمْ، وَعَتَوْا عُنُوتًا كَبِيرًا وَضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا.

فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآذِنِ لِحَمِيهِمُ بِالسَّاتِ،
وَلِحَيِّهِمُ بِالْمَمَاتِ، وَلَا زُورِ أَجِهَهُمُ بِالنَّهَبَاتِ، وَخَلِّصْ عِبَادَكَ مِنْ
ظُلْمِهِمْ وَاقْبِضْ أَيْدِيَهُمْ عَنْ هَضْمِهِمْ، وَطَهِّرْ أَرْضَكَ مِنْهُمْ، وَآذِنِ
بِحَصْدِ نَبَاتِهِمْ، وَاسْتِنْصَالِ شَافِيَتِهِمْ، وَشَتَاتِ شَمْلِهِمْ، وَهَدْمِ بُنْيَانِهِمْ،
يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ.

وَأَسْأَلُكَ يَا إِلَهِي وَإِلَهَ كُلِّ شَيْءٍ، وَرَبِّي وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ،
وَأَدْعُوكَ بِمَا دَعَاكَ بِهِ عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ، وَنَبِيَّاكَ وَصَفِيَّاكَ،
مُوسَى وَهَارُونَ، حِينَ قَالَا دَاعِيَيْنِ لَكَ، رَاجِعَيْنِ لِفَضْلِكَ:

«رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ».

فَمَنْتَ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِمَا بِالْإِجَابَةِ لَهُمَا، إِلَى أَنْ قَرَعْتَ سَمْعَهُمَا بِأَمْرِكَ اللَّهُمَّ رَبِّ: «قَدْ أَحْبَبْتَ دَعْوَتِكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانِ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ».

أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَطْمِسَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ هُوَ لِأَنَّ الظَّلْمَةَ، وَأَنْ تُشَدِّدَ عَلَى قُلُوبِهِمْ، وَأَنْ تُخَسِّفَ بِهِمْ بَرَّكَ، وَأَنْ تُفَرِّقَهُمْ فِي بَحْرِكَ فَإِنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا فِيهِمَا لَكَ، وَأَنَّ الْخَلْقَ قُدْرَتِكَ فِيهِمْ، وَبَطْشَكَ عَلَيْهِمْ، فَافْعَلْ ذَلِكَ بِهِمْ، وَعَجِّلْ ذَلِكَ لَهُمْ.

يَا خَيْرَ مَنْ سُئِلَ وَخَيْرَ مَنْ دُعِيَ، وَخَيْرَ مَنْ تَدَلَّتْ لَهُ الْوُجُوهُ، وَرُفِعَتْ إِلَيْهِ الْأَيْدِي، وَدُعِيَ بِاللِّسَنِ وَشُخِّصَتْ إِلَيْهِ الْأَبْصَارُ، وَآمَتْ إِلَيْهِ الْقُلُوبُ، وَنُقِلَتْ إِلَيْهِ الْأَقْدَامُ، وَتُحَوِّكُمُ إِلَيْهِ فِي الْأَعْمَالِ.

إِلَهِي وَأَنَا عَبْدُكَ أَسْأَلُكَ مِنْ أَسْمَائِكَ بِأَبْنَاهَا، وَكُلِّ أَسْمَائِكَ

بِهَيِّ، بَلْ أَسْأَلُكَ بِأَسْمَائِكَ كُلِّهَا أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَأَنْ تُرَكِّسَهُمْ عَلَيَّ أُمَّ زُؤُوسِهِمْ فِي زُبَيْتِهِمْ، وَتُرَدِّيهِمْ فِي مَهْوَى
حُفْرَتِهِمْ، وَأَزْمِيهِمْ بِحَجَرِهِمْ، وَذَكِّمَهُمْ بِمَشَاقِصِهِمْ، وَأَكْبِتُهُمْ عَلَيَّ
مَنَاخِرِهِمْ، وَأَخْنُقُهُمْ بِوَتْرِهِمْ، وَأَزِدُّدُ كَيْدَهُمْ فِي نُحُورِهِمْ،
وَأَوْبِقُهُمْ بِنَدَامَتِهِمْ.

حَتَّى يَسْتَحْدِلُوا، وَيَتَضَاءَلُوا بَعْدَ نُحُوتِهِمْ وَيَنْقَمِعُوا وَيَخْشَعُوا
بَعْدَ اسْتِطَالَتِهِمْ، أَذِلَّاءَ مَا سُورِينَ فِي رَبِّقِ حَبَائِلِهِمْ، الَّتِي كَانُوا
يُؤَمِّلُونَ أَنْ يَرَوْنَا فِيهَا وَتُرِينَا قُدْرَتَكَ فِيهِمْ، وَسُلْطَانَكَ عَلَيْهِمْ،
وَتَأْخُذَهُمْ أَخَذَ الْقُرَى وَهِيَ ظَالِمَةٌ، إِنَّ أَخْذَكَ الْإِلِيمُ الشَّدِيدُ،
أَخْذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ، فَإِنَّكَ عَزِيزٌ مُقْتَدِرٌ، شَدِيدُ الْعِقَابِ، شَدِيدُ
الْمِحَالِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ إِبْرَادَهُمْ عَذَابَكَ
الَّذِي أَعَدَدْتَهُ لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَمْثَالِهِمْ، وَالطَّاعِينَ مِنْ نُظْرَائِهِمْ
وَأَرْفَعْ حِلْمَكَ عَنْهُمْ، وَاخْلُلْ عَلَيْهِمْ غَضَبَكَ الَّذِي لَا يَقُومُ لَهُ
شَيْءٌ، وَأْمُرْ فِي تَعْجِيلِ ذَلِكَ بِأَمْرِكَ الَّذِي لَا يُرَدُّ وَلَا يُؤَخَّرُ.

فَإِنَّكَ شَاهِدُ كُلِّ نَجْوَى، وَعَالِمُ كُلِّ فَحْوَى، وَلَا تَخْفَى عَلَيْكَ
مِنْ أَعْمَالِهِمْ خَافِيَةٌ، وَلَا يَذْهَبُ عَنْكَ مِنْ أَعْمَالِهِمْ خَائِنَةٌ، وَأَنْتَ
عَلَامُ الْغُيُوبِ، عَالِمٌ بِمَا فِي الظُّمَائِرِ وَالْقُلُوبِ.

اللَّهُمَّ وَأَسْأَلُكَ وَأُنَادِيكَ بِمَا نَادَاكَ بِهِ سَيِّدِي، وَسَأَلُكَ بِهِ نُوحُ
إِذْ قُلْتَ تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ: «وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ».

أَجَلِ اللَّهُمَّ يَا رَبِّ، أَنْتَ نِعْمَ الْمُجِيبُ، وَنِعْمَ الْمَدْعُوُّ، وَنِعْمَ
الْمَسْئُولُ، وَنِعْمَ الْمُعْطَى، أَنْتَ الَّذِي لَا تُخَيِّبُ سَائِلَكَ، وَلَا تُمِلُّ
دُعَاءَ مَنْ أَمَلَكَ، وَلَا تَتَبَرَّمُ بِكَثْرَةِ حَوَائِجِهِمْ إِلَيْكَ، وَلَا بِقَضَائِهَا
لَهُمْ، فَإِنَّ قَضَاءَ حَوَائِجِ جَمِيعِ خَلْقِكَ إِلَيْكَ، فِي أَسْرَعِ لَحْظٍ مِنْ
لَمَحِ الطَّرْفِ، وَأَخْفِ عَلَيْكَ، وَأَهْوَنُ مِنْ جَنَاحِ بَعُوضَةٍ.

وَحَاجَتِي إِلَيْكَ يَا سَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَمُعْتَمِدِي وَرَجَائِي أَنْ
تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَغْفِرَ لِي ذَنْبِي، فَقَدْ جِسْتُكَ
ثَقِيلَ الظَّهْرِ، بِعَظِيمِ مَا بَارَزْتُكَ بِهِ مِنْ سَيِّئَاتِي، وَرَكِبْتِي مِنْ مَظَالِمِ
عِبَادِكَ مَا لَا يَكْفِينِي، وَلَا يُخَلِّصُنِي مِنْهُ غَيْرُكَ وَلَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ وَلَا
يَمْلِكُهُ سِوَاكَ.

فَامْحُ يَا سَيِّدِي كَثْرَةَ سَيِّئَاتِي بِسِيرِ عِبْرَاتِي، بَلْ بِقِسَاوَةِ قَلْبِي،
وَجُمُودِ عَيْنِي، لِأَبْلِ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ، وَأَنَا شَيْءٌ
فَلْتَسْعِنِي رَحْمَتِكَ.

يَا رَحْمَانُ يَا رَحِيمُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، لَا تَمْتَحِنِي فِي هَذِهِ
الدُّنْيَا بِشَيْءٍ مِنَ الْمَحَنِ، وَلَا تُسَلِّطْ عَلَيَّ مَنْ لَا يَرْحَمُنِي، وَلَا
تُهْلِكُنِي بِدُنُوبِي، وَعَجِّلْ خَلَاصِي مِنْ كُلِّ مَكْرُوهٍ وَادْفَعْ عَنِّي كُلَّ
ظُلْمٍ، وَلَا تَهْتِكْ سِرِّي، وَلَا تَفْضَحْنِي يَوْمَ جَمْعِكَ الْخَلَائِقَ
لِلْحِسَابِ، يَا جَزِيلَ الْعَطَاءِ وَالثَّوَابِ.

أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُحْيِيَنِي فِي
حَيَاةِ السُّعْدَاءِ، وَتُمِيتَنِي مِيتَةَ الشُّهَدَاءِ، وَتَقْبِلَنِي قَبُولَ الْأَوْدَاءِ،
وَتَحْفَظَنِي فِي هَذِهِ الدُّنْيَا الدَّنِيَّةِ مِنْ شَرِّ سَلَاطِينِهَا وَفُجَّارِهَا،
وَشِرَارِهَا وَمُحِبِّهَا، وَالْعَامِلِينَ لَهَا فِيهَا.

وَقِنِي شَرَّ طُغَايَتِهَا وَحُسَادِهَا، وَبَاغِيَ الشَّرِّ فِيهَا، حَتَّى تَكْفِيَنِي
مَكْرَ الْمَكْرَةِ، وَتَفْقَأَ عَنِّي أَعْيُنَ الْكُفْرَةِ وَتُفْحِمَ عَنِّي أَلْسُنَ الْفَجْرَةِ،
وَتَقْبِضَ لِي عَلَى أَيْدِي الظُّلْمَةِ، وَتُؤْمِنَ لِي كَيْدَهُمْ، وَتُمِيتَهُمْ

بَغِيظِهِمْ، وَتَشْغَلُهُمْ بِأَسْمَاعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأَفِيدَتِهِمْ.
وَتَجْعَلَنِي مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ فِي أَمْنِكَ وَأَمَانِكَ، وَحِرْزِكَ
وَسُلْطَانِكَ وَحِجَابِكَ، وَكَنْفِكَ وَعِيَاذِكَ وَجِوَارِكَ، إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهُ
الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ، وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ.
اللَّهُمَّ بِكَ أَعُوذُ، وَبِكَ الْوُدُ، وَبِكَ أَعْبُدُ، وَإِيَّاكَ أَرْجُو، وَبِكَ
أَسْتَعِينُ، وَبِكَ أَسْتَكْفِي، وَبِكَ أَسْتَعِيْثُ، وَبِكَ أَسْتَقْدِرُ، وَمِنْكَ
أَسْأَلُ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَلَا تُرِدَّنِي إِلَّا بِذَنْبٍ
مَغْفُورٍ، وَسَعْيٍ مَشْكُورٍ، وَتِجَارَةٍ لَنْ تَبُورَ، وَأَنْ تَفْعَلَ بِي مَا أَنْتَ
أَهْلُهُ، وَلَا تَفْعَلَ بِي مَا أَنَا أَهْلُهُ، فَإِنَّكَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ،
وَأَهْلُ الْفَضْلِ وَالرَّحْمَةِ.
إِلَهِي وَقَدْ أَطَلْتُ دُعَائِي، وَأَكْثَرْتُ خِطَابِي، وَضِيقُ صَدْرِي
حَدَانِي عَلَى ذَلِكَ كُلِّهِ وَحَمَلَنِي عَلَيْهِ، عَلِمًا مِنِّي بِأَنَّهُ يُجْزِيكَ مِنْهُ
قَدْرَ الْمِلْحِ فِي الْعَجِينِ، بَلْ يَكْفِيكَ عَزْمُ إِزَادَةٍ، وَأَنْ يَقُولَ الْعَبْدُ
بِنِيَّةٍ صَادِقَةٍ وَلِسَانٍ صَادِقٍ: «يَارَبِّ» فَتَكُونَ عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِكَ بِكَ،
وَقَدْ نَاجَاكَ بِعَزْمِ الْإِزَادَةِ قَلْبِي.

فَسَأَلْتُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُقِرَّنَ دُعَائِي
بِالْجَابَةِ مِنْكَ، وَتُبَلِّغَنِي مَا أَمَلْتُهُ فِيكَ، مِنْهُ مِنْكَ وَطَوَّلًا، وَقُوَّةً
وَحَوْلًا، وَلَا تُقِيمَنِي مِنْ مَقَامِي هَذَا إِلَّا بِقَضَائِكَ جَمِيعَ مَا سَأَلْتُكَ،
فَإِنَّهُ عَلَيْكَ يَسِيرٌ، وَخَطَرُهُ عِنْدِي جَلِيلٌ كَثِيرٌ، وَأَنْتَ عَلَيْهِ قَدِيرٌ، يَا
سَمِيعُ يَا بَصِيرُ.

إِلَهِي وَهَذَا مَقَامُ الْغَائِذِيكَ مِنَ النَّارِ، وَالْهَارِبِ مِنْكَ إِلَيْكَ مِنْ
ذُنُوبٍ تَهْجَمْتُهُ، وَعُيُوبٍ فَضَحْتُهُ، فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَأَنْظُرْ إِلَيَّ نَظْرَةَ رَحْمَةٍ أَفُوزُ بِهَا إِلَى جَنَّتِكَ، وَأَعْطِفْ عَلَيَّ عَطْفَةً
أَنْجُو بِهَا مِنْ عِقَابِكَ.

فَإِنَّ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ لَكَ وَبِيَدِكَ، وَمَفَاتِيحَهُمَا وَمَعَالِقَهُمَا إِلَيْكَ،
وَأَنْتَ عَلَيَّ ذَلِكَ قَادِرٌ، وَهُوَ عَلَيْكَ هَيِّنٌ يَسِيرٌ، وَأَفْعَلُ بِي مَا
سَأَلْتُكَ يَا قَدِيرٌ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، وَحَسْبُنَا
اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ.

فهرست

صفحه	عنوان
۸	خاندان ابن طاووس <small>رحمۃ اللہ علیہ</small>
۱۱	تولد
۲۱	مقام علمی
۲۹	شاگردان سیدین طاووس <small>رحمۃ اللہ علیہ</small>
۳۲	تالیفات
۳۸	سیدین طاووس <small>رحمۃ اللہ علیہ</small> در دیدگاه علماء و دانشمندان
۴۳	اسم اعظم
۵۲	فرزند امام زمان (ارواحنا فداه)
۶۳	مقامات معنوی
۷۱	معرفت به امام زمان (ارواحنا فداه)
۷۷	ارتباط روحی با امام زمان (ارواحنا فداه)
۸۲	انتظار فرج

- دعا برای امام زمان (ارواحنا فداه) ۸۶
- صدقه برای وجود مقدس امام زمان (ارواحنا فداه) ۱۰۴
- یاد و توجه به امام زمان (ارواحنا فداه) ۱۰۹
- فریادرس درماندگان ۱۲۲
- امکان ملاقات با امام زمان (ارواحنا فداه) در نظر سیدبن طاووس رحمۃ اللہ علیہ ۱۲۷

رضی الذین

- سید محمد آوی رحمۃ اللہ علیہ برادر سیدبن طاووس رحمۃ اللہ علیہ ۱۳۳
- حکایت اوّل ۱۳۴
- حکایت دوّم ۱۴۶
- حکایت سوّم ۱۴۷
- حکایت چهارم ۱۴۸
- رشید ابوالعباس واسطی دوست سیدبن طاووس رحمۃ اللہ علیہ ۱۵۱
- حکایت اوّل ۱۵۲
- حکایت دوّم ۱۵۴
- علامه حلی رحمۃ اللہ علیہ شاکرد سیدبن طاووس رحمۃ اللہ علیہ ۱۵۶
- حکایت اوّل ۱۶۰

۱۶۲ حکایت دوّم

۱۶۴ **رحلت**

۱۷۱ **تشرّفات**

۱۷۲ تشرّف اوّل

۱۷۷ تشرّف دوّم

۱۷۸ تشرّف سوّم

۱۸۰ تشرّف چهارم

۱۸۲ تشرّف پنجم

۱۸۳ تشرّف ششم

۱۸۴ تشرّف هفتم

۱۸۶ تشرّف هشتم

۱۸۷ تشرّف نهم

۱۹۴ تشرّف دهم

۱۹۶ تشرّف یازدهم

۲۱۷ تشرّف دوازدهم

۲۲۰ تشرّف سیزدهم

۲۲۹ تشرّف چهاردهم

۲۳۳ تشرّف پانزدهم

۲۳۸ تشرّف شانزدهم

بسمت

مؤسسہ فرهنگی و انتشاراتی یاران قائم علیہ السلام تقدیم می کند.



﴿ ملاقات با امام عصر علیہ السلام ﴾

﴿ تزکیہ روح ﴾

﴿ پاسخ نامہ ﴾

﴿ امام زمان علیہ السلام و سید بحر العلوم علیہ السلام ﴾

﴿ امام زمان علیہ السلام و سید بن طاووس علیہ السلام ﴾

﴿ امام زمان علیہ السلام و شیخ مفید علیہ السلام ﴾

